بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی حمد و سپاس و بی قیاس مر خدای را سزاست که جهان آفرید و در پیش
برپاست و آفریننده زمین تا سماست اما بعد ایدک الله تعالی فی دارین السلام
وصلوات و تحف و تحیات بر سید کاینات و خلاصه موجودات و شافع
عرصات و بر روضه مقدس منور اسد الله الغالب علی بن ابی طالب و اطهر
کل عجایب بر آل و اولاد و اتباع او صلوات باد بدانکه این مجموعه ایست
از گفتار فضلا و عقلا که در این رساله قید نمودیم و بکار صغار کبار بر آید
و بالله التوفیق العزیز المعز و شانه

ترسل نویسم یکی دلپذیر — که خوانند او را صغیر و کبیر
پسندیده باشد بهر خاص عام — بنحوی پسندند در هر مقام
الا تا توانی دبیری طلب — که کاریست بسیار عالی نصب
دبیری رساند ترا بر سریر — که حرمت بیابی بنزد امیر
چه با این معانی روی نزد شاه — مقامت بباشد بجز تختگاه

عریضهٔ پادشاهان

عرضه داشت

عرضه داشت کمترین بندگان بموقف عرض ایستادگان پایهٔ سریر خلافت مصیر عرش
نظیر بندگان سکندر شأن دارا دربان قیصر پاسبان اقدس ارفع اعلی روحنا فداه
میرساند قربان خاکپای جواهر آسای مبارکت شوم کمترین مبلغ دو هزار تومان
نقدی برداشته بدار المرز رشت رفته موافق تنخواه ابریشم گرفته در حین ورود طلیعهٔ
همدان عالیجاه رفیعجایگاه محمد حسین خان بدون سبب وجه مبلغ مذبور را از
کمترین گرفته حال مدت شش ماه است که تنخواه را پس نمیدهد و مرا معطل کرده است
استدعا از اشفاق بیضا اشراق شاهانه و از الطاف گوناگون خسروانه جانثاران آنست
که بعهدهٔ احدی آمر و مقرر فرمایند مبلغ مذبور را از عالیجاه مشار الیه اخذ و تسلیم کمترین
نماید و هرگاه سخنی دارد کمترین را باتفاق موما الیه بحضور شرع انور برده که غور رسی و تحقیق
حق شود در عند الله و عند الرسول ضایع نخواهد شد باقی امرکم مطاع طریق تیمار
عرضه داشت کمترین غلامان جان نثار فتحعلی قاجار بموقف عرض ایستادگان
حضور باهر النور بارگاه فلک اساس مجلس ارم دستور بندگان دارا دربان قیصر پاسبان
جمشید نشان شاهنشاه ظل اللهی اقدس ارفع والا روحنا فداه میرساند چون
این کمترین خود را از جملهٔ فدویان جان نثار آن آستان مرحمت نشان
محسوب میدارد ولایت و مملکت از سرکار فیض آثار بندگان اقدس اعلی روحنا فداه

بملک

میباشد بحمد الله تعالی از میامن اقبال خدیو الزمان رعایا و برایا در مهد امن و امان بدعا
گوی عمر و دولت قاهره رطب اللسان بوده و میباشند و درین وقت که عالیجاه
رفیع جایگاه محمد نظر خان کس خود را روانهٔ خاکپای جواهر آسای اقدس و
بموجب تفصیل ذیل با هزاران خجالت ارسال درگاه معلی شد و بمضمون

اسهل النمل من خلوص وداد   لسلیمان نصف رجل جراد

استدعا از مراحم خدیوانه و از الطاف از حد افزون خسروانه چنان است
پیشکش محقر این غلام جان نثار را بعین عنایت نگاه کرده کارکنان عیوق
ایشان از مصدر جاه و جلال مقرر فرمایند که بحیطهٔ وصول در آورده هم باعث
امیدواری و سرافرازی خاکساری خواهد بود چون واجب بود جرئت و
جسارت بعرض نمود باقی امره الاشرف الاعلی مطاع   نوع دیگر
عرضه داشت کمترین غلامان بموقف عرض ایستادگان سدهٔ سنیهٔ سپهر مثال
گردون اساس مهر اقتباس سجده گاه خسروان جهان و خدیوان
الزمان سکندر نشان است میرساند   که نوع دیگر   عرضه داشت کمترین بندگان
واصل چاکران خاک روبه آستان ملایک پاسبان کحل الجواهر دیدهٔ امیدواری
ساخته بشرف عرض بندگان شاهی ظل اللهی میرساند که قربان خاکپای جواهر آسای

مبارکت

مبارکت شوم کمترین خلق الله روانهٔ کرمانشاهان گردیده که بدار السلام بغداد بروم
حاکم بلدهٔ مذکور موازی دوازده طاقه شال کشمیری از شمله و ابره و کوش پیچ از
کمترین بجبر گرفت و هر چند سعی در استرداد طاقات مذکور شد کاهلی و تسامح نموده
شش ماه تمام کمترین را معطل نموده و چون یقین حاصل گردید که قیمت شالها
را پس نمیدهد قرار بر فرار نموده باستان ملایک پاسبان مشرف گردید که از مراحم کامکا
ری و اشفاق از حد افزون شاهانه چنان است که بعهدهٔ جدی از مصدر جاه
و جلال امر و مقرر فرمایند که رفته شالهای مذکور را استرداد و تسلیم نماید هم آنکه
باعث خوشنودی خدا و ائمه هدا خواهد بود چون واجب بود جسارت بعرض شد باقی
امره الاعلی مطاع   طرز دیگر   عرضه داشت کمترین بندگان بعرض
بندگان ذی شوکت والا شان دولت و اقبال بنیان عیوق والا شان
عالی میرساند که کمترین بعزم زیارت عتبات عالیات عرش درجات از دار السلطنه
حرکت و وارد منزل صحنه گردیدم و در شب گذشته یکرأس قاطر این کمترین را محل
سرقت نموده تفحص و تجسس بسیار نموده سراغ قاطر مذکور را در میان طایفهٔ جلیلوند علی
پای عالیجاه عبد الرحمن خان نموده باتفاق شخص که قاطر را سراغ کرده بود بطایفهٔ
مذکور رفته قاطر را در طویلهٔ عالیجاه عبد الرحمن خان دیده شناخته هر چند سعی

دزدی

در استرداد سواری مذکور نمود و پس نداد تمام زوار و اهل قافله کمترین را
می‌شناسند مستدعا از مراحم بیکران چنان است که بعهده احدی امر و مقرر
فرمایند که قاطر مذکور را با جمیع استرداد و تسلیم کمترین نماید و هرگاه سخنی داشته باشند
کمترین را باتفاق مشارالیه بحضور شرع انور که موافق شرع انور حق الحق عاید
در عند الله و عند الرسول ضایع نخواهد شد چون واجب بود جرات جسارت
بعرض شد باقی امرکم مطاع   نوع دیگر   عرضه داشت کمترین بندگان
بدرگاه عرض نواب مستطاب فلک جناب سپهر رکاب گردون قباب کیوان عتاب
معلی القاب عالی میرساند که کمترین مبلغ ... تومان بعنوان قرض الحسنه عالیجاه
معلی جایگاه محمد خان بوعده ماهه داده‌ام حال از وعده معهوده ... سال متمادی
گذشته است هر چند سعی میکنم مبلغ مذکور را بدهد مساهله مینماید مستدعا از
مراحم بیکران عالی چنان است که بعهده احدی امر مقرر فرمایند که طلب کمترین را
از مشارالیه استرداد و تسلیم نماید هرگاه سخنی دارد کمترین را باتفاق
مشارالیه بحضور شرع انور رجوع رفته و احقاق حق شود چون واجب بود بعرض رسانید
طریق دیگر   عرضه داشت کمترین چاکران فدوی ارادت شعار غلام قدیمی
دولتخواه جان نثار بموقف عرض مقیمان حضور و قرب یافتگان محفل ارم
مأثور نواب مستطاب سپهر رکاب فلکجناب گردون قباب معلی القاب معدلت

آیات خورشید نصاب مریخ انتساب بهرام عتاب ملک شوکت تاجدار آیت
و بدر منیر آسمان دولت و شهریاری مهر درخشنده عظمت و جهانداری فروزان
فتح صباح نصرت و ظفر شاهزاده اعظم دوران تخت فیروز بخت منصور مظفر
لوام العمره و دولته میرساند   نوع دیگر   عرضه داشت کمترین بندگان
جان نثار تراب آستان رحمت بنیان را کحل الجواهر دیده امید داری ساخته
بموقف عرض مقیمان حضور فیض گنجور نواب مستطاب فلکجناب گردون قباب بندگان
سکندرشان دارا دربان قیصر پاسبان والا میرساند قربان خاکپای توتیای
اسمای مبارک شوم از آنجائیکه لطف بی‌غایات و شفقت بی‌نهایت بندگان والا
شامل حال و مکافی احوال این کمترین گشته مقرر فرمائید   نوع دیگر
عرضه داشت کمترین غلامان عقیدت نشان تراب سم سمند بلند جهند هلال
نعل قمر رکاب نواب مستطاب فلکجناب والا را کحل الجواهر دیده امید داری و جبا
ساخته بر پیشگاه ضمیر منیر و افقان سده سنیه گردون مماس فلک اساس حضرت قدر
قدرت کیوان رفعت مشتری خصالت عطارد دبیر عرش سریر بندگان ظل اللهی
روحنا و روح العالمین فداه میرساند فدای فرق فرقدان شاهی ارفع اقدس
مبارک شوم   طریق دیگر   عرضه داشت کمترین چاکران دولتخواه و فدوی

جان نثار بلا اشتباه بذروه عرض قرب پایگان بارگاه اعلی ارتفاع حضرت قدر
قدرت نواب مستطاب فلک بارگاه قدس درگاه جمشید جایگاه سکندر دستگاه
شاهزاده اعظم ارفع اقدس اعلی روح العالمین و جهانیان فداکا رسانده تصدق
بلاگردان فرق مبارکت شوم در بهترین وقتی از اوقات و نیکوترین ساعتی از
ساعات جهان مطاع آفتاب شعاع قبله عالمیان از دربار شوکت احتشام
عز ورود و شرف وصول پرتو نزول ارزانی داشت بزیارت آن مشرف شدیم
و فرق مباهات و افتخار برگردون سودیم دهه عشر اول شهر محرم الحرام اردوی
کیوان شکوه کیهان پوی از منزل زرقان کوچ و حرکت نموده بسرحد و حوالی
قلعه عامرآباد نزول اجلال نموده و صباح آن یوم در طرف عصر عالیجاه رفیعجایگاه
یگانه عزت و سعادت دستگاه و شوکت اشتباه جلیل القدر عالیشان
عمدة الامراء الارکان سلیمانخان کوران با چهار صد فوج سرباز شیر بار
آتش فشان از طوایف کوران در عبارت از چهار هزار کس بوده باشد
با تفنگچی و سرباز عزیز ابوالجمیع آنعالیجاه معظم له داخل در ملحق سپاه
ظفر انتباه گردیده‌اند در آنجا محل استقامت گردیده یوم دیگر عالیجاه
معظم الیه صد فوج سرباز با چهار هزار کس گزین نموده بعزم فراولی
و مستحفظ

و مستحفظی باطراف جوانب هامون و صحرا بیرون رفته بود و فوجی از مردود
عساکر نامسعود ضاله طاغیه ظلام همعنان و قرین گشته و غازیان نصرت
توامان سربازان فتح آثار سر راه را بر آن گروه ضلالت پیشه سد نموده
مستحکم گردیده آغاز رزم و گیرودار نموده سربازان رعد آثار برق رفتار بنای
آتش فشانی و شعله انگیزی گذارده و بادهای اجل از فاعی دم اجسام منحوسه ایشان را
نشانه تار عناکب پاره پاره ساخته مانند موسم خریف از جنود شقاوت
شعار برگ ریزان بر خاکدان تیره سرنگون می ساختند و شرار آتش
عدوان در خرمن عمر عدوبان شعله ور گشته و غازیان زبردست عربده
جو بخون ریزی اعادی خیره سر دست نصرت انتما گشوده و با جسام تارک
شکاف عرصه مصاف و کارزار را از خون دشمنان بر مثال لاله گون و یاقوت
رنگ می نمودند و سم اعادیان مغلوب و منکوب سم سمند بلند جهند دلیران
و سر چون گوی بمیدان کین روان گشته تا بقرب دو ساعت سپاه نافرجام
آتش فتنه جدال و قتال را گرم داشته بعد تاب مقاومت و محاربت شجاعان
روزکار را نداشته بعضی مقتول و گروهی مجروح عنان اختیار و زمام اقتدار
از دست رفته منهزم و منعدم گشته و لشکر مظفر از متعاقب ایشان رفته بقدر

صدکی

صد کس از اهالی قرار شده را دستگیر نموده بخاکپای ملایک پاسبان ارفع اعلی آورند
و از استعانت و استمداد حضرت واهب العطایا و از میامن اقبال بیمثال روز افزون
قبله عالمیان چنان فتح منجلی و باسانی واقع گردید باقی امر کم مطاع نوعی دیگر
بنده دعاگو و باب بکارها بموقف عرض بارگاه فلک آستان سماک سمو لوای
اشرف ارفع اقدس والا ولینعمی ام برساند که چون مراسم عبودیت و بندگی
مقتضای آن بود بعد از نیل مقصود بعریضه خود را بان ذره در ساحت نظر
خورشید اثر مقیمان آن دربار فلک اشتباه جلوه گر نموده و در ضمن آن باشراح
حالات بهجت خویشتن را قرین مباهات سازد لهذا آهو سواد شیم مشکین دم
را در صحرای ادا و آماده تکاپوی در آورده عرضه میدارد بعد از رخصی از شرف بار
حضور ساطع النور و بعد از تفضلات الهی و از عنایای نامتناهی بندگان
نواب اشرف ارفع والا ولینعمی در کمال جمعیت خاطر و اطمینان طرق قطع منازل
و مراحل نموده وارد ولایت گردیده و از عتبه بوسی جد امجاد آشرف و مشرف
در این اوان متبرکه نایب الزیاره بقدر کوشش دعاء اناء الیالی و اطراف النهار
بدعاگوئی دوام دولت و ازدیاد عمر و سلطنت ابد مدت نواب اشرف ارفع والا
امیدوار است همیشه بندگان دعاگو بشغل اشتغال داشته و خواهد داشت چون

از شائبه

از شائبه ریب عاری و بری است امید که سهام ادعیه بهدف اجابت مقرون گردد
مستدعی از مراحم متوافره و از الطاف متکاثره نواب اشرف اقدس والا روحی لی
النعمی است که تارک بنده کمترین را باکلیل ارقام مطاعه مکلل و بر دوش عبودیتم زر
انجلاع فاخره و ارجاع خدمات لایقه مرتب فرموده بین الاماثل والاکفاء قرین
مباهات فرمایند باقی امر کم الارفع الاقدس الاعلی مطاع نوعی دیگر شاهنشاه
ملک بارگاه ملایک سپاه افتاب اوج عظمت و نامداری ماه آسمان شوکت و کا
مکاری کیوان رفعت تاجداری مشتری سماء معدلت و شهریاری بهرام ملک
شجاعت تاج باری ناهید بارگاه عشرت نیکوکاری عطارد و ذکا و فطرت
و هوشیاری مظهر الطاف بانی انجمن افروز محفل عدل شعله شعله جهان افروز
غره ناصیه هدایت قره باصره ولایت رفعت بخش افسر و اورنگ عقده
کشای دانش و فرهنگ برازنده لباس دارائی طرازنده فرمان فرمائی نقش بند کار
کاه شرع مبین بسط بهار امن و امان وارث ملک سلیمان خسروان الخواقین والسلاطین السلطان
ابن السلطان الخاقان ابن الخاقان ابوالمؤیده همیشه تا بروید ز خاکسار نسیم همیشه تا که
بتابد ز آسمان مهر خور علو رفعت تو با چه مهر و چه ماه سرشک چهره خصمت چو سیم و چو زر
تو بر میان کمر ملک بسته چو جوزا بپیش طالع سعدت همیشه بسته کمر جهان

برکاب

مطیع و فلک تابع ستاره حشم   زهی غلام قضاه و بنده قدر چاکر درخت

بخت حسود ترا ز شاخ تا بیخ   چه شاخ دولت خصم ترا نه برگ نه بر   نوع دیگر

رفعت نشان پادشاه عالیجاه والا بارگاه صراز نهال لوای ابهت و بختیاری

برازنده آن شاه دولت و نامداری رتبه افزای سریر ایوان جلالت و فخر الاقتدار فرو

غ شمع محفل عدالت و نصفت نور چراغ انجمن انصاف قوه باصره رفعت و برتری

غره ناصیه شفقت گستری دانای مدارج و جاه شناسای مراتب کرم و وفادار از غدا

لش گرگ شبانی میکند و از هیبتش دارد شبانه قفه در ملکش چون عنقا جز نام

وجود ندارد و ظلم را در مملکتش مانند شریک باری غیر از لفظ نمودی نه ز بیح خلق

از انعام بسیارش چون روز عید از عشرت و شادمانند و هر شام عالم از کرامش

شمارش چون شب برات سرمایه عیش و کامرانی عمده السلاطین متبرک عهد کا

شاهان بزرگ سلطان انگلستان ادام الله العدله و افاض البرکاته والا جاهانه

زان بالاتر و بلندتر است فلهذا کمترین از فدویان جان نثاران کمتر نظر بهمان

عنایات بی غایات سابق در نساخته احوال خود را معروض درگاه معلی میدارد

نوع دیگر   بسم الله العزیز تعالی شانه پادشاها قادرا پروردگارا خالقا بنده

نوازا جهانیان را کند و در وصف زبان و اعضا کنند حمد و ثنای ذات توست

جز تقریر

جز تقریب عرض حال منظوری از آن ناتوانیم مگر خود دیدن برای برای روز مرگ

اگر از لطف دیگران در دنیا کور نظاره کیان در کوهش از سگان کمترم اگر از

در کومت برانیم بر سر آن سر و دم اگر از بندگان خود خوانیم اگر چراغم را برافرو

زی چراغ آفتابم اگر از خاک بر دارید از آسمان برترم اگر از نظر اندازیم خاک

عالم بر سرم وقت پس تنگ و راه سنگ و پای لنگ و روزگار حیات بیدرنگ

وای اگر لطف چاره ساز بیچارگان نگردد راه مقصد بسیار دور و قدم همت

سست لاشه تن ناتوان و بار خدمت بس گران دیده بینش ضعیف و خط

بیان مطالب خفی زنها که بسیار پیر و از زنها بسیار جوان دردمندم عاجزم

ناتوانم بیکسم بیخانمان اللهی الامان الامان از جفای زمان صبا لطف

و جان خود را دریا کاین حقیران دریغ نفرمایید اگر دست رد بر سینه این

محنت کشان نهی آه از نا امیدی و حرمان اگر بنده خویشم خوانی های های

اگر از درگاهم برانی وای وای   ولیکن توئی جمله را دستگیر   بود بنده را از خدا

ناگزیر   ببخشای بر بنده بی گناه   اهشتی همه مردمان را پناه   صدر رفیع الشان بارگاه

حکم [illegible]   لکه بنا بر عرض و استدعای صاحب عریضه حکم رفیع سلطانی شرف صدور

می یابد در عالیجاه رفیع جایگاه شهامت و بسالت کستباه عرش دار الولت همسراکی اجلال

ومودت آگاه نتیجة الامراء العظام فتحعلی خان بیگلربیگی فلان به حقیقت مراتب معروضه
معروضه رسیده بدانند که املاک عالیجاه صاحب عریضه را از اشخاص مفصله
موافق حساب گرفته در حق الیه عاید شود و درین باب قدغن لازم دانسته
در عهده شناسند تحریراً فی شهر فلان ۱۲۵۴ نوع دیگر حکم همایون شد
آنکه عالیجاه رفیع جایگاه دولت و سعادت و اقبال همراه فخامت و مناعت دستگاه
حاکم دارالخلافه بلا اشتباه فلان بیگلربیگی فلان بمزید الطاف و اعطاف شاهانه
و عنایات بی‌غایات از حد افزون خسروانه مستظهر و امیدوار بوده بداند که بوجه
فرمان قضا جریان قدر توامان مبلغ فلان تومان رایج از بابت مالیات
هذه السنه اودئیل خیریت دلیل تسلیم عالیشان سعید مکان فلان نموده که جهة
تعمیر مرقد مطهر و قبه کربلای معلی نموده تحویل استاد عابد بمبلغ بیست تومان [illegible]
از بابت خدمتانه از وجه صادره مهمانی عالیشان مشارالیه نموده نگاهی و
تسلیم جایز ندانند و درین باب قدغن لازم دانسته در عهده شناسند تحریراً فی شهر
فلان ۱۲۴۰ طریق دیگر حکم عالی شد آنکه عمال نجیبه اعمال و کلانتر و دا
روغه و کدخدایان بلوک و بلده بدانند که چون عالیجاه قدسی القاب علام
فهامی اخوند ملا محمد امین معزز مدیون می‌باشد قادر بر ادای قروض نیست لهذا

بعد از حصول

بعد از حصول آگاهی بر مضمون تعلیقه رفیعه قریه عالیجاه معظم الیه را معاف
نموده‌ایم و منافع مذکور را در عوض قروض داده در تحصیل دعای خیر دوام
عمر و دولت وکلاء عالی حاصل شود و درین باب قدغن لازم دانسته در عهده
شناسند تحریراً فی شهر فلان ۱۲۴۴ طریق دیگر حکم عالی شد آنکه عالیقدر عباس
بیک بداند که نادر العصری استاد محمد رضای نعلبند وکلاء اجلاء عالی رسانید
که موازی چهار راس قاطر او را در رباط پستون سرقت نموده لهذا بعد
از حصول آگاهی بر مضمون تعلیقه اقبال طلیعه روانه رباط پستون گردیده
مستاجرین رباط مذکور را بحضور بندگان عالی آورده که غوررسی و احقاق
حق شود و درین باب قدغن لازم دانسته در عهده شناسند تحریراً فی شهر فلان ۱۲۳۱
نوع دیگر حکم همایون شد در عالیقدر رفیع مقدار کربلای قاسم بمزید
الطاف شاهانه و اعطاف خسروانه سرافراز و مفتخر بوده بداند که درین وقت
عالیشان جعفر قلی بیک مکاری نجف آبادی بسرکار نواب عرض نموده که در روز
قبل ازین از گرند بارگیری نموده و عزم کرمانشاهان داشتم در بین راه گرند
و هارون آباد طایفه گرندی موازی دو راس قاطر را با حمل او سرقت نموده
لهذا بعد از حصول آگاهی در رد فرمان جهان مطاع آفتاب شعاع [illegible]

در میان

درمیان طایفه کوران کردیا تفحص و تجسس نموده قاطرهای مذکور را

مع بارها و سرقت نموده لاکرقه تسلیم شار الیه کرده هرگاه بغیر از این عمل

عمل نماید باعث تنبیه و مواخذه عظیم خواهد شد در عهده شناسند تحریرا فی شهر

شهر فلان ۱۲۳۲ نوعی دیگر حکم والا شد لاکه عالیجاه رفیع جایگاه عزت و سعادت

همراه فخامت و مناعت اکتساب شهامت و بسالت انتساب مجدت و

نجدت کتساب ابهت و جلالت دستگاه اخلاص و ارادت آگاه فدوی جان نثار کیش

ارادت کیش بلا اشتباه فدوی جان نثار دولتخواه مقرب حضرت العلیه

العالیه السلطانیه محمد حسن خان قراگوزلو بتوجهات بی غایات خدیوانه و عنایات

بیکرانه خسروانه معزز و مباهی بوده بداند در این وقت بعرض کارگذاران

پایه سریر عرش مصیر بندگان سکندر شان دارا دربان قیصر سپاهان اقدس ارفع

ارفع شاهنشاهی ظل اللهی رسانده فلان ۱۲۳۲ نوع دیگر المراتب حکم والا والی شد

له تعالی لاکه قره باصره خلافت و شهریاری و غره ناصیه سلطنت و تاجداری

فرزند ارجمند کامکار و نور چشم ارشد نامدار شمره شجره عزت و اقتدار

محمد علی میرزا صاحب اختیار سرحدات عراقین عرب و عجم بنوازشات بیغایات

خدیوانه و توجهات بیکرانه خسروانه قرین انواع اعزاز و افتخار و مشرف

دلخستار هم

و فتحار بوده بداند که در این وقت بعرض خاکپای پایه سریر عرش مصیر بندگان

ارفع ظل اللهی روح عالمیان فداه رسیده فوجی از گروه روسیه روسیه آمده

آذربایجان بطرف سلیمانیه رفته اند و بنای طغیان و فساد و یغمی عنان

دارند لهذا با آن فرزند ارشد کامکار و نور چشم اسعد نامدار امر مقرر

می شود در بعد از حصول آگاهی و اطلاع بر حکم محکم مطاع و واجب الانقیاد والا

متمتسک سواران سپاه نصرت پناه را دیا با فوجی از سرباز فتح آثار سرکردگی

عالیجاه رفیع جایگاه محمد علی خان کلهر روانه ساخته بر سر راه ایشان که گذر

از آن کرده ظلام نافرجام نزدیک بحدود ولایات متعلقه بآن فرزند گرامی

بشود بر ذوی در صدد قلع و قمع آن طایفه برآمده مبادا رخنه در ولایات

آن قرة العین کامکار نماید البته از قرار فرمان قضا نشان تخلف جایز

ندانسته در عهده شناسند تحریرا فی شهر فلان ۱۲۳۲ نوع دیگر بارگاه حرام السنید

جناب سیادت و مجدت اکتساب بسالت و نبالت شعار شوکت و رفعت آداب

ارادت و صداقت مآب خلاصه عقیدت لاکیش دولتخواه عبودیت کیش جاکر

دست ... فلان بمزید اشفاق خورشید اشراق نواب والا قرین مباهات

بوده بداند در این اوان سعادت نشان فرمان قضا جریانی از دربار کیوان

جوی

خدیو شاهنشاهی جهان الدعز الروامی بافتخار آن ولیعهد شرف اعتلا یافته
البته بزیارت مفتخر و سرافراز خواهد گردید و نواب مستطاب جلالت شیم والا شان
الله تعالی در عشر اول شهر شوال المکرم حرکت و چندی در منزل کرند استقامت
کرده باستعانت حضرت کردگار عازم این سفر خیریت آثار منظور نظر جلالت
مدار است خواهد شد و نیز غازیان نصرت نشان شاهنشاهی در مامورین
سامان آثار در موعد مذکور فوج فوج آغاز کوچ و عبور کرده در منزل مذکور بجا خبر
رکاب ظفر مآب والا منصور و ملحق خواهند گردید چون حسب الامر قدر قدرت
حضرت پادشاهی اند ولیعهد نیز مامور است که در این سفر نواب والا ملحق و نظم
و نسق مهمات اتفاقیه بوده اند لهذا باید آن ولیعهد صمیمی تدارک استعداد لازم
است از سوار و پیاده ابواب جمعی خود که در بازار زم شهر مرقوم باردوی کیوان شکوه کیهان
پوی والا بار ملحق شده که بمدد کاری و مساعدت پروردگار و معاضدت
بخت آسمان تخت شاهنشاه روزگار از آنجا آغاز رزم و گیر و دار در این سفر خجسته
آثار گردیده باشیم البته از قراریکه اظهار شد دانسته باشید   بزرگان عزیزکان گوشید
همیشه نهال آمال و آمال حدیقه کامرانی و اقبال عالیجاه رفیع جایگاه عظمت و
حشمت و جلالت دستگاه شهامت و بسالت اکتناه فخامت و مناعت انتباه

والتر دولتر

دوستی و مودت و موالفت آگاه اخوی مقامی دامه اقباله تعالی از رشحات
فیض مکرمت و رحمت قاضی الحاجات همه دیان لجه از افق برگزیدگان
در زمان فاقد سبحان لجه مشر باشعار عواطف بیکران حضرت واهب العطایا
باشند بمنه و جوده بعد از طی دعوات و تحیات لعابات آیات و ارسال تسلیمات
زاکیات مستجاب علامات خلوص سمتی مهر اتلاع و مکشوف ضمیر منیر قمر اعتلا
خورشید اطلاع میدارد که در چون نظر بمراسم یکانگی و دولت موالفت بنیاد و موده
بارسال مراسلات و استطلاع حالات خیریت علامات را طالب و راغب
ملتمس بنا علی هذا ارکان زده خامه اظهار میشود   نوع دیگر   همواره گوهر
بخت بلند و اختر طالع ارجمند عالیجاه رفیع جایگاه شهامت و بسالت اکتناه
فخامت و مناعت انتباه دوستی و موالفت آگاه اخوی مقامی ارام زیبا شانه
و قدرها از مشرق عنایات بینهایت سبحانی طالع و لامع لجه از افق اقبال و
ابهت دو دبال مصون و محروس لجه کامروای مطالب مآرب و مقتضی المرام
نشئتین و جهانی باشند بمنه وجوده بعد از شرق اراء دعوات و تحیات
بموکب تواقب تسلیمات زاکیات منجحی علامات مشهود رای محب اقتضا و
مکشوف ضمیر منیر مهر اتلاع میدارد در چون خاطر مودت ذخایر متعلق استفسار

حالات

حالات خیریت علامات بعمه و بیشتر بنا علی هذا زبان زد خامه اظهار می شود فلان

طریق دیگر   پیوسته ذات محامد صفات وجود مسعود مجمع الحسنات عالی

متعالی جایگاه رفیع دستگاه دولت و اقبال همراه شهامت و بسالت آگاه

فخامت و مناعت پناه دوستی و مودت و مرافقت آگاه اخوی معالی انتساب

شان و قدر را از کافه بلیات آلام و قاطبه اسقام در حفظ حفیظ ملک علام

محفوظ باشد بعد از ابلاغ دعوات وافیات لعابت آیات و پس از رسانیدن تسلیمات

زاکیات استجابت علامات مشهود رای مودت اقتضا میدارد هم فلان

نوع دیگر   عالیجاه معلی جایگاه رفعت و مجدت پناه گرامی اخاکرا پیوسته رهنورد

جاده دوستی و موالات و سالک مسلک یگانگی و مواخات بعمه از شب و

آغاز دوران قادر علام باشند بعد از طی مسافت دوری و فراق بر لوحه نگار ضمیر

وفا و وفاق می نگارد   نوع دیگر   اخاکرا مهربانا عالیجاها معلی جایگاه

اخوی مقام سالک و ماشی صراط مستقیم وداد و تعارف و استعباد ار

تباط تعادت و تخالف با رب العباد بعد از جولان آرائی ادهم خامه

در ساحت مجسمه سعادت نامه مشهود رای صفوت علامه میدارد   طریق دیگر

عالیجاه رفیع جایگاه عزت و جلالت دستگاه دولت و بسالت انتباه شهامت

دبالت که

و بسالت که انتباه دوستی و مودت همراه سلالة الخوانین العظام اخوی معالی

همواره ایام عیش عشرت سنای خود آرائی دولت و اقبال و جرعه نوش فرح بخشای

عزت و اجلال و مجلس آرای بزم بهجت و نشاط و انجمن افروز مسرت و انبساط

بوده بعد وجود احسانه بعد از تمهید قواعد دوستی و وداد و تشیید مبانی یکجهتی و اتحاد

و شیوه راضیه بستان صفای سوداد و شمه کریمه صفوت بنیاد است مشهود رای دوستی

اتحاد و مکشوف ضمیر یکجهتی اقتضا میدارد   نوع دیگر   عالیشان معلی مکان عزت

و مجدت بنیان دوستی و یکجهتی ارکان مودت و محبت توامان صداقت و ارادت

نشان گرامی اخوی ام دام اقباله تعالی پیوسته از اقداح غصص و هموم آن

و از گردش چرخ بوقلمون مصون و محروس بعمه مقصد المرام نشاتین گردند

بمنه و آله بعد از گزارش درر دعوات وافیات لعابت قرین نگارش

تسلیمات زاکیات استجابت تضمین مشهود رای یگانگی اقتضای مواخات

میدارد سیدالعد   بزرگتر نویسند   حضرتا معلا عادام اقباله العالی بعد از طی دعا

و اشتیاق فراوان و آرزومندی بیحد از لفراد مشهود سلطان شریف آن حضرت ام مخدوم

که اولا عمده مطلب ارجمندی ذات حمیده صفات آن اخص مقامی و ثانیا مذکور

می شود در باب گذارشات و مهمات فلان   بعجب نویسند   اخاکرا

همواره ما عزیز را پیوسته از جمیع عوارضات روزگار در پناه قادر مختار بوده و
از برگ ریزی خزان زمان در امان صانع سبحان بوده باشند بمنه وجوده
بزرگتر نویسند همواره کامسطاعا مخلصان نوازا شرف ورود بسعادت عالیقدر
رقیمه داد کربلای یوسف قلی ارسال فرموده بودید در زمانی خوب و اوانی
بغایت مرغوب عز وصول فرمود چون مشعر بسلامتی وجود مسعود آن حضرت
مقام بود کمال سرور و خوشنودی حاصل گردید و چون درین وقت فلان
بجانب [illegible] نویسند پیوسته ذات حمیده صفات عالیشان والاشان عزت و
سعادت نشان [illegible] ارکان اخوی مقامی ادام الله تعالی ارکانه [illegible]
دعا از عوارضات روزگار در امان قادر ستار بوده باشند بعد از [illegible] تعارفات
رسم مشهود [illegible] میدارد برادر بزرگتر نویسند عالیجاه رفیع جایگاه [illegible]
[illegible] سعادت و عزت پناه برادر بخت بلند اختر سعد بسلامت و خوش باشند
کامروای حصول هرگونه مطالبات و مقاصدات دارین بوده بعد از اظهار
دعا و اشتیاق لقای آن اخ ارجمند کامکار معلوم می شود که فلان نوع دیگر
عالیجاها رفیع جایگاها [illegible] کامکارا همواره حسب التمنای محبان کامجوی
[illegible] مطالب [illegible] جهان باشند بعد از شرح اشتیاق مشهود رای آن برادر با جان برابر

میدارد

میدارد طریق دیگر برادر با جان برابر و نور چشم بختیار [illegible] ان شاء الله
تعالی همواره قرین صحت و عین عافیت بوده باشند بمنه وجوده بعد از [illegible] دائم
و تعارفات رسمی مشهود میدارد در هر گاه جویای حال و مستفسر احوال اینجانب باشند
الحمد لله والمنه بسلامتی در [illegible] ایام [illegible] در کمال [illegible] و شکرگذاری
صانع بیچون اشتغال داریم و مکدری در باعث ملال باشد واقع نیست سوای
دیدار امید که انهم میسر و مرزوق بالنبی و آله بعده [illegible] خصوص فلان
نوع دیگر همواره [illegible]
برادر عزیز [illegible] سلمه الله تعالی از جمیع الالام روزگار غدار در پناه ایزد مختار بوده باشند
بعد از سلام دعای فراوان میرساند طریق دیگر اخوی مقاما دام
اقباله همواره قرین صحت و مسرت افزای ایام [illegible] عافیت بوده دوست نواز
و دشمن گداز باشند بمنه وجوده و احسانه بعد از تبلیغ دعوات و آفات بلا
نهایات و پس از ترسیم تسلیمات زاکیات مشهود رای [illegible] میدارد
[illegible] نامه نامی و ملاطفت نامه گرامی [illegible]
این کمترین و مخلص [illegible] عز ارسال فرموده بودید در زمانی بغایت [illegible]
و اوانی نهایت مرغوب رسید خورسندی حاصل گردید بزرگتر نویسند

داده

همواره مکاتبات مخلصان استظهار را ملاذ و ملجأ امید کامکار حسب التماس مخلصان
از لوازم مقتضی المرام حصول هزار گونه مطالبات و مقاصدات هر جا نمی باشد
همه واله بعد از طی دعای لا تحصی مشهود رای شریف میدارد هر چند که از جانب ولایت
مخلص استفسار نماید لله الحمد سلامتی حاصل و مگر در سوای دوری مهجوری
از فیض دیدار صورت پذیرفت بعد ما در خصوص فلان برنگارند

همواره مکاتبات اعزاز نامچه نامی و صفا وضعه لازم الاعزاز که از وجه از فرط محبت و
اشفاق از حد افزون با هزار آیین بایین دوست بلا اشتباه قلمی و ارسال فرموده بود
واصل و از مضامین محبت تسجیل نشان هر دال بر صحت مزاج وهاج [illegible] در
کمال سرور و ابتهاج حاصل و نهایت امیدواری نسبت بآن مخادیم عظام در
رسید الحمد لله تمیزی وافر و رضامندی کامل بعمل آمد و در طی آن مرقوم رای
عطوفت پیرا میدارد نوع دیگر مدتی بود گذشته که از حقایق حالات
خیریت علامات استفسار حاصل نبود همواره چشم انتظار در شاهراه و
صفحه خجسته احوال سلامتی بهر سر در غیر حضور زخمی در ضمن آن
اظهار مرقوم فلان بجا نوشته همواره ابواب شادکامی بمقاطع
الطاف سبحانی بر چهره آمال و امانی عالیشان فیضیکان مفتوح باد

دولتخواه

و مؤالفت جنان اخوی زیبا شانه مفتوح و کشاده و اسباب عشرت
مهیا و آماده و کامرانی بر وفق خواهش و مرام طبع بهجه کامروای مصاحبت
و ارین مقتضی المرام شایستین باشند همه وجه و حسنه بعد از افتتاح ابواب
دعوات و آفیات لعابت لابات و ارسال تسلیمات مشهود رای مو
دت قصای دارد فلان نوع دیگر چندانکه چرخ بوقلمون و
سپهر گردون در گردش است و این نه طاق فیروزه فام بلند پایه
بیستون برپاست همواره وجود ذیجود مستجمع الحسنات عالیشان معلی
مکان اخوی زیبا محفوظ از حوادثات و عوارضات ارضی و سماوی
مصون و محروس بالحق حق آل واله بعد از طی دعای لا تعد و لا تحصی مشهود رای
[illegible] صفای اخوی مقامی ام می شود فلان نوع دیگر چندانکه
هر را اقبال کان و یار الفت و دولت و عشرت نشان سر حد مقصود
اکنون از فیض عنایات حضرت رب العزه رجعت بوطن مالوف خود نمایند
همواره کاخ وجود عافیت محمود از معماری مکرمت حضرت سبحانی مزین
برنگارند همواره ابواب سعادت شادکامی هر جهان بر چهره آمال و امانی
عالیشان رفیع مکان دولت و سعادت و اقبال همراه افتتاحات و مناجات گشاده باد

جمر

صاحب قبله گاها ابواب مقالید الطاف سبحانی مفتوح و گشاده و اسباب
مسرت و شادمانی بروفق مرام مهیا و آماده باد عارج معارج اعتلا و کامرانی
و اقبال باشند بعد از ابلاغ دعوات وافیات اجابت آیات و ارسال
تسلیمات زاکیات استجابت علامات مشهود رای شریف می نماید چون
مدتی بود مدید و عهدی شد بسیار بعید که غزال خاطر وحشی مظاهر در بوادی
استفسار حالات نیکو علامات حیران و چشم انتظار در شاهراه وصول
مژده سلامتی ذات حمیده صفات نگران بود که رقیمه مکاتبه محبت طراز و عنایت
سرسلسله الفت انجام و آغاز که بسرافرازی این کمترین عز ارسال فرموده
بودید در زمانه خوب بشرف مطالعه آن مشرف گردیدیم و مستدعا چنانست
که تا اوان دریافت ملاقات لازم البرکات پیوسته سلامتی ذات
خجسته صفات و ارجاع انواع خدمات و فرمایشات این کمترین را مسرور
سازند که بعنایت الله تعالی در انجام آن بیکوتاهی خدمتگزاری را بمنصه ظهور
رسانیده   نوع دیگر   چندانکه ادهم ماه در شب مهر در میدان
سپهر جولان نما باشد همواره کمیت دولت و سعادت و اقبال سمند عظمت و
حشمت و اجلال عالیجاه معلی جایگاه جلالت و عظمت دستگاه صاحبی قبله و ...

کامروا

کامی ولی النعمام طول الله عمره دام لکام بعینه برق رفتار باد   طریق دیگر
تا خم الف ارض سماء و بیاض سواد صبح و مساء از خطوط سبز فرخنده طالعی
مهر و ماه متجلی و منجلی است پیوسته وجود ذیجود عالیجناب محمود سعادت آمود صاحب
عظیم القدر و الشأن ولی النعمی دامه اقباله تعالی در حفظ حفیظ ملک منان
بجمع مقاصدات دنیوی و اخروی حسب الخواهش حاصل گردیده بعد از طی
دعا معروض رای سوالات منار و مکشوف ضمیر منیر مهر انجلا اعتلا میدارد
در درباب فلان   طریق دیگر   انشاءالله تعالی همواره در چمن مسرت
موطن لاله و لالک و گل گلشن تمکین و اجلال عالیجاه معلی جایگاه سعادت
و معالی دستگاه صاحبی عظیم القدر و الشأن از تقاطر امطار سحاب عنایات
بیغایات سبحانی سرسبز و ریان بوده بانثار دولت و شادمانی مثمر و سایه گستر باد بحق النون
والصاد   نوع دیگر   صاحبا امیدگاها بندگان پناها درینهنگام که دل
آرزومند تشنه از چشمه سار دریافت ملاقات خواهشمند بود که رقیمه گرامی و
ملاطفه سامی در رسید و آبیاری گلزار یکتا دلی و یکرنگی گردید
همواره گلهای لاله و لالک از نسیم تائیدات جناب سبحانی شکفته و خندان
و ریاض کامرانی از اهتزاز الطاف ربانی سرسبز و ریان باد بحق النون والصاد

طریق دیگر

طریق دیگر   صاحبا قبلهگاها بعد از اهداء تحف ادعیه واقیه و ارسال هر ابای

امه متکاثره بر لوح ابلاغ مینگارد که در حینیکه تمامی هواس خصوصیت

اساس منتظر ورود صحیفه صحت ذات مستجمع الصفات بلطف ترسیم گرامی دستخط

سامی و رقم کلک دُر سلک سر به افرازی این کمترین صادر فرموده بودید

بزیارت آن مشرف شدیم و دیگر در خصوص فلان   نوع دیگر   الحمد لله تعالی

چندانکه علم فتح و ظفر و لوای نصرت اسمای فیروزی اثر در معرکه اعادی

دین مبین از هبوب نسیم عنایات حضرت رب العالمین بر روی صاحبان

بندگان خالص الیقین گشوده است نسیم نصرت فرجام دولت و ابهت و

اجلال ملائک مطاف و شقه لوای عظمت و حشمت گرامی از وزیدن نسیم تا

ئیدات سبحانی در حرکت و پیوسته در جاده راستی قدم مستقیم باشد بعد از

شقه آرای اعلام نصرت فرجام ادعیه راستی و پس از گذارش نگارش صحیفه

خلت و یگانگی مشهود رای والا و مکشوف ضمیر خورشید نظیر میدارد در

قبل از این در صفحه مودت بنیانی که نامزد این دعاگوی خالص الاتقان

نموده بودید در زمانی در چشم امیدواری در رامه سلامتی بود سر رشته الفت

معامله در رسید و شعف بر شعف و بهجت بر بهجت فرود   منکه باشم

امیدین

در بدین خاطر عاطر کردم   لطفها میکنی ای خاک درت تاج سرم هر چون

در این وقت بستم بیک احرام بند طوف کعبه بر فور لسرور هر بود مذکور

می شود در باب فلان   نوع دیگر   صاحبا بندگان پناها قبله و امیدگاها

ولی النعم عظیم القدر والشأنا بعد از عرض اخلاصمندی معروض سلک انور اشرف

میدارد در خدمت هر حال و کوکا احوال است که این کمترین صبح و شام

بلکه علی الدوام بدعاگوئی بقای عمر و ازدیاد دولت انصرام اشتغال داشته

و میدارم   طریق دیگر   حمدا کاسطا عاشرح رسولات عز وصول ارزانی

یافت و از مضمونش آن اختصاصی روی نمود بعد از اینکه سفارشی در خصوص فلان

نموده بودید هر بدستیاری آن کوتاهی نشود در باب فلان   طریق دیگر

این شکایت نامه از نامه های تنها نیست   آنچه دیدم از جدائیها   جدا خواهم

نوشت   مرا از دوریت هر لحظه از سالی فزون باشد   فراغت عمر افزون میکند

تا وصل چو باشد   پیوسته بساط نشاط و اورنگ ابهت انبساط بوجود جود

آن صدرنشین حقیقت محبت و ارتباط معمور و مزین باد و دل دوستان یکرنگ

از تبسم نسیم توجه و التفات سبحانی شکفته و خندان باد بعد از تحریر مراسم الفت

و سوابق و ولا دو قلم عجیبه رقم مودت شیم متحیر و سر آمده است که بچه وسیله

کرام ذریعه شرح اشتیاق و آرزومندی را بیان نماید   بجهت نوسند

نوباوهٔ حدیقهٔ دوستی و اتحاد اعنی مکتوب مرابع اسلوب در ساعتی مسعود و زمانی
محمود در شاهد کامجو آراسته و پیراسته بود قاصد فرخنده در رسید مرحبا
ای پیک مشتاقان بده پیغام دوست تا کنم جان از سر رغبت فدای نام دوست
و نامهٔ صحتمندی ذات شریف را آورد و بعد از شکرگذاری جناب باری تعالی
اظهار می‌شود فلان بفرزند نویسند فرزند ارجمند کامکار نور
عین بخت بلند دولت و اقبال یار طول عمره همواره ساغر تمنا بکام و هم
آغوش عیش مدام بوده بکام خیر پیری برسد بعد از طی دعای خالی از ریا
مشهود رای عزیزش میدارد نوع دیگر فرزند قرة العیونی ثمرة
الفوادی از عمر جان برخورداری محمد رحیم طول الله عمره به سرحد کامکار
پیری برسد بمنه و آله بعد از آرزومندی دیدار و اشتیاق ملاقات مشهود رای
عزیزش میدارد نوع دیگر فرزند ارجمند و نور چشم دلپسند و
آرام جان مستمند اعنی نور چشم از شاخ عمر برخورداری زیبا قدرها
طول الله عمرها همواره اوقات درخشانی که از الطاف سبحانی برچهره آمال و امانی کشوده
اسباب عیش بر وفق خواهش سر انجام دلخواه بحق محمد و آله بعد از طی طرازی
کلمهای دعا و اشتیاق بی اندازه معلوم فرزندی ام می‌شود هر کلمه مستجاب رضا
جان کار

خان اسباب رشته بودی در هنگامی سعد و ساعتی سعید بمطالعه آن
خورسند گردیدیم خدای عالمیان نگهدار تو باد لهذا اعلام می‌شود
نوع دیگر فرزند کامکار و نیکو اختر اقبال یار فیروز بخت بلند وقار
ان شاء الله تعالی چندانکه این چرخ دولاب با مر ملک و هاب بی طناب و ستون
از ید قدرتش بر پایست بنوید عمر و جوانی آن فرزندی ام از تفضلات الهی
مستحکم و برقرار باد بوالده نویسند بعرض مقدس علیه عالیه مریم ساکن
بخدمت علیا جناب قمر نقاب خورشید احتجاب مدار آداب بلقیس مکان آسیه
دوران خدیجة الزمانی والده مشفقه مکرمه معظمه مهربانه زید عصمتها ان شاء الله حجله
نشین تقوی عصمت و عفت باشند بمنه و جوده و احسانه بعد از طی دعای لابعد و لا یحصی
معروض رای شریفه اش میدارد بعمه مهربان نویسند بعرض مریم ساکن
بخدمت ذی سعادت قمر نقاب مبادی آداب عمه معظمه مکرمه مخدره
مهربان زید عصمت و عفتها همواره حجله نشین جلدیت طهارت و عصمت
مستور ابقه باشند بمنه و جوده و احسانه بعد از طی دعوات معروض رای شریفه اش
میدارد هر گاه از راه اشفاق و الطاف جویای حال و مستفسر احوال این
عقیدت خصال باشند لله الحمد حیات به ثبات در کالبد جسمانی باقی و بدعا

کوئی ذات کامل الصفات اشتغال دارد   بهشیره نویسند

علیاجنابان قمر نقابان خورشید احتجابان همشیره‌های جوکان همواره که در

هودج ناز و اعزاز در آغوش حوریان رضوان باشند بعد از نگارش دعا معلوم

رای عزیزشان میدارد   بعمه نویسند   پیوسته وجهه مسعود علیاجناب

خدارت و طهارت مآب عصمت و عفت انتساب عمه معظمه مکرمه مطهره

انشاء الله تعالی از جمیع بلیات و آفات دهر مصون در حفظ حمایت حضرت بیچون

بعد از پس پرده ناموس مستور باشند بعنه وجهه   بحرم بزرگان نویسند

علیاحضرت قدر قدرت فرشته طینت حوری سریرت خواتون الزمان

زبده عصمت و عفتها قدره تعالی همواره در محفل عشرت و سراپرده عصمت عزت

متمکن و برقرار بوده از آسمات و عوارضات دنیوی برکنار بالحق نون و الصاد

بعد از چهره‌کشائی شاهد زیبا طلعت مقاصد کلی و جزوی و مدعای

اصلی بر آن مدلولات از استدعا و استعطا در بر لطف بینهایت عمیم ذات ذو

الجلال چنان است که این دودمان آراسته و پیراسته را تا طلوع و ظهور حضرت

صاحب البر والبحر رایج دین حضرت نبوی آشکارا کن خفی و جلی اعنی صاحب

الامر اعلی مرتبه پایدار و مستحکم بدارد در این زمین و فرط این دولت عظمی حاکران

وضعفا منعم

وضعفا منعم نمای وافر میباشند   بحرم بزرگان نویسند   علیاجناب

عصمت و عفت پناه اصالت و نجابت همواره اسوة المخدرات و زبدة

المحترمات جناب صاحبه معظمه مکرمه محترمه زبده عصمتها حرم دارد دم از سوء آفات

چرخ غدار و ستم روزگار جفا کار در پناه حضرت آفریدگار بعد به نشین حجله

عصمت باشند بعد از اظهار رای عزیزاش میدارد که چون مدتهاست

از حقایق حالات خیریت علامات بهیچوجه من الوجوه اطلاعی حاصل نشده است

در این وقت که جام صحیفة الاشتیاق مرحله پیمای صوب حضور پر نور خود لازم

شمرده ام بدین وسیله خود را مذکور خاطر آن صاحبه معظمه سازد که خبر

فرا رسش نفرماید پیوسته زمان دریافت علامات بهجت علامات حقایق

نگار صور حالات و ارجاع هر گونه مهمات اتفاقیه باشند بعنایت الله

تعالی فیض پذیرفت البانی ایام عصمت مستدام باد   تعزیه نامچه

چند اگر ساعد ورد پیمای هوران در محفل آفرینش گردان و هوای

رنگ پاک کدورات عالم امکان مکدر آینه جان و جهانیان است بارگاه

کامرانی آن هر ساغر زنده کانی از در دمکاره عالم فاتح خالی و مصفوی مرآت

ضمیر منیر از زنگار نوائب روزگار مجلی باد و بعد از تمهید مبانی محبت و

و دلها بتجویز و انکار دمیکانده و از قضیه هائله رحمت و غفران پناه علیین و رضوان
آرامگاه فلان که درین اوان نکوهیت اقران روی داده چگونه و چه حرف
نویسد که از صرصر خبر وحشت اثر چراغ هوش خاموش و از هیبت آن زبان خامه
سیاه زبان سلطان و سیم سخن فراموش گردیده است امید از حکیم علی الاطلاق در دالم
فراق را شربت تسلی ادا و آتش جگرسوز صعوبت این واقعه جان سوز را
صبر و شکیبائی الطفا گشته برآنکه آن دوستان معلوم و از امثال این واقعه در
روزگار بدیهی است باید رضا بالقضا داده صبر و شکیبائی را شعار خود باید کرد مضمون
صدق مشحون کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذو الجلال والاکرام هر ذی حیاتی
را این شربت ناگوار را نوشیدنی و این مرحله بعید را پیمودنی است باید صابر
و شاکر تا در زمره انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب معدود و معظم گردیده
باشند و علامات عمر و سایر بازماندگان بسلامت بعد بقای عمر ایشان بار دیگر
در خصوص گذارشات   نوع دیگر   فریاد از دست فلک غدار که سپهر جفادار
که هر لحظه برنگی و هر ساعتی بنیرنگی شعبده باز گشته و جامه نیلی لباس از زخم آن لعبه
کان در بر عالمیان نموده و بسا دفتر دلبران و مه رویان از پای درآورده فلک
را عادت دیرینه این است   که با آزاله کان دایم بکین است   درین وقت که

اعزه و خبر

خبر وحشت اثر سانحه کوب هائله اخوی مقامی ام جنت و رضوان آرامگاه
مسموع گردید سیاه ماتم غم آور گردید تا تمام مملکت بدن را مسخر گردید و همچنان غمناک و
دل پریشان شده ام که به بیان تقریر نیاید و خامه سیاه زبان از تحریر فرو ماند
باری خدای عالمیان صبر جمیل و اجر جزیل بجا بازماندگان لطف فرماید و
بقای عمر صاحبی نصیب باشند و چون هر ذی حیاتی این شربت ناگوار را نوشیدنی
است و این راه پرخوف و بیم را پیمودنی است و این جامه فنا را پوشیدنی است
باید تن بقضای خدا در داده صبوری و شکیبائی را پیشه خود ساخته و شکرگزار
ی بجا آورده که جای دیگر نیست   نوع دیگر در باب فلان   چند گاه این
بنای رفیع اساس و این خیمه گردون بلند اساس از صنع صانع بی همتا د
بی همتا بر پا است بسا کشتی حیات انسان از صدمه موج درین بحر طوفانی
بگرداب بلا فرو رفته و بسا سرو قد بلند که از تیشه ستم از پا درآمده و عاقبت ساقی
اجل پیاله کاس ناگوار مرگ را بوی چشانده و این جامه موت را در هر ذی
حیاتی می پوشاند   هر آنکه زاد بناچار بایدش نوشید   ز جام دهر کل من علیها
فان لاجرم چون این منزل دل نشین جای توقف و شایسته تصرف نیست بسیار
ارباب هوش آن تولد بوده از طرایف این دکان پر زیب و منزل محرم فریب

اللهم

دل خود را ازین مطاع بیابان درین منزل حسرت نشان برداشته و بقدر معیشت
استی ازو بار حسان رازق الناس و جان بدان قدر قلیلی قناعت نموده
جرم محو عاقبت کار   تنهد بر حیات دنیا دل باری ازین قضیه هایله علیین
در رضوان آرامگاه مرحمت و غفران پناه که درین اوان نکهت قهران ره دا
قمع گردید و دنیای روشن در مد نظرم چون شب تار گردید و گریبان طاقت
را تا بگریبان چاک زده ام چنان دل ریش و غمناک شده ام در شرح عنوان
کفت و قلم از وحشت این خبر نکهت اثر از کار فرو مانده و کند گردید از ره
و رسم آداب بیان را فراموش نموده با صاحب ارام شریک ام و غم لعبه استدعا از
حکیم علی الاطلاق چنان است در این داغ گران را از لطف و حمایت خود
مرحم کاری نموده و بر عمر باقیماندگان بیفزاید صبر و تحمل عطا فرماید و مرحوم
تازه گذشته را غریق رحمت خود نماید و تا میتوانید طلب مغفرت از برای
او نمایید که ثمر دارد   نوع دیگر   چند لاکه جرخ کج رفتار در ماتم
برگزیدگان روزگار جامه نیلی و گریبان صبح شفق چاک ساخته امواراً
خاطر فیض مظاهر سامی از صیح الم و غبار غم مصفی و مجلا باد بعد از تبلیغ د
عوات و آفات بلا نهایات استجابت علامات منظور بعضی خلت اقتضا میدارد

ازین قصه

ازین قصه جان گداز که درین وقت مسموع گردید که اخوی فلان جعل الجنة
مثواه شربت ناگوار مرگ را از جام نو سیدی نوشیده و لباس شادی فنای
موت را پوشیده و هاتف حق را لبیک اجابت گفته و از این وادی پر
خوف پر خطرناک پر فنای پرفتن مرحله پیمای ولوی ایمن عقبا گردید بر
جناب واقف الضمایر ظاهر و هویداست از استماع این خبر وحشت
اثر در رنورق ام و گرداب غم سر و رفته و سپاه حزن و اندوه هجوم آورد گشته
در نهایت شدت مملکت اعضای بدن را مسخر نموده در بیغم و ساعتی نیز
ملال نمیباشم بمضمون آیه کل نفس ذائقة الموت هر ذی حیاتی که قدم در
عرصه وجود و دایره دهر دون نهاده لابد و ناچار شربت ممات را خواهد
نوشید و نهال هر کسی که از باغ جهان پرورش یافت از تند باد اجل ا
ز پا خواهد افتاد پس درین صورت میباید صبر و شکیبائی را اشعار و پیشه خود
ساخته بغیر از شکر گذاری چاره دیگر نیست استدعای مغفرت از قاضی
الحاجات درخواست نموده او ثمر دارد با صاحب ارام شریک غم لعبه باری جناب
حق سبحانه تعالی بر عمر باقیماندگان بیفزاید   نوع دیگر   در بحر بیکران
غم در حیرتم در چرا درین مصیبت عظمی اوراق لیل و النهار ازهم پاشیده

دوم ثانی

وسیر از صفحهٔ روزگار چون عمر عزیزان بگسسته و خورشید جهان افروز ازین
واقعهٔ جان گداز کلاه شعاع زری از سر بیفکنده و آسمان نیلی تمام ازین جز
وحشت اثر قبای شب اندوز را نیلی ساخته گریبان وگیسوی شام را بار
پریشان گشته شفق از غصه جامه بر تن چون دل بیدلان از تیغ چاک
نموده خداوند ذو الجلال وقادر متعال آگاه ومطلع است در هر گاه بیستاری

قلم سیاه زبان در سالهای سال وقرنهای بیشمار ودسنین شهور تحریر
وتقریر نماید عشری از اعشار روا لازم که از بسیار ورین غم نامه بیان نخواهد نمود
در چنگ زورق وجود این محزون در بحر غم والم غرق بود ناگاه مراکب غم
از لوی ناحی ومفادخضه گرادح چون باد بهشت ورزیدن آغاز کرد زورق
هستی در دجله الم غایب و پایمال های فرخنده مانند بود در سایه برزق
سرگشتگان ولوی اختلال احوال گشوده نی غلط گفتم که پرتو مهر تا
باقی بود در زنگ ظلمت از آینه خاطر مهجوران زدوده آه چه تحریر کنم از دوز
الم وچه تقریر سازم از فرط برین محزون از جفای وگردش فلک غدار
چه رو داده است   آن به غم من نگفته باشم   وز غم من نهفته باشم
باری متوقع چنان است به هیچ الوجوه خود را متحمل غم نکرده خدای

عالمیان راحم است   نوع دیگر   بعرض میرساند از آنجائی که مقتضای
اخلاص مندی آنست که دوستایی وتقریبات خود را مستذکر خاطر عاطر الثقات
مظاهر عالی سازد لهذا مبادرت مینماید که آه آه ازین واقعه جانسوز و
باسوز گداز که درین اوان نوبت اقران در زمان تحت تولان [illegible]
مسموع گردیده مرحمت وغفران پناه رضوان وعلیین آرامگاه جناب
الله ثراکا جعل الجنة مثواها چندان گرد غم وکلفت ام وغبار الم وکدورت
در خاطر مودت ذخایر رسیده در فی الحقیقه تولا از شرح سطری از آن در صفحه
دل محنت منزل تولا غب نمود دشمه از آن در حیز تحریر در آورد طریق دیگر
چندانکه توان خیال کردن   غم بر دل ناتوان نشسته   لهذا ابتقاش
این تعزیه نامچه مبادرت ورزیده خامه سیاه زبان بکسر اللسان فرسوده
خاطری نموده ومینماید که چون فنای هر موجودی از واجبات وبقای هر
مخلوقی از ممتنعات است بجز اینکه دست توسل بدامن عروة الوثقی
صبر جمیلا زده بنیاد شکیبائی را از سیلاب بیقراری از پای در نیا
ورده ومرحوم مغفرت توامان جنت ورضوان مکان را غریق بحر رحمت
خود کرده از سایه مرحمت الضاحی بلند پایه واقبال را بر سر بازماندگان

ومتعلقان برقرار و مستدام بدارد و بر عمر ایشان بیفزاید نوع دیگر
همواره وجود فایض الجود سعادت نمود عالیجاه رفیع جایگاه عزت و سعادت همراه
دولت و اقبال پناه شوکت و جلالت دستگاه فخامت و مناعت اکتساباً
مخدوم مطاع والاجاه زید قدره العالی از جمیع عوارضات چرخ غدار در حفظ
حمایت حضرت آفریدگار بوده حسب المتمنای احباب از جمیع مطالب و متمنیات
کامیاب بوده مقضی المرام مآرب دارین بوده بشاهد عافیت هم آغوش
و از ساغر عشرت جرعه نوش باشند بحق کعبه و آنکس که کعبه بنا بعد از
شرح مراسم اشتیاق و آرزومندی بر لوحه لایحه وفاق و اخلاصمندی
شیوه دوستان صادق در رویه مخلصان موافق است میرساند که بحمد الله و
بعزت الله تعالی که از وقوع هائله جانسوز سوخ سانحه غم اندوز و خبر وحشت اثر
وفات مرحمت و غفران پناه جنت و رضوان آرامگاه فلان طاب الله
ثراه و جعل الجنة مثواه در این اوان که درست نشان استماع گردید خداوند
گواه حالست و شاهد این مقال این مقال است در جان در نظر این عالم
رسیده تیره و تار گردیده در این ماتم کبری و مصیبت عظمی با آن مخدوم شریک و دار
علیاشم دیگر باب فلان بعلما نویسند عالیجناب مقدس القاب
فضایل

فضایل و کمالات اکتساب افادت و افاضت مآب حقایق و معارف آداب
جامع المعقول والمنقول حاوی الفروع والاصول علامی فهامی مدظله تعالی آیات
حضرت ذوالجلال همواره صدرنشین مجلس فضل و کمال و همواره متکی
از تکیه دانش و فضل بوده جرعه نوش صهبای افادت و هم آغوش عذرا
ی افاضت باد بعد از تمهید قواعد مخلص نوازی و دولتخواهی بر لوحه تحقیق
مینگارد نوع دیگر عالیجناب مقدس القاب فضایل و کمالات اکتساب
علامی فهامی مشهور الزمانی آخوند ملا عبدالله تعالی قرین صحت و هم آغوش
عین عافیت بوده باشد بعد از طی دعای فراوان معروض میدارد
طریق دیگر پیوسته وجود ذیجود مستجمع الحسنات عالیجناب مقدس القاب
فضایل و کمالات اکتساب فصاحت و بلاغت نصاب اخوی ارجمند
شانه و اقباله همواره بر مسند فضل و علم برقرار و مستدام باد بالنبی و آله
بعد از تبلیغ دعا و پس از مراسم تعارفات معروض میدارد نوع دیگر
عالیجناب مقدس القاب منبع علم و ادب فضیلت و علم مآب و حکمت
و بلاغت آیات علامی فهامی آخوند ملا عبدالکریم حفظه الله تعالی بر مسند تقوا
و طهارت پاینده باد بعد از دعا معروض می‌نماید طریق دیگر جناب قدوه

العارض

قدوة العارفین و زبدة السالکین و خلاصة الصادقین پیرایه‌بخش
مجلس تقوای اعنی آخوند ملا شیخ محمد حفظه الله تعالی بر مسند فضل و کمال
مستدام بود تا بنا بر کثرت شوق صحبت دانی مسرت و دریافت خدمت
لازم السعادت زیاده بر آن است که بدستیاری خامه و زبان توان بیان
کرد از هزار یکی زا رقم تحریر در آورده اظهار میشود نوع دیگر برزگر نویسند
بعرض میرساند که چنانچه از راه اشفاق و الطاف جویای مستقر احوال خیر
لصق انصاف باشند الحمد لله مجاری حالات بخیریت گذران و امری که
نیست بجز محرومی از فیض خدمت سراسر سعادت انصاف حیران شاء الله تعالی
نیل ملاقات در منتهای مطلب و نهایت المرام این عقیدت فرجام
عنقریب بوجه حسن و طریق مخلص میسر و مرزوق گردد بمنه و آله بعد از طی ادا
عیه متوفره معروض میشود نوع دیگر بعرض مقدس عالی میرساند که
نگاشته گهربار رقم زد کلک الطاف شعار اعنی نامه نامی و مفاوضه گرامی
را به افزاری کمترین قلمی ارسال فرموده بودند کالوحی المنزل من السماء عز وصول
شرف نزول ارزانی بخشید چون مشعر صحتمندی ذات حمیده صفات
و وجود مستجمع الحسنات بود سرور غیر محصور روی نمود خرمی حاصل گردید

بپدر نویسند

بپدر نویسند بعرض مقدس خدمت سراسر سعادت صاحبی قبله‌ام میرساند کالهی
ابوی ام دام اقباله تعالی همواره قرین صحت و بسم آغوش عافیت بوده کامروای
مطالب دارین مقتضی المرام نشاتین در جهانی بوده باشند بمنه و جوده بعد از
طی دعاگوی معروض میدارد برادر بزرگتر نویسند بعرض میرساند
بخدمت برادر با جان برابر رسید نامه‌ات و جان و دیده روشن شد بتو
تنهای قلم تو چشم من محتاج خدایش هر چه هست و کوتاه احوال این عقیدت
خصال است صبح و شام بلکه علی الدوام بیاد سهیت اشتغال دارم الهی
غایب از نظر بخدا میسپارمت جانم بسوختی و بدل دوست دارمت تا دامن
کفن نکشم زیر پای خاک باور مکن که دست ز دامن بدارمت آنکه
سفر کرده صد قافله دل همره اوست هر کجا هست خدایا بسلامت دارش و چون
مدتی بوده غزال خاطر مخالصت مظاهر در لوازی حرمان چشم انتظار در شاهراه
وصول مژده سلامتی ذات ستوده صفات باز بوده در زیبا سر افراز نامچه نامی و رعنا
مفاوضه گرامی لازم الاعزاز عز وصول شرف نزول ارزانی بخشید چون مشعر بر
صحتمندی ذات خجسته صفات بود فرح بر فرح افزود بجانان نویسند
اخ اعز اکرام و دوست عزیز العز و الاحترام ان شاء الله تعالی چند گاه اوراق که امکان

بهم کرد

هفت کوکب فلک برپایست و چشمه سار خورشید و ماه از نور مطلع صانع
بیچون در تجلی و ضیاء است همواره کوکب بخت اخوی ام در برج سعادتمندی درخشنده
بوده از هر گونه مصایب و مراتب در حمایت رب العزت محفوظ باشند بعد از طی د
عای وداد ان شهود رای اخوی می شود نامچهٔ عروسی الحمد لله تعالی
چندی که مشاطهٔ قضا و قدر رخسار زیبای مشاهد افتاب را در نقاب
سپهر نیلگون جلوه کرده بر نور ضیاء آراسته دارد پیوسته دست تمنای عالیجا
معلی جایگاه عزت و تمکین همراه آگاه اخوی ام زینت بنگار خضاب حصول مدعا
رنگین و با عروس بخت سعد در حجلهٔ رجا و امید باشند بعد از گلگونه سازی
مشکین کلالهٔ خلعت وتکار و لبس از غازهٔ کاری عذار عذاری محبوب نهاد
بر صفحهٔ صحیفهٔ هستی و اتکار نگاشته در قران زهره با مشتری اتفاق افتاد و از
استماع این خبر بهجت اثر سرور بر سرور افزوده زبان حال باین بیت
مترنم گردید شب نوبت زجرخ آبنوسی شب وادی روز
عروسی و دران مراسلهٔ الفت معامله نگاشته بوید و احضار احباب فرموده بوید
در تو آن مذکور می شود نوع دیگر چندانکه این طارم خضر زمرد گون
لعل فام کهن سال فیروزه فام بمعماری لایزال بستون رفیع پایه بلند مرتبه

اعلا برپایست و برقرار است همواره دست خواهش و تمنای اخوی ام بخضاب
ارغوانی کامل عروس بخت سعد مبارک قدم در حجلهٔ عیش کامرانی سبحان ربه
نفس وری در دین عشرت کی سازد بوی خوش تری در حجلهٔ ناز همیشه تابو این
دارد و سعت شب دامادی رو زینت عشرت بعد از گلدسته بندی گلهای
رنگین لوعدهٔ متواتره اعلام می شود در باب فلان جز گر بند صاحبان
سکان بنا کامل قبله و امید گاها درینجا که تمام هواس همت اساس رجا
و بدعاگوئی از دیاد عمر و مزید دولت اشتغال داشته و پیوسته جویای صحت ذی
ذات خجسته صفات بوده که فرخ بال خیر مقدم اعنی سرافراز نامچهٔ نامی و
ملاطفت گرامی که از راه الطاف و اشفاق با فتخاری این هم التوده غزارسال فرموده
بوده رسانید از بیم لاله آتش شوقم بسوز دش از دیده بر گرفتم و بر جان
نهادمش بعد از عرض اخلاصمندی معروض میدارد فراق نامچه
مجنون عرصه پیمای بیابان تنهائی و گوشه نشین زاویهٔ هجرانی و بلاکش
فراق جدائی و غریب دیار شناسائی اعنی محنت پیشه ناصبور مطاع در دالم
و غواص دریای غم و هم نامه انواع مصایب گوناگون فرو کش اوراق
آلام فلک بوقلمون که هر لحظه برنگی و هر ساعتی نیرنگی بسطر شعبده خطی از خطوط

گردچیله بر صفحه روزگار کشیده هر ساعتی از پیدو فانی طرح حدائق را منفعل دل
حجابها ساخته ای نور دیباچه ٔ دانای سرور افزای دل محبت کشیده حب دل
دردمند و شکیب جان مستمند و قرار بخش دل بیقرار و سرور افزای سینه سوگوار
و عندلیب بوستان خوش نوائی و گل گلستان رعنائی و دلربا نا چمن ارای
وای نونهال گلشن آرزو میتی جستیم تا از پیتا برسید شب دیجور مرا صبح امید اودیگر
ربا بسوی تو کنم باز جانب سر کوی تو کنم با سگان تو نشینم همه عمر پا بجایت
گزینم همه عمر هست امید بالطاف کریم در سر محنت هجران آباد مدت
هجر بپایان آید در من وصل تو بر دست آرم بلکه پای بر تو سر بگذارم هر حال
امید از حضرت متعال و کریم بی چشم و مثال چنان است در دیده رمد رسیده را
بنور جمال آن قدوه ارباب کمال منور و مزین گرداند و آله یارب این آرزو
مرا چه خوش است تو بدین آرزو مرا برسان صورت دیباچه چندانکه
بحلاوت بخشی شاهد شیرین کار و جوه مذاق تمنای محفلان بزم شیوه شیرین
دار چاشنی شهد محبت کام هوداران ارباب مودت بحلاوت قرین اموال را
مذاق آن علاوت بخشی شهد الفت و مودت از چاشنی مطالبات و مقا
صدات وجدانی و شیرین و کام آمال و آمال اخوی ام از طعم فواکه مشمات

معقود بحلاوت

مقصود بحلاوت جاودانی قرین باد بعد وجود و احسانه بعد از شکر افشانی طوطی کلک
شیرین کار بادای دعوات و پس از شیرین نوائی عندلیب نغز گفتار خامه
شکر بار با هدای سخنان نو کشای حسن دل آرای حسنای مدعا نگارد
که مفاوضه مرسله و تحفه انیقه تکهی رقم در زمین اوان محبت اقران زیب ورود
کلک رقام و نگاشته خامه مودت نظام نموده بارسال خاطر محبت آثار ایشان خرم
نموده بودید در رسید از رشحه پرتو وصول آن در خاطر دوستان را بمژده سلامتی مزاج
خیریت امتزاج بیش از پیش خورسند ساخته دار وصول محبت مضمون آن دلهای
تمنا مشتاق بذیر حلاوت کامی گردید خانه دوستی را باران اظهار جو نمود بر آن بکمال
بکدیگر نوسند عالیجاه رفیع جایگاه عزت و حشمت دستگاه دولت و شوکت و
بسالت پناه شهامت و فخامت انتباه مجدت و نجدت اکتساب اوج
و مرا الفت همراه سلالة الخوانین الکرام عمدة الامراء العظام اخوی ام ضاعف
الله قدره که از صرصر خزان حوادث مصون و شکوفه کامرانی مشحون باد بعد لوازم
تمهید قواعد دوستی و وداد و پس از تشدید مبانی خلت و اتحاد در روبه رضیه
و شیوه مرضیه دوستان یکجهتی نهاد است بر لوح ضمیر منیر و صفحه صحیفه حب و ولا
ثابت است بر لوحه خاطر خطیر مودت ذخایر مرتسم گشته در بهترین ازمنه و اوقات

فرموده

مجموعه خوشترین آنه و ساعات مسعوده هوای استخبار مجاری اوقات
میمنت سمات بر طبیعت وآرزومندی واشتیاق حالات وسعادت
بنیات راغب وطالب بود و وسیله جوی استعلام حقایق احوال خیر
مآل بوده اینک بیار صدق وصفا یعنی رقیمه کریمه که حسن طراز و نمونه انیق و
بلیغ که درین اوقات بخصوص فلان ارسال فرموده بودید المنة لله
مقدوم گردید بجهت بنویسند پیوسته ذات مستجمع الحسنات وجود مسعود از
کافه بلیات وعوارضات وآفات در حفظ حفیظ موجودات بوده بتوفیق
یزدانی کامیاب ومرافق باشند بعد از ابلاغ دعوات وافیات واظهار
کمال اشتیاق و دریافت ملاقات با برکات مشهود رای انور قضا اجرای دارد
که شرحی در باب این است که فلان در ان اخوی مکان ملتمس دارم
که تمنا وخواهش این مخلص را بعمل خواهد آورد و یقین دارم که مسئول محب را
قرین حصول نموده محظوظ فرمائید جنزرگ بنویسند هر وسایل شایسته
مراتب ارادت خدمتگزاری خود را بر مرآت ضمیر منیر بیضا تخمیر عکس پذیر
نماید تا درین اوان سعادت اقتران که عالیشان حامل این مکتوب مرحله پیمای
حضور سعادت دستور بود واجب ولازم دانسته که بتحریر وترسیل عریضه العبودیه مبادرت

نمونه نامه از

نمونه نامه از جمله فرار وشان محبوب گردد چنانچه در مقام بنده نوازی تفقد و
استفسار احوال عقیدت شکال فرمایند الحمد لله المتعال حیات مستعار بر قرار
وضع الاتصال بالعدد والاحصاء بدعاگوی صاحب بیگان بنابر اشتغال دارد
امر که در منافی خاطر باشد از دولت خداوندگانی سمت وقوع نیافته است تحریر
از مکارم اخلاق واشفاق بیضا اشراق چنان است که هوارا کمترین خد
متگذار قدیمی وجان نثار صدیق را بارسال تعلیقجات رقیمه اخبار طبیعه
آگاهی احوال خیریت مآل ذات فایض البرکات وارجاع کافه خدمات
وفرمایشات بین الاشباه والاقران ممتاز وسرافراز فرمایند بعنایات الهی
لازمه سعی وخدمتگزاری را بعمل آورده شود تحفه بنویسند چندانکه آفتاب
عالمتاب بامر خالق رب الارباب ضیاء بخش عالم خاک وآب است امواج
زیب آرای سریر دولت وحکومت واقبال و رونق آریکه سعادت ومجد
واجلال بعد از رهگذر زمانه غدار در حفظ حمایت ملک الغفار بوده باد از ارسال
فواصل درر دعوات وافیات مشهود میدارد نوع دیگر چندانکه مهر انور
بقدرت کامله حضرت دادار ضیاء بخش این عالم دوران است همواره کوکب
جاه النظر دولت وکامرانی واختر زاید النور عظمت وحشمت وبختیاری از مشرق

تعقفات

تفضلات حضرت باری طالع و لامع بود از اوقات اول دو بال مصون باد
بعد از ابلاغ دعوات متکاثره و اشتیاق متوافره مشهور رای مهر انجلا میدارد در
درین وقت عالیشان محمد حسن بیگ ملاطفه نامچه نامی را رسانید بسیار شعفناک
شدیم یا رب این بوی خوش در عرصه بستان آمد یا نسیم سحر از روضه
رضوان آمد تا نامه شد در بر من جان و خط مشک تتار که صبا را که از
سنبل ریحان آورد دیباچه چندانکه صمصام مرصع نیام کهکشان
و حسام سیمین غلاف ماه آسمان در میان ترک جوشن پوش گردون استوار
دیگر روبهان تن عربده جو برقرار و مدار است پیوسته دم تیغ سعادت و
اقبال و انگشت نصرت مآثر حشمت و اجلال عالیشان رفیعجایگاه شوکت
دبالت انتباه ابهت و نصفت آگاه حمایل سطاعی زند قبا
از بهر دمیدن صبح ظفر خواب و برای ترک صواب عدوی خیره سر
بیتاب باد بمنه و آله بعد از افسانه سازی بلا رنگ دعا و پس از صیقل
پردازی صفحه مدعا مشهور رای مهر اقتضا می دارد در اوانی که دیدگان
اشکبار در طرق انتظار باز و طایر روح بیقرار از شوق دیدار فرخنده
آثار آن دوست کامکار در پرواز بود که یک فرح بال نامی و مفاوضه

گرامی غیر جواهر کلمات در از بهر عمان خاطر مودت ذخایر عز اهدا پذیرفته
بهجت بر بهجت مسرت بر مسرت افزود و بعد از آن اظهار می نمود دیباچه
چندانکه قطره نیلگون سپهر اخضر مصعر ذنابات ولایات متردد بین انجم و اختر است
هموار قاطر خاطر خطیر مهر متردد متردد بین بهجت و کامرانی و معاد
ضمیر مودت تخمیر معبر افواج رهنوردان مسرت و شادمانی باد بمنه و آله الامجاد
نوع دیگر چندانکه ترک خونخوار آفتاب تابان با دم تیغ هر دم صبح تکاور از
جنود نامعدود انجم و اختر بر دارد و جلاوت شعار خورشید
درخشان با صمصام مرصع نیام خطوط شعاع دامن افق از خونها
زنگی قیرگون شب گلگون می سازد پیوسته تارک عدوی بد سگال مغز
ب بلا رنگ کدورت و ملال و عنق تخم شقاوت خصال طعمه شمشیر جلاد و
زوال باد بالنبی الحق نوع دیگر چندانکه جلاد خونریز آفتاب با تیغ
درخشان خطوط شعاعی هر سحر و این اقوام خون کواکب ثوابت و سیارگا
ن و قاتل زیر دست جهانتاب امر با مداد بلا رنگ درخشان صبح زنگی
قیرگون شب را از شفق تا گریبان در خون می نشاند هموار وجود مسعود سالار
از آفت تیغ جلاد فنا در زوال مصون و ذات مجمع الحسنات گرامی از

آسیب شمشیر خزای منجنیه مأمون و بنعمت صحت مقرون باد   دیباچه

چندانکه دامن صحاری و کهسار مغز ختام مختلفه و قوام عساکر بهار و

ساخت چون خضارت آثار مخم جود شرت نمود شکوفه و اظهار [illegible]

پیوسته گلزار خاطر خطیر محل نشو نمای ریاحین بهجت و شادمانی و هموار

حدیقه ضمیر مودت تخمیر منزل سبزی گلهای الوان مسرت و شادمانی بعد از

تراحم و ازدحام سپاه خزان کدورات زمان در ایام حضرت سبحان [illegible]

بعد از ارسال گلدسته دعوات شگفته النفحات که از روایح دماغ آرای وصول

محل نامه موالات ختامه شگفته و خرم تواند بود و پس از اهدای ریاحین

تحیات و ادعیه الفتوحات که روایح نشاط افزای پرورش انجمن صحیفه مؤلفت

شمامه رازنگ فزای روضه ارم تواند نمود لوحه نگار ضمیر منیر ساحی زیبا طراز

خاطر مودت تخمیر گردد   دیباچه   شوقمند ملاقات مسرت آیات بر صفحه

دوستی و موالات می نگارد در هنگامیکه دیده انتظار در شاهراه وصول مرصول

ذات کثیر البرکات باز و طایر شوق در هوای فرح افزای دریافت صحبت

انجمن دوم در پرواز بود اشتیاق نامچه ملاطفت طراز و مفاوضه لازم الاعزاز

گرامی اسرار افزای این مخلص بر قوم قلم شکسته رقم فرموده بود در زمانی خوب

واداني

واداني بغایت مرغوب عز وصول و شرف موصول غبار سو لو [illegible]

واللیل اذا سجی و کافور پاش صفوت والصبح اذا تجلی فایحه عنوان

وآیه کریمه و هو الحق الیقین و عاقبت للمتقین از در روش سپاه هموم

ملزم و رایات عموم مقهور و منعدم گردید و می خورد جان و لحظ تعوید

روح روان گشته خلاصه باعث نجات از زهر غم و هم نمود فانه در باب مفتوح

بدوستی مهربان نویسند   آرام جان مستمند من سرو سینه نالان من

بینائی چشم تاریک من گل گلستان عمر من شمع شبستان بزم من آرام جان

شیرین من نونهال باغ زندگانی جان غمگسار حزین من مرهم سینه ریش من گل

شاخسار عمر من لب لعلت قوت جان من چشمانت کرد قصد جان من سرو

قدت تکیه آرام من یکدم بگذر تو بر خاک من بنگر تو بحال خار زار من از فراق

خون شد دل من تا بکی نکنی نظر بسوی من چند وقت است که سایه الطاف

وصال بر سرم نیفتاده است سوخته آتش فراق گشتم و گداخته بوته اشتیاق

شدم و بی شمع عالم آرای رخت هر دو چشم نابینا گشته و در گوشه تنهائی

نشسته و با گفت با خود در جنگم و بسر مانده است و کشتی عمر از طوفان فراق بر زود

رق هجران شکسته گردد و از فراق دوری و مهجوری سر و قدم چون کمان

بهوای خشم گشته و اگر در گلستان روم بی تو گلها در نظرم چون خار مغیلان

نالم و اگر در بهشت جاوید باشم بی حضور تو برمن زندان بلاست و از بسیاری انتظار
که در شبها هر لحظه وصال کشیدم عاقبت تا بنا کشتم چه شکوه نمایم از روزهای دراز هجر
هجران در پایان ندارد بسا رنجها که در شب هجران کشیدم و بسی زهر غم را از
خوان فراق چشیدم و هنوز زهر باقی مانده است و انتظار قدوم را میکشد تا نیمه جان
را در پای تو نثار نماید مرا در رکاب هم از دست رفتم و افسوس لعل یار عزیز
بدوست مهربان السلام ای قبله روحانیان السلام ای خسرو شیرین زبان
قسم میخورم بنده بود از سلام بجان تو ای دلبر خوش خرام اگر خاک سازد فلک
پیکرم ز عشقت اگر بگذرم کافرم زبان خامه ندارد سر بیان فراق چگونه
شرح دهم باز تو داستان فراق دریغ مدت عمرم که بر امید وصال بسر رسید
نیامد بسر زمان فراق ز شور شوق دلم شد کباب هم از یار مدام خون
جگر میخورم ز خوان فراق بسی نمانده که کشتی عمر غرق شود ز موج شوق تو در
بحر بیکران فراق بی شمع رخت چشم مرا نور نماند در هجر مرا صبر و شکیب
دیگر نمانده است آنکس که بنا کام مرا از تو جدا کرد یارب هدف کن جگر
ش تیر بلا را ای غایب از نظر بمدارای بسیار است جانم بسوختی و بدل آرامست
دارست تا دامن کفن نکشم زیر پای خاک باور مکن که دست بدارم من
بدارست ای از فروغ رخت لاله زار عمر باز آ که ریخت بی گل روی بهار عمر

این بگذردم

این بگذردم در صحبت دیدار ممکن نیست دریاب کار را که گذشت اختیار عمر رشته عمرم
بمقراض اجل خواهد بریده شد همچنان در آتش عشق تو خندانم چو شمع همچو شمع بکیفیس
با قیست این دیدار عمر چهره بنما دلبرا تا جان برافشانم چو شمع جیبا کجا سنا
داری بیا ور که در دست جفا قصد جان کرد اگر بوسیده گردد
استخوانم نگردد مهرت از جانم فراموش ای گل گلستان زندگانی وای
سرو قد دلجوئی وای آرام جان بیقراری نو باوه نهال کامرانی وای نو بهار
جوانی وای شیرین لب جانی وای آرام ز رخت باید یا ایام وصال ...
بدوست مهربان نویسند سلامی چنین نویسد شادمانی که باشد همدم عمر جوانی
سلامی تازه تر از برگ ریحان که شوید زخم بشبنم در گلستان که باشد همدم الفاظ بلبل
سلامی چون نوید سنبل و گل تا بکی محروم از دیدار تو سوختم از آتش رخسار تو
پیش از نسیم صبح تا انتظار محروم از نظاره گل عذار مکتوب شریف جانفزای
تو رسید درهای امید بسته گشائید ز نامه نوشتن چنان شادم چنین که
یوسف که به یعقوب رسید هجر تو افکنده مرا در تب و تاب وی آتش عشق تو کرده خراب
میخواهم چنان در مخمور شراب مشتاق توام چنانکه لب تشنه بر آب فکرم همه گرید
سوی بود ذکرم همه نام نکوی تو بود بی وصل توام طالع فیروز مباد یاد روی

ادام

توام شمع شب افروز مباد یکلحظه اگر نه بیمنت می میرم روزی که ترا نه بینم
انروز مباد بخدای که بر درخت سخن نام او ابتدای هر کتاب که مرا
بیحضور خدمت تو زندگانی برابر مرگ است بخدای که ماه یکشبه را همچو ابروی
دلبران کرده که بیام خدنگ غمزهٔ او جای در مغز استخوان کرده ای ماه
روی جفاکار و ای شکر دلفکار و ای دلبر دل آزار و ای سرو قد ماه رخسار
و ای یار بدکمان و ای غمخوار نامهربان و ای روشنائی دیده گریان و ای آرام جان
ناتوان عذرهای جفاکاری خود بر دست بی خانمان لقلم گهر بار آورده و این
جسم را در کوره درد و الم گداخته بهر حال ای مایهٔ جان و ای آرام دل ناتوان
و ای آرام دل دلدار گرامی مدتی است که این مهجور را بالمره فراموش کرده
اید و گاه گاهی بدو کلمه سر افراز و خورسند نمیفرمائید و یاد نمینمائید آنها
انکه می کوش بدادم نکنی داد من از غصه شام نکنی رسید عمر بسر جان
بلب رسید ازلی نماند وقت اگر برسی بفریادم ای آب حیوان من شکر
خندهٔ تو من بنده اطوار خوش آینده تو کی در صف عاشقان تو خود را
شمرم ای من سگ تو غلام تو بنده تو ای یار مکو خلق وفادارم تو
ای دلبر مهربان دلدارم تو غیر از تو کسی نیست خدا میداند جانم توغم

توغم

توغم خور دارم تو باقی مباد هر که نخواهد بقای تو بجه نویسند مخدوم کرام
مهربان ذوی العز والاحترام بهتر از جان خدا حامی و حافظ باد بعد از شرح
مراسم اشتیاق آرزومندی مکشوف رای انور ضمیر مهر و عطوفت گستران
تا ناز نهال حدیقه عزت و اقبال و ثمره شجره ابهت و اجلال میدارد
بیزرگتر نویسند بعرض مقدس عالیم میرساند نظر بخاطر عقیدتمندی و اخلاص از
وفور مراسم ارادت منش و اختصاص بهارت طلب مینماید در زمان سعادت
طراز و اوان میمنت اغاز بمطالعه تعلیقه رفیعه دلنواز لازم الاعزاز که بسمت
افزاری مخلص رافت و شفقت مرقوم کلک گهر سلک فرموده بودید کالوحی
المنزل من السماء عز ورود و شرف نزول ارزانی بخشید چون مضامین شفقت
قرین و مشعر بر صحت مزاجی ذات لازم البرکات مجمع صفات ملکانه بود فرح
افزای خاطر اخلاص مظاهر گردید بیزرگتر نویسند صاحبا بندگان بناها
نظر بضابطه ارادت و اخلاص کیش و بنا بر رابطه اختصاص و عقیدت آلایش
بعرض میرساند در زمانی مبارک و میمون و اوانی با انواع سعادت مقرون تعلیقه
انیقه اشفاق شمیمه بیادآوری مخلص عقیدت شعار رقم زده خامه عنبرین ختامه
از عز اصدار فرموده بودید عز ورود و شرف صدور ارزانی بخشید و هر دم دیدار مدتی [illegible]

[illegible]

راز بارت و مطالعه آن منور گردانیده چون مشعر بر استقامت حالات خجسته علامات
آن صاحب اکرام بود نهایت خوشحالی دست داد و لازمه انبساط و بهجت حاصل شد
فرح افزای ساحت های عقیدت منزل گشته. مجملاً می‌نویسد مشتاق ملاقات
مسرت علامات بعد از مراسم دعوات و آفیات دوستانه و پس از قواعد
تحیات زاکیات یکرنگانه بر لوح موالات مینگارد در نظر بطریقه دروسیه احکام
خاطر خلت بنیاد متعلق بر آن است که بتقریبی از تقریبات بارسال مراسلات
خلت آیات تحریک سلسله موالات میکرده باشند صورت دیباچه بعد از
شرح اهداء هدیه دعا و پس ارسال روایح ثنا مشهود بعضی صباحة قمر انجلا
میدارد در ارقش صحیفه چون جبین ماه طلعتان بستاره افشانی صبح بهار
آمیخته و سطور لامع النورش برنگ بنفشه گیسو و زلف عنبرین در کنار ریخته
در سعد از منه فیض در عهد ارزانی و ساحت لالی منتظران را رشک گلزار
و مشرق آفتاب [illegible] را غیرت صبح بهار نمونه الحق سر [illegible] سطورش در
ساحت لالی [illegible] بسته و بنفشه زار مدارکش بیش در کنار جویبار از چشمه عین
الحیوة رخ شسته دارد در دیدنش بکمال خرسندی و نهایت فایض گردیدم دیباچه
درنامه که تمامی حواس و ضمایر ظاهری و باطنی چگونگی هم [illegible] و استفسار مجاری احوال

سلامتی منوال

مسرت منوال گرامی بود از رهگذر دان جناب و دلپور مرحله بیابان نزدیک
دم در تفحص و تجسس ذات مسرت آیات شما می‌بوده مرسوله الفت معموله سایه
گستر و پرتو افکن گردید بزرگتر نویسند بعرض می‌رساند هر چون نوازش
خدام مخالصت فرجام بر ذمت [illegible] خدام والاعز والاحترام از جمله واجبات است
بناءً علی هذا معروض میگردد اوضاع پریشانی و [illegible] دوستانی بجای رسیده
دلبستگی آنجا رسیده که از حیز تحریر و از حوصله تقریر بیرون است بعد از الطاف
بیغایت جناب رب العزه سوای توجهات بلانهایات القبله گاهی ام ملجا
و پناهی ندارم و مجاورت این کمترین درین ولایت بامید داری آن جناب
ام است هر خود را از جمله اخلاص کیشان قدیم و دعاگوی از صمیم محسوب میدارد و
از آن روزی که وارد [illegible] آستان القبله گاهی ام شده ام آنچه ضمیر دان و دانا
آشکار و نهان شاهد حال و گواه صدق انتقال [illegible] دیباچه چندانکه صفحات
ارض و سماوی ارتفاعی حضرت [illegible] استحکام است همواره ضیاء بخش ممالک
عالم در تجلی و تلعلع ابیضی برقرار است و سلطان جنبش [illegible] از زنگبار و [illegible]
محروم است همواره تا این قاعده و قانون صانع بیچون مستدام است همواره
رشته عمر اخوی ام زندنشان چون رشته مریم مستحکم و استوار [illegible]

کل [illegible]

گلستان کامرانی شکفته بار و از هر چه که خزان در ارکان ملک میان نکته باشد منزه

واله بزرگوار نویسند — این عریضه‌ایست از کمتر کمترینان و چاکری از چاکران

و خدمتگزاری از جان فشانان پیشگاه حضرت اعلی رفعت بلند رتبت والاشان

عرضه می‌دارد که این خانه‌زاد پرورده ناز نعمت این خاندان و دولت ابد مدت

قاهره می‌باشم و این داعی همواره صبح و شام بلکه علی الاتصال از جناب حضرت

ذو الجلال و قادر بی‌همال مستدعی و امیدوار می‌باشم که این دولت بی‌زوال پایدار

تا قائم آل محمد برقرار و مدام بدارد و گلستان این خاندان شاداب و خرم

و معتدل باشد و دشمنان و حسودان این کمکان در جنت امیدشان چون

موسم خزان و برگ ریزان بی بر و میوه و نهال عمرشان از ریشه بار مخالف از

بن ریشه کن باد بعد از ادای ادعیات متوافره معروض این دولتخواه رسیده

که حق خدمتگزاری و اولویت بسیار دارم بر اصحاب کرام معلوم است

چند مدت متمادی است. بمحب نویسند — ملازم مستحق العزة و الاحترام اخوی

کرام فلان امیدوارم وجود شریف اخوی ام از هر گونه امراض و انکاس

محفوظ و مأمون بوده باشد بعد از شرح شوق و اشتیاق مشهود رای دوستی میگردد که مدتی

عنبر سرشته شما ورود یافت نهایت سرور و غیر محصور حصول گردید و احضار

این محب مخلص

این محب نموده بود دیدم شما در تدارک امورات فلان مشغول باشید هر وقت

و اقسام کننده قسمت نماید بشرف خدمت مشرف خواهم گردید و اشعار داشته بود

و جناب سیادت نصاب فضلای العظام فلان را از جمله خدمتگزاران و در

جنب اخلاص کیشان می‌باشم اگر قبول خاطر فیض مظاهر گردد — بمحب نویسند

بر لیه اتحاد و خمالت در خامه صداقت مشکاله سبحان الله چه روی داده

در مساع خطوط مشکبار مصر تو عزیز کردید و کلبه الحزان تو نیای خامه بینائی

در بیت الحزن پیر کنعان جدائی تحفه و نسیم صبا بوی پیراهن یوسف را بمشام

جان مشتاقان نرسانیده و دیگر رمد رسیده دیده از درد مهجوری و محنت دوری

نرمانیده گویا آتش در خرمن دل شکستگان قلم انداخته و با شرار سوز دل مشتاقان در

پنبه زار کاغذ رسیده یکبار رقم ما انغلط بر زبان برانند بجا که آن آسیر که

امیدوار است چه میشد که گاه گاهی بنوازش در رشته مدادی یاد دوستان

مهجور و محنت نصه کان رنجور مرحمت فرموده باشند طریقه موالات و مودت مقتضی است

در هر اوان تا آلی اوان ادراک فیض صحبت ذی مراتب همیشه حالات سلامتی

را مع گزارشات اتفاقیه را لیو ما فیوما بمقام نگارش در آورده تسکین القلب

حاصل گردد که حالات را مخبر و دانسته باشیم — بمحب نویسند — دوستان فرازا

مخدوما

مخلصان استظهار را در هنگامیکه تمامی حواس خصوصیت اساس بر جاده چشم
امیدوار بر راه مسافران و معابران یعنی حاملان شکبار و مقاصدان
سرحد الفت و دیار از اطراف و جوانب دوستی شعار مژده صحت
و احوال خیریمندی را رسانند و این محزون فراق کش مدتهای متمادی
بود که در کلبه بیت الاحزان از هجران گرامی دوست مهربان چون پیر کنعان
پای بدامان سر بگریبان غم اندوز و کاهان و با ناله و افغان دمساز
بود ازین نسیم مژده استقامت مزاج وهاج قرین انواع مسرت و ابتهاج
ساخت نامه بکف قاصدی در آمد از در که غبار رهش غبار چهره مقصود
نامه نه برجی پر از کواکب درخشان نامه نه درجی پر از لآلی منضود قاصد خسرو
نامه شیرین مرغ سلیمان بلبل ترانه داود بچیدم و تعویذ دل سوخته کردم
بوسیدم بر مردمک دیده نهادم چون حامل اشتیاق مستعجلاً مرحله پیمای
صوب باصواب میبود بر خود لازم بل واجب شمرده که به تحریر این خصوصیت
نامچه خود را پیشگاه ضمیر مرحمت تخمیر جلوه گر سازد در من جمله فراموشان
محسوب نشود و در تلو آن اظهار می شود مجیب نویسند مخلص اخلاص قرین
دوست صداقت آئین بود از گلدسته بندی گلهای رنگارنگ ریاحین

دعوات

دعوات وافیات اجابت آیات و پس از تشیید قواعد محبت و وداد بوضوح
لایحه دوستی و اتحاد می رساند که حقا بحرمت الله تعالی که از شعله جانسوز آتش فراق
بحدی کالبد این محنت کش و لهیب اشتیاق سوزان و گدازان که اگر خواهم
باشم عشری از اعشار و اندکی از بسیار درین صحیفه الوفاق بیان سازم
قلم را قدرت تحریر و نه زبان را یارای تقریر است و الطافهای آن منظور است
بجرعه جام مواصلت آن گرامی دوست مهربان دمخوار دم بدم از جان امیدوار
بدرگاه واهب العطایا چنانم در عما قریب التماس احبا آتش مهاجرت
و مفارقت بآب مواصلت و موالفت منطفی گردد بحق محمد و آله چون
حامل صحیفه الوداد بتعجیل عازم صوب خدمت بود زیاده مصدع نگردید
مجیب نویسند امیدوارم که از همیشه بهار تازگی و تازگی دوستی عزت و
اقبال گرامی مخدوم مهربان از رشحات سحاب مکرمت جناب اقدس باری عز اسمه
[illegible] در [illegible] از تند باد حوادثات روزگار در پناه حضرت آفریدگار باد بحق محمد
و آله الامجاد بعد از چهره پردازی عرایس دعوات وافیات اجابت آیات
مکشوف ضمیر منیر عالی می دارد چنانچه از فرط اشتیاق بیکران در مقام استفسار

احبا

حالات

حالات باشند بحمد الله تعالی از میامن الطاف حضرت سبحانی حیات مستعار در کالبد
چندار برقرار و ملالی سوای دوری و کدورتی بجز مهجوری از فیض حضور واقع
مسرت صورت وقوع و سمت شیوع ندارد امید که عنقریب ادراک شرف
صحبت بهجت که اهم مطالب و اقصی مقاصد دوستان صداقت نشان است
علی احسن الوجوه میسر و مرزوق گردد آمین یا رب العالمین پیوسته تا زمان
دریافت ملاقات حقایق نگار صور حالات و ارجاع خدمات فرمایند
بزرگتر نویسند بغیر عرض تو برساند مقیم کوی تو صد تمنا در هنگامی که دل
اخلاص منزل و کیفیت و گذارشات حالات خیریت علامات سامی و خادم
گرامی را جویا و پرسان می‌بود قاصد فرخنده مقاصد وارد و نوشته
عنبر سرشته آن مهربان دوستان [illegible] لاحترام اهرار و ردود الطاف
بیکران و اشفاق بی‌پایان رقم و کلک گهر سلک نگاشته خامه مشکین ختامه
فرموده بودید در بهترین وقتی از اوقات و نیکوترین ساعتی از ساعات عز ورود
و شرف وصول و پرتو نزول ارزانی داشت از کثرت سرور و انبساط و وفور
مسرت و نشاط بوسیدم بر هر مژگان دیده نهادم بچیدم تعویذ دل خسته
کردم ای وقت تو خوش که وقت ما کردی خوش متوقع از محبت روز

افزون آنکه دست عدم المثال چنان است که پیوسته اوقات بخلاف ایام
ماضیه دوستان محبوب جنبان را با صدار رقیمات نامی و صفا و ضمائر گرامی
قرین ابواب مسرات و سرور فرموده هر گونه خدماتی که کمترین را قابل دانند
اشارات فرموده هر آینه باعث مزید اخلاص خواهد بود و در انجام آن لوازم
سعی و جد شکرگذاری و اهتمام تمام بعمل خواهد آمد باقی بجز نویسند مهدی
و منتهی محض عزت و اعتبار اخلاص شعار فرموده بودید شرف بخشش زینت افتخار
روشنی افزای دیده اعتبار این مخالصت مدار آمد و از هبوب نسیمات آن
رقوش گلهای شگافته و نشاط شگفته و خندان و شاخسار عمر و جوانی و
از وصول مسرت موصولش بار گرفت و شاداب گردید بعنوان کوچکتر
یا خبر الحفظ عریضه الخلوص بمنظر فیض منظر کیمیا اثر عالی جامع جایگاه سعادت
و عزت دستگاه بهجت و بهجت کهپناه صاحبی قبله و امیدگاهی ادام برساند عنوان
شانه العزیز این مکتوب بدایع اسلوب را در فلان بلدم المتوانه فلان برساند
عنوان مراسله الخلوص را عالیحضرت رفیع منزلت اخوی ام مفتوح گشاده نمایند
عنوان صحیفه الشوق را اخوی دام اقباله تعالی گشاده و افتتاح نماید عنوان
عریضه الاخلاص را صاحب معظم و سرور محترم و قبله مکرم بندگان بناهی فلان [illegible]

عنوان اخلاص نامچه را بنظر انور مخلصان استظهار اخوی ام برساند

عنوان مراسلة المحبه را اخوی ام ملاحظه نماید عنوان صحیفة الاخلاص والمحبه

را بخدمت اخوی صنو عف الله تعالی قدره برساند عنوان انشاء الله تعالی

این خلوص نامچه را بمطالعه جناب اخوی ام فلان برسانند صورت قبض

مبلغ شش تومان که عبارت از موازی شصت عدد صاحبقران جدید سکه دار

شصت صد و پنجاه دیناری از مال خالص کربلائی جعفر علاالوند بر ذمه و در قبضه [illegible]

رفیع مقدار حاجی یوسف بقال ثبوت و لزوم شرعی دارد و عالیجاه مشارالیه تا تاریخ [illegible]

الی انقضاء مدت یکعام تمام و کمال رد نماید و بهیچ وجه من الوجوه عذری از

معاذیر نیاورده و کان ذالک فی ۲ شهر محرم سنه ۱۲۵۵ قبض دیگر مبلغ شش تومان

فقط که عبارت از پنج تومان رایج [illegible] از مال خاص خالص حاجی احسن ولد

محمد حسین نهاوندی [illegible] بر ذمه و در قبضه عالیشان

کدخدا قاسم ولد مرحوم کربلائی حسن زنگنه ثبوت و لازم است تا الی مدت یکعام

تمام بقسط شهور رد بسوی مشارالیه نماید و هیچگونه معاذیری نیاورده و

کان ذالک فی شهر فلان سنه ۱۲ قبض دیگر مبلغ دوازده تومان [illegible]

[illegible] مبلغ یکصد تومان [illegible] در ذمه عالیقدر حاجی قاسم [illegible] بمعرفت [illegible]

صراف واصل و ایصال گردید و کان ذالک فی شهر رجب المرجب ۱۲۵۰ قبض دیگر

موازی [illegible] ارباب [illegible] بستان فلان [illegible]

کدخدا اصغر واصل و عاید گردید فی ۲ شهر شعبان المعظم ۱۲۵۴ اجاره نامچه

باعث بر تحریر و غرض از تسطیر این کلمات شرعیة الدلالات آنستکه حاضر دارالشرع

مطاع گردید عالیجاه [illegible] و باجاره شرعیه شرطیه ولد [illegible] صغیر

[illegible] تمامی یکباب اطاق مع صندوقخانه و ایوان کلها را متعلق [illegible] واقعه

در قلعه فلان حرسها الله عن الحدثان از حال التحریر لغایت مدت یکعام تمام مال الاجاره

مبلغ یک تومان و ده هزار دینار [illegible] یکصد پنجاه دیناری که عبارت از موازی

شانزده عدد روپیه باشد صیغه جاری شد و بعد ختم العقد شرط شد

از قرار قسط الشهور مستاجر مذبور هر ماه مبلغ ده هزار دینار از مال الاجاره را بموجر

بپردازد و بهیچ وجه من الوجوه عذری از معاذیر نیاورد و کان لهذا این چند کلمه بر سبیل

اجاره نامچه قلمی گردید لغایت اجاره نامچه باعث بر تحریر و غرض از تسطیر این کلمات

واضحة الدلالات شرعیة الثبات آنستکه حاضر دارالشرع الانور گردیدند و هما عالیجاهان

شعاران کربلائی رحیم و مشهدی [illegible] باجاره شرعیه شرطیه ولد [illegible] قطعه

واقعه در سراب ماران بمشهدی [illegible] مال الاجاره مبلغ [illegible] تومان [illegible] عبارت

اجاره نامه

از پنجاه و سه تومان و دو هزار دینار رایج معامله است از حال تحریر مدت یکعام تمام
فیمابین مشروط گردید هر در سر موعد هر ماه مبلغ پنج تومان بدهد و قادر بر فسخ بیع لقه باشد
ولهذا این چند کلمه بسمت اجاره نامچه قلمی گردید تحریراً فی شهر فلان ۱۲۵ بیع شرط نامچه
غرض از تحریر این کلمات واضحة الدلالات آنکه حاضر دار شرع مطاع گردید
عالیحضرت رفیع منزلت ملا محمد علی بفروخت بمبایعه شرعیه اجناس مفصله را
نعلبکی [illegible] خان کوزه [illegible] دستمال [illegible] بعزت قرین ملا باقر عطار بثمن معین مبلغ
چهل و دو تومان فضه هر عبارت از هشتاد تومان رایج است و فیمابین چنان قرار
یافت هرگاه از حال تحریر لغایت مدت شش ماه تمام رد کل ثمن را بسوی مشتری
بایع نماید آنوقت قادر و مسلط بر فسخ بیع لقه باشد والا بیع لازم بوده و عقد
بینهما واقع و جاری شد و کان ذالک فی شهر فلان ۱۲۵ اجاره نامچه
باعث تحریر و غرض از تسطیر این کلمات شرعیة الدلالات وضحة البیانات آنکه حاضر دار
الشرع مطاع انور گردید عالیشان فطرت علی بیک بفروخت بمبایعه صحیحه شرعیه مراری(?)
یکباب دکان را که واقع است در راسته بازار علاق بند خانه در محدود است
بحدود اربعه حد اول بدکان عبدالغفار علاق بند و حد ثانی بدکان شعبان نعلبند(?)
بزاز حد ثالث بدکان شیر محمد قصاب و حد رابع بشارع عام بعزت اکار(?)

علیقلی ولد

علیقلی ولد حسینعلی شیرازی بثمن معین مبلغ دو تومان فضه مشروط باینکه هرگاه
از حال تحریر لغایت مدت یکسال تمام رد کل ثمن را بسوی مشتری مرقوم
نماید و قادر و توانا بر فسخ بیع لقه باشد والا بیع لازم و مبیع موصوف متعلق به
مشتری فرماید و عقد مبایعه بینهما جاری شد و بعد مبیع بایع مذکور قبول اجاره نمود
مبیع مرقوم را از مشتری مذکور بمال الاجاره و کان ذالک فی ۲ یوم شهر فلان ۱۲۴
شراکت نامچه صورت شراکت نامچه فیمابین سلالة السادات سید کاظم و
عالیقدر ملا حسن [illegible] مرقوم است که اصل سرمایه مبلغ پنجاه تومان رایج است
و از هر یک مبلغ بیست و پنج تومان لقه باشد که باید تجارات و معاملات مشغول گشته
انچه حضرت واهب العطایا بالطف فرماید از خزانه غیب بالمناصفه قسمت نموده
و دیگر از توجهات و تحمیلات و نقصان بالمناصفه از عهده برآیند و این
چند کلمه بسمت شراکت نامچه قلمی گردید تحریراً فی شهر فلان ۱۲۲ شراکت نامچه
صورت شراکت نامچه فیمابین ملا رمضان عالیحضرت ملا رضا مضافع شریک و وکیل گردید
ند از خیانات و دغابازی چشم پوشیده و دست بسته دارند و اصل سرمایه مبلغ دویست
تومان است بالمناصفه از هر یک مبلغ یکصد تومان نقد لقه باشد انچه جناب اقدس
الهی منافع کرامت فرماید از مداخل و انتفاع بالمناصفه قسمت نمایند والعیاذ

بابا

بالانقصان رو بدهد بالمناصفه از عهده نقصان برآیند و این چند کلمه بر سبیل [illegible]

نامچه قلمی گردید تحریراً فی شهر فلان ۱۲

ضامن‌نامچه

ضامن و کفیل عالیقدر ملا محسن گردیده بدو به عزت‌آثار ملا حبیب‌الله و ملا قاسم در هر گاه ملا محسن مذکور فرار نموده بجائی برود از عهده بازخواست [illegible] برآیند لهذا این چند کلمه بر سبیل ضامن‌نامچه قلمی گردید

ضامن‌نامچه

ضامن و متکفل عالیجاه ملا محسن گردید عزت‌شعار کربلائی حاجی علی در هر گاه ملا محسن مذکور مبلغ [illegible] عالیشان صفر علی بیک [illegible] مطالبه دارد ادا نماید و هر گاه فرار اختیار نماید وجه مرقوم را نامبرده کربلائی محمد علی از عهده بازخواست و [illegible] مذکور را در عوض ملا محسن بدهد و این چند کلمه بر سبیل ضامن‌نامچه قلمی گردید تحریراً فی شهر فلان ۱۲

وکالت‌نامچه

غرض از تحریر و ترقیم این کلمات واضح‌الدلالات آنست که حاضر دار الشرع انور گردید عالیشان حاجی رحیم بیک وکیل مطلق و نایب مناب خود گردانید عالیجناب مقدس‌القاب علامی فهامی آخوند ملا شیخ محمد را در خصوص وصول و ایصال مبلغ شانزده تومان نقد که از عالیجاه محمد یوسف خان [illegible] طلب دارد لهذا خود را وکیل مشارالیه می‌نماید در باب وکالت سعی و اهتمام تمام به تقدیم رساند و دقیقه خود را معاف نداشته و مبلغ مذبور را بازیافت نموده تسلیم نماید وکیلاً صحیحاً شرعیاً و کان ذلک فی شهر فلان ۱۲

وکالت‌نامچه

غرض از تحریر باعث بر تحریر کلمات

شرعیة البینات

شرعیة البینات واضحة الدلالات آنکه وارد دار الشرع مطاع بلده همدان گردید عالیقدر [illegible] مقدار ملا یوسف عطار وکیل صدق و نایب مناب خود گردانید عالیحضرت [illegible] کربلائی یعقوب [illegible] را که در قصبه نهاوند [illegible] یک قطعه باغ در واقع است در تصرف [illegible] فروخته به مصارف رساند خدا وکیل هر قدر [illegible] قیمت می‌شود نگاه داشته بیاورد تسلیم نماید و از آن وجه مذبور مبلغ [illegible] تومان حق‌السعی او که باشد [illegible] وکالت در فروختن باغ مرقوم نماید و ساعی فوت و فروگذاشته وکیلاً صحیحاً شرعیاً و کان ذلک فی شهر فلان ۱۲۳

اجاره‌نامچه

اجاره صحیحه شرعیه شرط گردید محمد رحیم ولد مرحوم استاد رضا [illegible] عالیشان رضا قلی بیک به موعد یکسال تمام مزارعی [illegible] فتحعلیشاهی [illegible] مقدار [illegible] خروار گندم یک [illegible] موعد [illegible] اجرت خود را گرفته و با [illegible] قیام اقدام و ساعی [illegible] موقوف نگذاشته و هر گاه از طرفین [illegible] صادر شود به موافق شرع انور عاطل و باطل خواهد بود و کان ذلک فی شهر ۱۲۳

قباله‌نامچه

[illegible] عالیشان فلان [illegible] عالیجاه فلان [illegible]

مزارعی کل ششدانگ بستان واقعه در قصبه [illegible] که محدود است از حدی متصل بصحرا و از دو حدی متصل بباغ [illegible] خان و از طرف دیگر [illegible] بین عالیجاه [illegible] خان خلف مرحوم رحمت‌پناه و رضوان آرامگاه حاجی [illegible] خان [illegible]

دلیل

وصیت متعلقان و منظمات ثمن مبلغ پانصد تومان تبریزی نقد رایج المعاملات

روپیه جدید الضرب صاحبقران عددی یکهزار دینار مقبوض فی المجلس و مصالحه نموده

نمود با عیالان سابق الذکر جمیع حقوق خود را اعم و غبن فاحش و افحش را بمبلغ ... تومان

تبریزی نقد رایج ... بعد او را بهیچوجه حق و علقه با عیالان مشار الیه مذکور نباشد و ضامن درک

گردید و صیغه منهما بالعربیه و الفارسیه جاری گردید تحریرا فی شهر فلان ۱۳۰۰ سنه شهادتنامچه

استفتاح و استعلام مینماید از جمیع مؤمنین و مسلمین و مجتهدین و علمای کرام و فضلا

ذوی العز و الاحترام هرگاه شخصی زنی را بحباله نکاح درآورد و مدتی با این زن

جماع دارد و بعد مشخص شود که این نطفه حلال است یا حرام و مقارنه اتفاق

افتاده است چه صورت دارد و حقیقت مسئله را در حواشی و صدر مرقوم کاغذ شریفه

مزین فرمایند عند الله ماجور خواهد بود ان الله لا یضیع اجر المحسنین استشهادنامچه

استشهاد و استخبار مینماید از عدول مؤمنین و موثقین در باب یکباب خانه و یکباب حمام

و یکباب دکان زرگری ملکی و موروثی اینجانب در حال تصرف عیالان فلان است

دیگری را بهیچوجه دخل و تصرف در آنها نمیباشد هر کدام در این خصوص علم دارند مرحمت

فرموده شهادت خود را در حاشیه و صدر مرقوم کاغذ شریفه مزین و مشهور فرمایند

عند الله و عند الرسول ضایع نخواهد شد وصیت نامچه الحمد لله الذی جعل

الوصیة

الوصیة سنة سنیة والصلاة والسلام علی خیر محمد و آله الاکرمین

بقیة اما بعد بر رای صواب نمای احباب کرام و اخوان ذوی العز و الاحترام پوشیده

نیست که شربت ناگوار کل نفس ذائقة الموت از جام غم انجام ساقی اجل نوشیدنی

نیست و بمضمون هر آنکه زاد بناچار بایدش نوشید ز جام دهر کل من علیها فان

بنا علی هذا هر مکلفی را لابد و ناچار است از وصی بمصداق من مات بلا وصیة

فقد مات میتة جاهلیة از گمگشتگان وادی جهالت و سرگردان

بادیه ضلالت محسوب نگردد لهذا بنده ذلیل الراجی ابن فلان خلیل قبل از آنکه آواز

آغاز و صدای طبل رحیل بر گوش و هوش او رسد بفحوای موتوا قبل ان

تموتوا مبادرت نماید وصیت نموده بعد از آنکه داعی حق را لبیک اجابت گفته و رخت هستی

را بدار آخرت کشیده کتاب آثار کربلای فلان را وصی و وکیل خود نمود بعد از ادای

قروض موافق تفصیل ثلث از ترکه او را بمصرف او رسانیده و دو ثلث دیگر را بحکم

حق الله در میان وراث که گذشته قسمت نماید بکم و زیاد

تفصیل قروض مرحوم مبین مرحوم است

غلام علی	ناصر حسین	زید	شاه ...	... قاسم	صفر علی
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

اموال مرحوم مبین مرحوم است

حمام	باغ	عمارت	دکان	باغ	اسباب	قاطر	اسب	ملکان
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

وکان ذالک فی ۲ تحریراً شهر فلان ۱۳۰۵

صورت

محاسبات دیناری ... [illegible]

[illegible]

طلا صورت

محاسبات دینارات از ... [illegible]

[illegible]

محاسبات خرواری ... [illegible]

[illegible]

دینارات ... [illegible]

طلا

الباصد" بلاصد" اعدلاصد" الباصد"
سه باصد الباصد الاباصد اعدباصد

حساب خروارات اعداد عشرات مات الوف بدین موجب است

الباصد، اعدلاصد، اعدباصد، صرباصد،
عصا ۲ حب ۱ حب ۲ لبرلب ۱۰

حساب مثقالات بدین موجب است

۱ — ۲ — ۳ — ۴ — ۵ — ۶ — ۷ — ۸ — ۹ — ۱۰

حساب سیراب اربک سیر با خلاص بدین موجب است

۱ — ۲ — ۳ — ۴ — ۵ — ۶ — ۷ — ۸ — ۹ — ۱۰ — ۲۰

انچه بوزن امثال گندم و جو و عدس و ماش و باقلا وغیره را مقدار نویسند

دراهم و طلا را اگر بوزن دراید مثقال نویسند و اگر بعدد دراید موازی و اگر مبلغ فلان گویند

دکان و عمارت و کاروان سرا و حمام وغیره را باب نویسند یکباب دو باب

و کارد و شمشیر و قلمتراش و قداره و دشنه و خنجر وغیره را قبضه نویسند یکقبضه دو قبضه

کتان و چیت و قدک و کرباس وغیره را بعد از ذرع توپ توپ نویسند و نیمه

ارچه دوخته باشد امثال پیراهن و زیرجامه و ارخالق و قبا وغیره را توپ توپ نویسند

کفش و جوراب و رکاب و چکمه و ملیکچه انچه جفت دراید زوج نویسند زوج

انچه جفت ندوخته باشد امثال کلاه وغیره را طاقه نویسند یکطاقه دو طاقه

ترمه و الچه و طاقه و قصب و شال وغیره را طاقه نویسند یکطاقه دو طاقه

ترمه گوش پیچ را ابره نویسند و طلا کار را و نصف اورا دکله نویسند نویسند

طهران

طیوران مرغ و کبک را قطعه نویسند بلا قاپوچی را قلاده نویسند

جوانورات را قطعه نویسند قاغ را قطعه نویسند چرخ و شاهین و قوش را قطعه نویسند

چرم و تیماج و کتاب را جلد نویسند و دفتر را بعد از وزن کلاه نویسند و جماع و کرکدن را قطعه نویسند

گوسفند و گاو و اسب و ملایان و قاطر و الاغ راس نویسند ادم و شتر را نفر نویسند مرجان مثقال

گلیم و قالی و نمد و حصیر وغیره را تخته نویسند و مروارید ما سفته را حبه نویسند

سنوات سالهای ترکی بدین موجب است

فرس یونت ییلی اسب	حیه ییلان ییلی مار	تمساح لوی ییلی نهنگ	ارنب توشقان ییلی خرگوش	نمر بارس ییلی پلنگ	بقر اود ییلی گاو	فاره سچقان ییلی موش

تنگوز ییلی خنزیر خوک	ایت ییلی کلب سگ	تخاقوی ییلی دجاج مرغ	بیچین ییلی حمدونه میمون	قوی ییلی غنم گوسفند

قناد قندفال	رزاز برنج فروش	فخار کوزه‌گر	عصار روغن فروش	نداف پنبه زن
بقال تره فروش	علاف علوفه فروش	صراف صرف کننده	حداد آهنگر	عطار عطر بهشتا
خراز خورده فروش	صباغ رنگرز	نساج نساج ساز	غسال غسل دهنده	سلاخ گوسفند کش
اطبا حکیمان حکیمان طبیبان	مکاری چاروادار	حکاک حک کننده	صواف پشم فروش	خباز نانوا

اسکاف — کفشگر

معمار — تعمیر کننده

قصاب — گوشت فروش

صول

قبوضات و بروات بدین موجب است

الواح بمعرفت عالیشان فلان

لعد

فلان — فو

[illegible]

مع یکصد [illegible] تعدت

[illegible]

واصل و عاید [illegible]

شهر رمضان المبارک سنه ۱۲۵۶

فلان

عالسان فلان

[illegible]

[illegible]

۱۲۳۱

۱۲۰۹

[illegible]

۱۲۳

[illegible]

علی [illegible]

[illegible]

۱۲۵۳

۱۲۵۴

[illegible]

۱۲۲

[illegible]

۱۲۳۲

۱۲۰۱

بتوسط رعایای قریه فلان

۱۲۰۰

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس بی قیاس لایق خالقیست که محبان آگاه و مخلصان درگاه را
باشاره بشارت اولئک هم المقربون بنوازد و با آرایش درخور عطا
هر یک که طاغیان گمراه و یاغیان تبار را بآتش لعنت یلعنهم الله بگدازد
و کریمی که خلق همه موجود از آثار جود اوست ستایش کی شود ما را میسر
چرا احصی ثنا گوید پیمبر و بعد از ستایش آلهی صلوات نامتناهی نثار بارگاه
رسالت پناهیست که هادی راه الا تعبدوا و ایاه و سلطان سریر لی مع الله
عذر خواه گناه هر نا رسیده است ای در مدحت او همین تمام است که یوسف
اعنی خواجه هر دو سرا احمد مصطفی صلی الله علیه و آله و بعده درود
بیحد بان مخاطب لافتی و کرامت و شهسوار المشارق والمغارب امیر
المؤمنین علی بن ابی طالب علیه التحیة والثنا که ز مشرق تا بمغرب گر امام است
علی و آل او ما را تمام است و بعد از حمد و ستایش واجب الوجود و درود
رسول عاقبت محمود و منقبت امام سید المشهود و در حسب تجربه تسلسل
دوام دولت ابدی الاتصال و تعالی سلطنت حیدر صفدری مثال اعنی بنده
ظل الله المؤید من عند الله زبدة الخاقان بن الخاقان السلطان ابو المظفر شاه

عباس ثانی بهادر خان ۞ توئی شه بخوبی اخلاق خویش ۞ سبق برده‌ای از
پادشاهان پیش ۞ زهی دین و دانش زهی عدل و داد ۞ زهی ملک
ملت که پاینده باد ۞ بر ارباب فطنت و اصحاب حکمت مخفی و مستور نماند که
هیچ جزء از انواع مخلوقات و اصناف موجودات از حکمت ربانی خالی نباشد و
چیزی را که منفعت طبیعی است مضرت مزاجی نیز هست و هر چند معرفت او و به
تمام بغیر از خالق الانام بر هیچکس ظاهر نگشته و خود در گنجینهٔ ابداع و اختراع
خالق ذو الجلال که راه تواند یافت اما بعضی را گاهی مزاج و خاصیت و منفعت
و مضرت از نطق خفای حجاب بغیر ظاهر شده بالهامات الهی و نیز هر کس از
علماء و معرفت او را بحسب تجربهٔ خود سخنی گفته‌اند و گوهری سفته‌اند و چون
بنده کمترین ستهام عباسقلی بیگدلی پسر انجام اصلح الله حاله که درین
فن بحسب المقدور شروعی نموده میخواست که از قول اصح و تجربه ارجح باز نماند
و جماعتی که نایرهٔ اشتیاق این علم داشته باشند بزلال معرفت این کتاب
تسکین آتش نزاع و التیاع نکنند و نیز مدت مدیدیست که تا مجموع اهتمام
مصروف و عنان همت معطوف آن بود که بوسیلهٔ خویشتن را از تیه رسوائی
بشهرستان دانائی رساند و دیدهٔ بخت گران خواب خود را از نوم غفلت
بیدار گرداند

بیدار گرداند و اندیشهٔ قلب خود را به پیشه شناسائی گشاید و مذاق دل را جرعه
از جام فرح کامشاد نماید والسلام فصل اول این مختصریست در باب وصف اسباب
و اسباب علت و علامات امراض ایشان و در انتسابش سبب علت و علامات مرض
هر کدام علاج و مداوای آن مرض از روی استحکام اما بر عقلای زمان و علمای
دوران پوشیده نماند که نسخ این کتاب بخط رومیان و بالفاظ و لهجه
مخصوص ایشان و با املای نا ملایم عجیب و سخنان غیر واقع غریب نوشته بود
و از خواندن و بعمل آوردن آن اهل ولایت عجم را مشکل مینمود و سواد خط
و املای الفاظ فیه لی تعلیم و معلم ایشان درین حدود و سامان نبود مکرر
نزد جمعی از اهل ادراک و از معایب عصیان دامن پاک در موضعی
مستجمع بودند و این منتسخ را هر کدام که بدست میگرفتند تمسخر نمینمودند
چون بنظر اهل شیاء رسید آن نسخه را بغایت دلپذیر دید و گفت که اهل
دوام در اسباب امراض و مداوای حکمت آمیز در بیطاری اسبان
تجاربها نموده اند و حکمای قدیم ایشان امراض اسبان را علاجها کرده
ده اند و نسخات ایشان است که در میان آنگروه متداول است که اسبا
دان و بیطاران از این نسخات استعمال مینمایند و آن بوسیلهٔ روزی

خود ملیباید مقارن این حال شخصی از اهل آن مجلس روی باقل اشباء
کرد وگفت که چون قبل ازین در خطهٔ بغداد بوده وخط آن طایفه را اکثر مطالعه
نموده ام طبع انشاء واری باید که این کتاب را بلفظ عجم دراری تا
اهل این ولایت دانسته وفهمیده باسانی استعمال نمایند که در عرصهٔ روزگار
کار از تو یادگار بماند وبعضی از یاران عزیز نیز موافق آن شخص اقدام
نمودند وبگفتن ترجمهٔ این نسخه تکلیف فرمودند پس اقل اشباء حسب المرام
ایشان خود لازم دید که چون در فن سپاه گری وقوف از علم بیطاری دا
شتن عین حکمت است که گفته اند کمال معرفت در حکمت آمد حکمت عقل
وجان را قوت آمد لهذا تکلیف دوستان را مستحسن دانسته قبول نموده
در تاریخ غرهٔ شهر رمضان المبارک سنه ۱۲۱۱ شروع در این ترجمه کرده در سلخ
شهر مذکور با تمام رسانید ونام این کتاب را ترجمهٔ بیطارنامه ملقب ساخت
باین دیباچه چهار باب ویک خاتمه اختصار نمود باب اول در وصف
اسپان وچگونه بودن لون ونگاه داشتن ایشان بطریق متقدمان باب دوم
در اسپان وعلت وعلامت امراض وعلاج آن باب سیوم در شناختن نیکی
وبدی وعیب وهنر اسپان باب چهارم در خاصیت دماغ ودل وغیره عضهای

اسب واستعمال

اسب واستعمال نمودن آن بطریق حکماء وآداب ایشان خاتمه در نصایح
استعمال وبموقع رسانیدن علاج هرکدام علت وعرض نیازمندی
مصنف این ترجمه بجمیع اقران باب اول در وصف اسپان وچگونه بودن لون
ونگاه داشتن ایشان بطریق متقدمان واین ده فصل است فصل اول
در وصف اسپان بدانکه ارسطالیس حکیم میفرماید که چون خواهی اسب نیک
را از بد فرق کنی باید که اول نظر کنی که بلند وورم باشد ولب بالای او از
لب زیرین درازتر در بیابان رود وتشنه نشود وبینی او بلند وفراخ و
کشیده باشد وبنا گوش او پهن وسینه فراخ ودندان سفید وپیوسته هردو گو
ش سطبر ودور آن ومیان هردو گوش فراخ وبسمل گاه باریک ودراز هردو
سوی گردن مالیده وبن گردن سطبر وسر نه دراز ونه کوتاه وموی دم دراز
واستخوان دم کوتاه وموی دم دراز ومیان ودوران معلق وسرین فراخ
وکشیده وهردو پهلو فراخ وشکم مدور وبرچیده وساقها باریک وسم
بلند ومدور وسیاه وپشت کوتاه تنگ گاه میانه وتهیگاه باریک وچشم
سیاه ومژگان دراز یال ودم سیاه ونرم بوده باشد چون خواهند که
فرق اینها کنند باید که از طرف راست ملاحظه کنند واحتیاط باید نمود که

کرت و کنده لنک نباشد شب کور و روزکور و چپ دست نبود که اینها همه عیب بد است
و باید خورد موی و هوشیار باشد که هر انکس که بر او سوار است تا حرکت نکند و
دست جنبانند آگاه باشد فصل سیم که در لون اسب که چگونه بکار آید بدانکه حکما
متفق اند که از جمله رنگها کمیت یعنی کهر و اگر خرما گون بود خوب تر است
یعنی کرند که در گرما و سرما صبور بوند و رنج کش باشند چرده سفید و کبود و سرخ
هر یک قسم اند هرگاه خصیه و میان خایها سیاه باشد و مقعد و ساق و سم
و یال و دم نیز سیاه باشد بی نظیر است زرده اسب آل از جنس نیکو بود اگر
بغایت زرده باشد که یال و دم و سینه و پیشانی و چشم و لب و مقعد و خصیه و میان
رانها سیاه باشد و ستاره پیشانی باشد سمند هرگاه سمند را نیز آنچه اسب
زرده نشانها باشد بی نظیر است قلگون باید که یکرنگ بود ادهم
اسب سیاه باید که براق بود و چشم سرخ بود و در هیچ عضو او سفیدی و سرخ
مادرزاد نباشد و لب زیرین او سطبر بود قزل بوز کم بود که نیک باشد و اگر
واقع باشد نادر بود دارس بیشتر بد نباشد اگر اتفاق افتد که چشم و مقعد
و خصیه و ذکر و سم و دم سیاه باشد بدین قائم میتوان گفت و اگر بدین
بدین صفت نیز اسب زرد باشد نیک است ابلق اسب ابلق از همه الوان

ناسوده

ناسوده والله اعلم فصل چهارم در نگاه داشتن اسب از آب شرط آن است
که هرگاه اسب را آب داده باشند هموار برند و دوانند و اگر ممکن باشد لحظه
بعد از آب دادن توقف کنند و بعد از آن برانند و در سفر باید که چون
بمنزل رسند فی الحال آب ندهند تا نیم سرد شود و بعد از آن آب و علیق د
هند تا آسوده شود والله اعلم فصل پنجم در نگاه داشتن اسب از جو و کاه
و علف شرط آن است که هرگاه جو باسب دهند باید که جو را نیک پاک کنند
که کلوخ و سنگ ریزه و سرگین جانوران و مرغان و پشم گوسفند و پر مرغ
باید که نیک ملاحظه کنند و شرط علف دادن آن است که باید اول قدری
علف بدست بدهند تا بخورد که علف را نیم خورد نکند و باید تغاری پر از آب در
حوالی اسب بوده باشد و قدری نمک در آن آب کرده هر ساعت از آن آب
تغار بر علف بپاشند و اگر کسی از دشمنی اندک خرزهره یا خربق و یا چیزی
مضر در میان جو و علف باسب بدهند در ساعت رنجور شود و نشان خوردن
اینها آن است که خویشتن را بر زمین زند و بلرزد علاج آن است که یکمن رو
غن گاو گرم کرده در گلوی اسب ریزند که نافع است والله اعلم فصل ششم در نگاه
داشتن اسب در فصل زمستان بدانکه قاعده حکما آن است که در زمستان باید

را در آفتاب نبندند خاصه در فصل پاییز که علتها از آن در اسب بهم رسد جهة آنکه
هوای عصر نزدیک بشام است سرد میشود و اسب زکام میگردد و تباه
میشود و اکثر روزگار علت صقاو و منقاو در اسب از آفتاب فصل پاییز
و زمستان عارض میشود والله اعلم **فصل ششم** در محافظت کردن پشت اسب که
ریش نشود و کوفته نباید شرط آن است که چون اسب را یکفرسنگ راه رانده
باشند باید که از اسب فرود آیند و تنگ او را نرم کنند و زین و نمدزین را حرکت
دهند و باز تنگ را استوار کرده سوار شوند و بمنزل رسند فی الحال فرود آیند بی توقف
زین را از پشت اسب بردارند و در همان لحظه بر پشت اسب نهند و تنگ او را
نرم بکشند و تا عرق او خشک نشود زین بر نگیرند و اگر از راه دور آمده باشد اسب را
نرم نرم بگردانند تا عرق در پشت او خشک شود که تا کوفته و درخته نشود و اگر در زمستان
باشد چون بمنزل رسند پشت او را نمدی بپوشانند و زمانی صبر کنند و بعد از آن زین بر
گیرند و اگر صبر نکرده زین برگیرند اسب بیمار و رنجور شود و علتها پدید آید والله اعلم
فصل هفتم در فربه کردن اسب شرط آن است که هرگاه خواهند که اسب لاغر را فربه کنند
باید که جو او را پاک کرده بشویند و به پالچه بیامیزند و بدهند و همیشه باید که جای او
را پاک و خشک نگهدارند که تا تازه و فربه شود و دیگر آن است که تا مدت چهل یوم

دریکی

در یکجا بسته باشند و از طویله بیرون نیاورند و سواری نکنند و آب و علیق در همان
جا دهند و جو را چنان پاک کنند که اصلا خاک در آن نباشد و باید هیچ چیز بخورد آن
اسب دهند جو و گندم و کاه شسته و پالچه و تخم خبازی و برگ خشک که ترکان
او را ایم کوماجی گویند اما خبازی را هر روزی یکصد و بیست درم دهند و هر روز
دو نوبت تیمار کنند و علیق او را تا آفتاب فرو نرفته باشد بدهند و در هر روز
دو مرتبه آب دهند اگر ممکن باشد هر روزی والا هر هفته دو روز دست و پال او
را با آب گرم بشویند و ناخنهای او را پاک کنند و هرگاه بدین طریق نگاه دارند
بغایت فربه شود والله اعلم **فصل هشتم** هرگاه خواهند که اسب را از جای بدر آ
رند چنانچه بدستوری که گفته شد بعمل آورده باشند و اسب را فربه کرده باشند می باید
سه روز هر روزی یک مرتبه زین کنند روز اول یکساعت روز دوم تا چاشتگاه
روز سیم تا وقت عصر سوار نشوند و زین را بردارند و در روز چهارم زین کرده سوار
شوند تا یک تیر پرتاب راه بروند و رجعت نماید و ببندند و دو ساعت زین
او را برندارند و روز دیگر سوار شده دو تیر پرتاب بروند و بعد از آن هر روز یک
تیر پرتاب زیاد کنند تا آنکه بمنزل بروند لیکن ندوانند و عرق دار نکنند و تند
نرانند و باید که اسب را باختیار خود گذارند که راه رود پس هرگاه بدین شرط و

سواری کند و از حمام بیرون آرند هرگز در راه نماند و در راه سستی نکند و مرکوب را
برای برای خاطر بمنزل رسانده و قاعده آن است که در وقت سواری در راه
رفتن در بالای اسب بسیار سخن نگویند و بخواب نروند و مکرر دستها و پای ها نیا
ویزند زیرا که اسب از این حرکتها راه رفتن خود را فراموش و گم کند و باید که در
وقت سواری اول مرتبه چند گام تند برانند و بعد از آن بحال خود گذارند که راه
رود و اگر در راه آب دهند میتواند بود ولیکن در وقتی که بمنزل رسیده باشند آب
و علیق زود نتوانند داد تا اسب خود بطلبد و آب و علیق طلبیدن اسب آن است
که دستها را بر زمین زند و شروع کند و بیتابی کند و در روز سرما عرق پشت اسب را
خشک کرده آب و علیق دهند بهتر خواهد بود و باید اسب را بی نعل سواری نکنند و
اگر اتفاق افتد که در راه نعل او افتاده باشد و نعل دیگر حاضر نباشد و آبادانی دور
باشد و اسب بی نعل راه نتواند رفت میباید که ورق سبز که در مرغزارها و بیشه ها
میباشد اگر ممکن باشد و در آن حوالی بهم رسد او را بگیرند و شکم او را بشکافند و در زیر
ناخن اسب را بخون او بیالایند و آن اسب لنگی نکند و اکثر مردم بتجربه عمل آوردا
م این چنین کنند تا که بمنزل رسند والله اعلم فصل نهم بدانکه هرگاه سپاهی در روز
مصاف به اسب خصان سوار شود بغایت ننگ است زیرا که اسب الخصی زیرک و زهره

دل و غیره تا ک

دل و غیره تا ک نمیباشد و خود را بلکه صاحب را نیز از ضرب تیر و حربه دیگر ملاحظه میکند
تا کاه ضرب جراحتی بوی رسد تاب آنرا دارد و از آن ورطه صاحب را بموضع خود
برساند مگر آنکه مهجوری بدستهای او رسیده باشد فائده مصنف این ترجمه چنین
گوید که خود در جنگ جغتای لشکر هند و در ولایت دار القرار قندهار در حوالی
قلعه که بقلعه بگو مشهور است با عساکر نصرت ماثر قزلباش واقع شود حاضر بودم
و برأی العین ملاحظه نمودم که یکی اسب تازی نژاد دکهیلا کمیت لون جوانی
از قزلباش سوار بود و از جانب لشکر مخالف یک دست آن اسب را از قلم بگلوله بان زده
شکسته بودند چنان چه آن دست شکسته آویخته بود و آن اسب چنان زخم نمایان
فارس خود را بکنار آورد و رسانید از پا درافتاده و اکثر مردم این حال را ملاحظه
نمودند و تعجب و تحیر میکردند والله اعلم فصل دهم در سواری کردن و تازیانه زدن
شرط آن است که در سواری پاهای را برابر کرده اسب بسیار تند نباشد و
تازیانه برانند و باید که تازیانه از کمخت بافته باشند و باید که پای از رکاب بیرون
نیاورند و سخن بسیار نگویند و اسب کند و گران و بطی رو درد و بلید طبع شود و
باید که در سواری هشیار بوده باشد و پای در رکاب سبک باید داشت و تند و
چست و چالاک بر نشست و هرگاه که مردم بر اسب بنشینند اسب تیز کاهلی کند و

دلیر

سست و چابک را در پشت خود سبک شناسد فائده در باب شروط اسب تاختن

طریق آن است که هرگاه کسی خواهد که اسب خود را با اسب غیری بشرط [illegible] دوا
نند اول باید یکدو روز در جای تاریک ببندند و دران شب که علی الصباح
خواهند دوانید علیق او را اکثر بدهند و روز بگوش اسب بگویند که ترا با اسب
غیر خواهند دوانید از خود غافل مشو و این مثل در میان ترکان مشهور است که ا
اسپی که تازی نژاد و اصل است این سخن را در گوش خود بقوه حسی که دارد
نگاه میدارد و خود را در هنگام دویدن غافل نمیسازد و صاحب خود را از رسیدن
میگذراند و دهنه و لجام خود را اگر ببیند میجاید و شیهه میکشد و دستها بر زمین میزند
و زمین را میخراشد چنانکه ملا عبد الرزاق در تعریف اسب گفته بیت

سمندی چون نگاه یار سرکش ○ سبک از جا در آتی همچو آتش
سبک رو تر ز بوی گل بجولان ○ نسیم صبح میدانش گلستان
برقص از جلوه جان دلنشین تر ○ بجنش از ناز خوبان نازنین تر
چو آب دیده عشاق خود رو ○ چو خیزش ناله بی محابا در دو
ز سرعت کس نمی بیند براهش ○ که نتواند رسید از پی نگاهش
بپویه نرم رو چون گل بر آب است ○ ز سرعت چون دعای مستجاب است

نگاهش در

نگاهش دوربین چون فکر عاقل ○ ستایش رهروتر چون عزم کامل
گهی چون موج بر دریا گذارش ○ گهی چون شعله بر آتش قرارش
ز مغرب تا برار و نعل او برق ○ فتد چون آتش خورشید در شرق
چه خورشید آن تکاور سبک نعل گران ضرب ○ بیک جستن رود از شرق تا غرب
چو چشم دلبران بی باده سرخوش ○ چه خوی نازنینان تند سرکش

و شرط دیگر آن است که دران وقتی که بجهة دوانیدن اسب را از طویله برون
می آورند تا باول میدان گاه سوار نشده عنان او را بدست بکشند و بجای
قرارگاه که برسند سوار شوند و بلیش کفل او نشینند و هی باسب زنند و پای
خود را نیاویزند و بشکم اسب نزنند و عنان او را یکبار از دست نگذارند
و یکنوبت بتازیانه اشاره کنند و خود را در پشت او اندکی بخوابانند و عنان
او را آهسته آهسته دراز کنند و عنان را در دست سبک نگهدارند تا آخر
میدان هرگاه بدین طریق بدوانند بتوفیق پروردگار از اسب غیر بگذرد و شرط
دیگر آن است که در وقت مراجعت از آخر میدان گاه باید که بهموار برانند تا
باز باول میدان گاه برسند و بعد از آن پشت او را خوب بپوشانند و بطویله
در آرند در یکجا نه بندند و بتکرار جای او را بگردانند و گاهی باندرون آتخیق

برانند و دیگر آنکه و دیگر چند آنکه علیق او را کم کرده اند روز بروز زیاد کنند تا
بقاعده اول برسد و جو او را یکبار زیاد نکنند و هرگاه دندان گرگ را بیرون
شتر دوزند بقدرت پروردگار آن اسب را از دوانیدن و از راه رفتن
اصلا آسیبی نرسد والله اعلم بالصواب باب [illegible] در اسباب علت و امراض و
علاج ایشان بدانکه بموجبی که حکما فرموده اند و تجربه کرده اند در این باب
گفته میشود فی الامراض [illegible] اولا هرگاه سر اسب ورم کند سبب آن است
که در جای علف زار جانور گزنده باشد و یا خود بدشمنی چیزی بخورد او داده باشند
مثل علف زهردار که ترکان آغو گویند و یا گیاهی هست که قرا رچه اوت
گویند و یا جانوری است که آن را کلنک گویند و بعربی وزاریج گویند و مثل
اینها چیزهای مضر و علامت اینها آن است که ناگاه سر اسب ورم کند و پا
سبب خود را بر زمین زند و بلرزد و از چشم او اشک روان شود و نفس او
گرم و زود زود برآید و بر جهد و پرهای بینی را بلند کند که اینها علامت
داروی زهردار خوردن است و علامت جانور گزیدن آن است که سر او
ورم کند و از دهن و بینی او زرداب فرو ریزد و سر بالا نتواند برداشتن
علاج چیز بد خوردن آن است که بگیرند صعتر پنجاه درم و روغن زیت بیست درم

با قدری

با قدری تریاق اربعه حل کرده در بینی اسب ریزند و قدری شیر در گلوی
او بریزند نافع است علاج جانور گزیدن آن است که از لبهای او چند جا با
نشتره بشکافند و تریاق اربعه پنج درم و خمیر آرد گندم سی درم با هم بکوبند
و بر سر اسب ببندند و قدری شیر در گلوی او بریزند و اگر دو نوبت این معالجه
را کنند شفا یابد و اگر بدینها به نشود باید که قدری به دانه و پودینه و گل خطمی
و اگر ترکی و سپند سیاه و برگ سیر تازه و برگ تره و خورده کاه کهنه در هم
بجوشانند و در بینی آن اسب بریزند سر و گردن آن را بپوشانند و گرم نگاه
دارند تا وقت سرد شدن و بقراط حکیم گوید که در علاج این هر دو علت
باید که چند دانه سیر را بکوبند با روغن گاو و روغن کنجد و سرگین گاو و فضله
مرغ خانگی در هم سرشند و بر سر اسب ببندند و یک روز یک شب هم چنان بسته
بماند و بعد از آن تخم رازیانه را بجوشانند و نمک دریا داخل کرده سر اسب را
بشویند که مجرب است هرگاه چشم اسب کلیس کند یعنی در کنج چشم او بسته شود علاج
آن است پرده زردی که اندرون گردکان میباشد خشک کرده ظفره بهم رسد که
ناخنه گویند و این علتی است که از چشم چپ اسب رگی بر می آید و بر روی مردم
مردمک میرسد و مردمک را میپوشد چنانچه فی الحال تیمار نکنند اسب را نابینا کند در بین

[illegible]

علت در چشم انسان نیز میباشد علاج آن است که اول خروسی را بکشند و خون
او را اگر ما گرم بر چشم اسب بچکانند و اگر به نشود اسب را بیفکنند و تاری که از
گیسوی زنان بسوزن باریک کرده از زیر آن بگذرانند و هموار بکشند و با
سه ره تند آن رگ را ببرند و بعد از آن انزروت و صبر سقوطری را برهم بکوبند
و با زهره بز حل کنند و بر جای رگ بریده بگذارند شفا یابد و اگر از ضربی در چشم
اسب سفیدی ظاهر شود علاج آن است که استخوان سر آدمی را بکوبند و به بیزند سه
روز در چشم اسب کشند که نافع است نوع دیگر فضله خشک آدمی را بکوبند و با ماسوره
در چشم اسب فشانند سفیدی را برطرف کند نوع دیگر دو سه مرتبه در وقت صبح آب سرد
در دهن گرفته بر چشم اسب پاشند که مجرب است هر گاه کام اسب ورم کند و کاه [illegible]
نجوشاند این علت را طماع گویند سبب آن است که جو او را دیر داده باشند و یا در
هنگام جو اسب دیگر در نزدیک او جو خورده باشد علامت آن است که جو کم و دیر خورد
و در کام او جوششی ظاهر میشود و جو را با آب دهن تر میکند علاج آن است که دهن
اسب را بگشایند سر او را بلند بر دارند و با جوالدوز و یا چوب گز خشک که سر او را
مثل جوالدوز تیز کنند و بر کام اسب بزنند تا فرو برد و خون بر آید بعد از آن نمک در کام
او بفشانند تا دفع شود نوع دیگر هر گاه در چشم اسب چه تل بر آید علاج آن است که

کل قرطم

کل قرطم را بکوبند و با زرده تخم مرغ بسرشند و بر چشم اسب ببندند آن علت دفع شود و اگر
چشم اسب درد کند علامت آن است که اشک بسیار ریزد و سفیدی چشم او سرخ برآید
علاج آن است که قدری کف دریا کوبیده و بیخته با ماسوره سه نوبت در چشم او بریزند نافع
بود ع الدوام اشک از چشم اسب پیاپی آید علاج دیگر آن است که کنجهای چشم
او داغ کنند اشک آمدن برطرف شود و دیگر عود نکند نوع در علت سر هر گاه
اسب در میان جو و کاه فضله گربه یا موش و یا جانور دیگر خورده باشد علامت
آن است که سر اسب چنانچه قبل ازین مذکور شده ورم کند علاج آن است که قدری
عسل را گداخته در گلوی اسب ریزند و از رگ گردن او خون بگیرند نافع بود هر گاه
هر گاه زلو در دهن اسب رفته باشد علامت آن است که مکرر زبان بیرون کند و بد
رون کشد و کام خود را بلیسد و سر بزیر دارد علاج آن است که دهن اسب را بگشایند
اگر نزدیک باشد باید نمک پاشند و زلو را بکنند و یا خاک پاشند و پارچه
در دست گرفته زلو را بگیرند و بدر کشند و اگر زلو دور بوده باشد و دست نرسد باید
که چوبی را پنبه به پیچند و با آب نمک تر کنند و به درون گلوی اسب فرو کنند و به زلو
برسانند آن زلو کنده شود و بیرون آید و اگر در اندرون فروتر بود تمامی باید
که روغن بادام و روغن کنجد و روغن انگج در هم کوشانند و نمک داخل کرده

در گلوی

کلوی اسب ریزند ذلو کنده شود و بیرون افتد نوع دیگر بگیرند قدری اوسطوخو
دوس و درهم کرده و در آب خیسانیده و صاف کرده در کلوی اسب ریزند آن
ذلو خود باسانی بیرون افتد مرض دیگر زبان اسب ورم کند علاج آن است که از
دو جانب سینه اسب خون بگیرند کشنیز و کلک اوتی را بجوشانند و مغز خیار چنبر
درو حل کرده بوره سفید از هر کدام نیم درم داخل کرده نیم گرم بجوشانند و بر زبان
آن اسب بمالند و دو نوبت چنین کنند شفا یابد و اگر به نشود زبان اسب را از دهان
بیرون کنند و چند جا نیشتر زنند تا خون فرو ریزد و بعد از آن روغن بنفشه بمالند
آن علت ورم برطرف شود مرض دیگر که اسب [illegible] شود سبب آن است که از سر اسب ماده
فرو میریزد و کلوی او را میگیرد و این علت اکثر اسبان ضایع شود و علامت او
آن است که کلوی اسب ورم کند و گوشت بدن او بی سبب بتحلیل رود و در وقت
راندن آن اسب پهلو خم شود بدان قرار این علت تا شش روز یا تا پنج روز بود
باشد علاج آن است که اول از دو دست او خون بگیرند و لیکن خون بسیار نرود
و باید روغن تخم کدو و آرد جو درهم سرشته در گردن اسب بندند و اگر به نشود عدس
و حلبه و طوراق اوتی و درو ماس و تخم خطمی با یکدیگر برابر هم بکوبند و در آب بجوشانند
و صاف کرده قدری فلوس خیار چنبر در وی حل کرده و چند عدد زرده تخم مرغ

داخل کرده

داخل کرده بپالایند و نیم گرم در کلوی آن اسب ریزند باید دو سه روز متواتر
چنین کنند و اگر به نشود مویز بی دانه و انجیر و عناب برابر هم و قدری جو کوبیده
داخل کرده در آب بجوشانند و صاف کرده روغن بادام و یا روغن کنجد و قد
ری شکر داخل کرده نیم گرم در کلوی اسب ریزند و چند نوبت چنین کنند خناق او
برطرف شود مرض دیگر علاج آن است که قدری لادن و روغن زیت درهم جوشا
نیده گرما گرم در گردن اسب بمالند و یا نخود و علف تر دهند و جو را نیز [illegible]
و بدهند که نافع است هر گاه اسب استعمال بهم رسد که سرفه گویند سبب آن است که [illegible]
عرق دار در آب داده باشند و در میان جو و کاه پشم و یا پر مرغ و یا سوزن خوشه جو بوده
باشد و بعضی از اینها در کلوی اسب بند شده باشد علاج که روغن گاو شصت
درم و شیر صد درم و شراب انگوری صد درم در ظرفی بر سر آتش نهند که
همه باهم سرشته شوند و دو سه دفعه در کلوی اسب ریزند و اگر به نشود پنج تر
شک که ترکان اولک گویند با قدری زعفران در آب بجوشانند و قدری
روغن گاو داخل کرده در کلوی اسب ریزند نافع است و اگر به نشود ده دانه
سیر و اندک عسل با روغن بادام و یا روغن کنجد و یکعدد پیاز سفید باهم کو
بیده و جوشانیده و نیم گرم در بینی اسب ریزند و باید که پیاز و سیر [illegible]

بکوبند و آب آن را صاف کرده و داخل روغن نمایند و اگر به نشود نیم من آب
انگوری کهنه و نیم من روغن گاو با هم بیامیزند و نیم گرم در گلوی آن اسب ریزند
سرفه کهنه و نو را رفع کند فائده بقراط حکیم گوید که بهترین علاج سعال اسب
این است که نه عدد تخم مرغ خانگی را در ظرف سرکه کهنه اندازند و بعد از آن
سه روز هر روز سه عدد تخم بر گلوی اسب اندازند که سرفه کهنه و نو اسب را رفع
کند و صاحب ترجمه خبر گوید که خود این علاج را امتحان نموده درست و مجرب است
و اگر قدری و انجیر سیاه و انگور سیاه با هم بجوشانند و بپالایند سه روز هر روز
یک کاسه صاف کرده در گلوی اسب ریزند سرفه او برطرف شود و این نیز مجرب
است   هر گاه علت صقاو و منقاو در اسب ظاهر شود بدانکه این هر
دو علت یک جنس است   اما منقاو صعب‌تر است و سبب این هر دو علت
آن است که سر اسب جایی رسیده باشد و یا علتی از ضربی در شش او رسیده
باشد و علامت آن است که از بینی آن اسب ریم آید و جو و کاه نتواند خورد
و آن ریم بدبو بود و از بعضی زرد مانند بود علاج آن است که اول قدری گندم
را با چند دانه سیر نیم کوب کرده در آب بجوشانند و با ظرف در درون توبره
گذارند از سر او بیاویزند چنانکه بخار آن در بینی اسب رود و آن علت گشاده شود

وریم جواتر

وریم جواتر فرو ریزد و اگر به نشود باید که پوست گوسفند را که تازه کنده باشند طرف
پشم او را بر گردن اسب بپیچند تا مادهٔ آن علت بپزد و از بینی فرو ریزد و اگر
بدینها به نشود از هر دو جانب گلوی او سه جا داغ کنند و همان پوست گوسفند را بر
بپیچند آن علت رفع شود هر گاه بر گردن اسب زخم شمشیر و تیر و حربهٔ دیگر رسیده باشد
که رگ بریده باشد و خون بند نشود علاج آن است که بگیرند انزروت و مصطکی و صمغ
درخت کاج و زاج سفید و روناس با هم بکوبند و بر زرده تخم مرغ بسرشند و بر جایی که
خون آید قدری بگذارند و هم بر زرده تخم مرغ ادویه‌ها را در درون جراحت پر کنند و
پارهٔ پنبهٔ کهنه بر بالای آن گذاشته محکم ببندند و چند روز بسته بماند و علف سبز بدهند
و اگر علف سبز نباشد جو را خیسانیده و کاه خیسیده بدهند و بعد از آن چند روز بگشایند و نظر
ان بر بالای آن زخم گذارند آن خون بسته شود و زخم پیوسته گردد و اگر این ادویه
ها حاضر نبوده باشد خراطین را بکوبند و اندک خون همان اسب داخل کرده با آرد
گندم خمیر کنند و با پنبهٔ کهنه بر آن جراحت ببندند و چند روز بسته بماند در وقت گشودن
با روغن و یا با شیر چرب کرده بگشایند و بدانکه خراطین کرم سرخی است که در جای
نم دار می‌باشد نوع دیگر علاج آن است که قدری نمک سائیده با قدری جو کوبیده
بدرون آن جراحت پر کنند و پارهٔ مشک آب را بر بالای آن گذاشته محکم ببندند

خراطین

کرکها

مگر آن پارهٔ مشک را بشیر تازه بیالایند و باز ببندند بعد از یکهفته بگشایند آن
جراحت خشک شده باشد نوع دیگر علتی است که در گردن بهم رسد هرگاه این علت
ظاهر شود علامت آن است که اسب گردن خم نتواند کرد و سر زیر نتواند داشت علاج
آن است که اول از هر دو بازوی او و یا از هر دو سوی گردن او خون بگیرند و اگر
به نشود قدری جند بیدستر با روغن کلکچ و چند دانه سیر کوبیده بجوشانند و اندکی
نفت سیاه داخل کرده گرما گرم بر گردن اسب بمالند و اگر به نشود در بالای زانوی اسب
و در اندرون ران او رگی است که از آن رگ سطبرتر رگی نیست و باید که اسب را
بیفکنند و آن رگ را ببرند و خون او را بگیرند و قدری آرد جو و تخم خطمی و صبر سقو
طری کوبیده داخل آن کنند و پنج عدد تخم مرغ بر بالای آن بشکنند و خمیر کنند و
بر بالای کرباس خام بیالایند و بر بالای جراحت ببندند و بعد از یکهفته بگشایند
و آن کرباس را بشیر تر کنند و یکروز هم چنان بمالند در روز دیگر بگشایند و قدری
شیطرج هندی و کشنیز خشک و تخم کاشنی در شش من آب بجوشانند که دو من
بماند و آب را در گلوی اسب ریزند از این علت خلاص شود نوع دیگر علاج آن است
که بگیرند مویز شصت درم و ترشاله بدستور و چند عدد زرده تخم مرغ در نیم من آب برگ
کاسنی بجوشانیده و صاف کرده یکشب در جای بلندی گذارند که هوا بر آن

بکذارد

بگذرد و علی الصباح در گلوی اسب بریزند و اگر صاف نکرده بریزند میتواند بود و شش
روز بدستور استعمال کنند این علت رفع شود الام فی الصدر و رجل و یتعلق بها علاج
هرگاه اسب را بسبب جوشش سینه ورم کند سبب این علت آن است که بسیار دوید یا
بسته باشند و سواری نکنند و علامت آن است که آن اسب بسیار میخوابد و حرکت نمیکند
و یا مثل بادی چیزی بعروق او میرسد و و می لنگد و اگر بر ورم او دست گذارند
بر می جهد و نمیگذارد که دست زنند علاج این علت آن است که از دستهای او خون
بگیرند و اگر به نشود پارهٔ پوست بز را بجوشانند و قدری سبوس در او داخل کرده
بر آن ورم ببندند و یکشب بماند و اگر به نشود در شش جا سینهٔ او را داغ کنند که ریم
از او بر آید مکرر روغن گاو بمالند این علت بر طرف شود هرگاه اسب جو گیر شده باشد
سبب آن است که جو زیاده از قاعده خورده باشد و یا گندم بسیار خورده باشد
علامت آن است که فی الفور دستهای او گرفته شود که راه نتواند رفت علاج این
علت آن است که اول اسب را با آب سرد عمیق برانند چنانکه سینه و شکم او در آب فرو
کرد و لیکن آب بخورانند و ساعتی در اندرون آب نگاه دارند و بعد از آن از دستهای
او خون بگیرند و قدری روغن کلکچ گرم کرده بر سینهٔ او بمالند و باید که آب و جو مقرری
او را دیر و کم بدهند شفا یابد هرگاه در دست و پای اسب علت سراجه ظاهر شود

وعلامت

وعلامت آن است که بثره چند بیرون آید باید که این اشکال را بجهت سرآجه
اسب بنویسند در روز چهارشنبه دیگر در میان یال اسب ببندند و در آن ساعت
که بسته آید باز گشایند و در آب روان اندازند که مجرب است ورگ او سطبر
شود و ورم کند و اندک بلنگد و اگر فی الفور علاج نکند بثرها و افزار آن سر کند
و اسب را از کار بیندازد علاج این علت آن است که مرتبه اول در هر جا بثره سرآجه
ظاهر شود باید که همان بثره اول را داغ کنند تا زیاده نشود و اگر از علت سرآجه
پای ورم کند و بثره بیرون نیاید و آن ورم سخت و سطبر باشد باید که پیه تازه را
در سرکه کهنه بگدازند مثل مرهم شود و یکدانگ مرگ موش داخل کرده با پنبه کهنه
بر دور آن ورم ببندند و یک شب بسته بماند علی الصباح بگشایند و با روغن
گاو چرب کنند و با پوست دنبه بر دور او ببندند هر آن بثره که در زیر جلد بوده
باشد جوشش کند و بیرون آید و بعد از آن قطران را چند نوبت بمالند برطرف
می شود نوع دیگر این علت را علاج آن است که گیاهیست که ترکان قونکلی قو
یروقی گویند هر گاه این گیاه را پیش از طلوع آفتاب بچینند و مانند جو ریزه
کنند تا بیست روز هر روز قدری داخل کرده با آب باسب دهند برطرف می شود
علاج دیگر آن است که یکعدد فلوس چند عیاری از پیش کاکل او جلد پیشانی او را

بر نیشتر

بر نیشتر سوراخ کرده آن فلوس را فرو کند چندانکه آن فلوس در زیر جلد پیشانی
او به تحلیل میرود سرآجه او تغییر رود فاما صاحب ترجمه گوید که خود در امتحان این علاج
کرده درست و مجرب است علت صام هر گاه اسب را این علت ظاهر شود سبب آن است که
از میان دو گوش او رگی سطبر شود و از آن رگ ماده از سر فرو ریزد و دو رگ
دیگر حرکت کند از سینه و زیر شکم گذشته از زیر ران او به پای او ریزد و آن
رگ را عروق مجوف گویند و بنیاد این رگها در سر ظاهر شود پس سبب سوراخ شده
ریم و خون و متعفن بر آید و هر گاه در یک طویله با او اسبی بسته باشد علت این
اسب با آن اسب سرایت کند علاج این علت آن است که اول زرنیخ زرد و نوشادر
و گچ و بوره ارمنی از هر کدام یکدرم و مرگ موش نیم درم بکوبند با هم بیزند
با عرق گل بید سرشند چنانکه مثل مرهم شود و بر سر هر بثره جداگانه ضماد کنند
و یک شب بسته بماند علی الصباح بگشایند و قدری صابون رقی و زرده تخم
مرغ با روغن گاو در هاون کوبیده مرهم سازند در یک روز دو بار ضماد کنند
آن علت رفع شود و اگر به نشود علاج آن است قطران بر آن بمالند و بعد
از آن چند نوبت آن جراحتها را با آب گرم بشویند و بگیرند زنگار و صمغ درخت
کاج و انزروت از هر کدام دو درم و روغن زیت بیست درم و موم پانزده درم

اردوخی

در روغن گاو ده درم در هم سرشته در زیر روی کرده در زنور بچه چنانکه مثل مرهم شود
بعد از آن ضماد کنند و اگر جراحت سینه او در هم پیوسته باشد و رگ آن ظاهر باشد
آن رگ را در پس گوش او بیابند و ببرند و اگر در پس گوش نتوانند یافت اسب را
بیفکنند و سینه او را به تیغ دلاکی بشکافند و در اندرون آن زخمها مثل ماهی
غدودها باشد آنها را ببرند و با صمغ درخت کاج داغ نمایند و در جای که صمغ مذکور
نبوده باشد با صغیر داغ کنند و درون جراحت را لجم برکنند و از بالای آن قدری
قطران ببندند و اگر به نشود یک گیاهیست که بزبان عربی لجم گویند و رومی خنزر گویند
در دشتهای کوهها میروید و برگ او چو برگ رازیانه ماند هر آنگاه که آن گیاه را بکنند
سیر مثل علامت خام باشد و باید که آن گیاه را در بلندی بگذارند و آن اسب را سه کرت
بر دور او بگردانند و بعد از آن گیاه را در کرباس کبود دوخته از گردن آن اسب بیا
ویزند بحکمت الهی چندانکه آن گیاه خشک میشود آن علت نیز برطرف میشود مجرب است
نوع دیگر واگر به نشود علاج دیگر آنست که سه روز متواتر هر روز دو درم زرنیخ با قدری
سبوس و عشقه یعنی برگی که در باغها بدرخت انگور میپیچد و تخم او را با او در ریزه کرده
و خشک کرده در میان جو بخورد اسب دهند و با آرد جو خمیر کرده در گلوی اسب اندازند
نیز میتواند بود و بدانکه این عشقه را البعضی بلک سبزه گویند و جو او را کمتر از قاعده بدهند

بچندانکه

چندانکه او را زیاده بخورد اسب دهند فایده بیشتر دهد بعد از آن که آن جراحتها
شود و اثر آن در سینه اسب بماند باید که قدری شونیز یعنی سیاه دانه دسته کرده در
هم بجوشانند و مرهم کنند و بر اثر آن جراحت ضماد نمایند تا که اثر آن جراحت برطرف شود
و مو برآرد و اگر این علت بدین علاجها به نشود باید که از روی اعتقاد تمام این
آیه کریمه عظیم را بر سیاه بخوانند و بعد آن غدودها که برآمده بوده گره زنند و
بر هر گرهی که میزنند یکنوبت بخوانند و بر آن گره بدمند بقدرت حق سبحانه و تعالی
و از برکت این آیه آن علت از آن اسب برطرف شود و آن آیه کلام مجید اینست
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم وَبِا
لْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ وَبِالْحَقِّ الْأَعْظَمِ مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ
مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ طِبَاقِ هرگاه در دست و پاهای اسب علامت
طباق ظاهر شود بدانکه این علت اکثر در جانب چپ میباشد و در جانب راست کمتر
واقع می شود و این علت آدمی نیز میشود که آن را وحش گویند و هرگاه علاج این
علت بزودی رفع نشود ناخن اسب را از کار می اندازد و علامت آن آنست
که از بند کشی اسب که میانه ناخن و رستنگاه موی بوده باشد جوشش کنند و زرداب
بتراود و بدانکه این علت دو نوع میباشد یکی بزودی یکی ماده علامت تر آن است که

دریکجا ماده و در دو جا ورم از زیر جلد بلند میشود و زرداب بر می آید و علامت
ماده آن است که بر دور ناخن جوشش میکند و از تمامی سرها زرداب می تراود
علاج که بگیرند مازوج ده درم و زاج سفیداج ده درم و تخم حنظل یکدرم و اندکی انزروت
همه را با هم بکوبند و بیبیزند و قدری عسل داخل کرده بسرشند مثل مرهم کنند جراحت را
باب گرم و صابون پاک بشویند و خشک کنند و بعد از آن آن مرهم را ضماد کنند و با
پاره کرباس ببندند آن علت برطرف شود و اگر نشود قدری گچ را در پارۀ
کرباس بسته در ظرف اندازند تا ساعتی بماند و آن آب را بریزند باز آب کنند تا
هفت نوبت چنین کنند بعد از آن مردارسنگ ده درم سفیداج قلعی و گوگرد و زر
سنجار و راسق از هر کدام پنج درم و روغن زیت پنجاه درم و آن گچ خیسیده را
باین دارو ها در هاون کوبیده قطره قطره سرکه بر آن چکانیده مرهم کنند و هر روز
دو نوبت ضماد کرده ببندند بعد از آن پیه خوک را که داغ کرده بمالند آن علت برطرف
شود و آن جراحت را با آبی که اشنان در او جوشیده باشد بشویند چنانکه خون
بر آمدن گیرد و بعد از آن کدو را بسوزانند و خاکستر آن را بروغن بلسان داخل
کرده مرهم کنند و بر کاغذ کبود مالیده بر دور ناخن از بالای زخمها ببندند
و بگذارند تا خشک شود بعد از آن پاک بشویند و مردارسنگ را کوبیده با هر روغنی که

بهرسد

بهرسد مرهم کرده ضماد کنند آن علت برطرف شود فاما در علاج این علت هیچ روغنی
بهتر از پیه خوک نیست و مجرب است واگر اسب تقفز شود بدانکه این علتی است که
دستهای اسب از بالای ماده فرو ریزد و علامت آن است که بازوی اسب ورم کند و ظاهر
شود که دستها را حرکت نتوانند داد و علاج این علت آن است که اول خون بگیرد و بعد از آن
برگ خطمی و سوسن و برگ سیر تازه در سرکه کهنه چندان بجوشانند که سرکه برود و جرمها
و بعد از آن بر آن ورم ببندند یکروز و یکشب بسته بماند آن ورم برطرف شود و اگر
نشود باید که قدری چاشیر و چند برگ آس و چند دانه سیر و قدری اوشم همه را با هم
بکوبند چنان که مرهم شود گرما گرم بآن ورم بازوی اسب ببندند و چند روز هم چنان
بسته بماند آن علت برطرف شود و اگر پارۀ خیک مزرا در ظرف نمک گرم کرده در
دور بازوی اسب بپیچند و یکشبانه هم چنان بسته بماند نیز مفید بود و اگر ماده بلند
شود و نرم شده باشد نشتر زنند و بر فوق آن ماده قدری آرد گندم و زردۀ
چند عدد تخم مرغ در هم سرشته ضماد کنند و محکم ببندند چند روزی هم چنان بسته بماند آن
علت برطرف شود و اگر از این معالجات به نشود علاج این علت آن است که از بالا
بالای طوبوق آن داغ کنند و مکرر یکجا اسب را بسته نگاه دارند آن علت برطرف شود
هر کاه اسب طوبوق زند علاج آن است که چند عدد قابکی سغدی که در بعضی ملک

بطوی

بجوش گویند و ترکان آشوق گویند باید که بر تسمهٔ محکم ببندند و بر پای اسب ببندند و چند
روز مکرر آن اسب را سوار شوند و بسرعت برانند آن عادت را برطرف کند هرگاه
جلد قلم دست اسب مانند ماداحی ورم کند و آن ورم سخت در رگها بوده باشد و این علت را
ترکان قراقوش گویند و این علت در دست و در پای اسب می‌باشد ولیکن در
دست بیشتر می‌باشد و علامت این علت آن است که قلمهای اسب چند جا غدد
سخت برآرد و اگر زود علاج نشود آن غددها مثل استخوان شود و دست و
پای اسب ناقص کند علاج این علت آن است که پوست درخت بید تر را بسوزانند
و خاکستر آن را بکوبند و جانوری است که نام او بتازی ذراریح و بروجی باشد
و بترکی الاکلنک گویند لون این جانور چنان است که مثل زنبور می‌باشد و در پشت
خالهای سیاه دارد و میپرد و این جانور را با آن خاکستر بکوبند و قدری قرانفل
ساییده داخل کنند و بر بالای آن غددها ببندند و توبره بسر اسب کنند و ملاحظه نمایند که
مبادا او در بینی یا در چشم اسب رسد که فی الحال آن اسب را بکشد و اگر بوی او بمشام اسب رسد
اسب را ضرر دارد و انگشت نیز بدان نباید سایید که زیان دارد فایده این علت را
نفع است و اگر به نشود علاج آن است که ریشه درخت ابریشم را خورد کرده بکوبند و با
روغن گاو داخل کرده بر دست آن اسب بمالند آن علت برطرف شود و اگر

بدین علاجها این علت برطرف نشود باید قدری خمیر آرد گندم را در آتش تاب داده
گرماگرم بر بالای آن غددها یک یک بگذارند و بردارند و مکرر چنین کنند تا آنکه غدد
ها برطرف شود و اگر سیر زرگوسفند را نیز بدستور خمیر مذکور عمل کنند هم نافع است اما
مصنف این ترجمه گوید که خود علاج خمیر و سیر زر را امتحان نموده درست و مجرب است
هرگاه از بسیار ایستادن دست و پای اسب ورم کند علاج آن است که اول
خون بگیرد و برگ بید تازه و پاسوس گندم بجوشانند مثل مرهم بر ورم آن اسب ببندند
و سه روز بسته بماند و چون بگشایند آن ورم برطرف شده باشد که مجرب است هرگاه
بدست یا پای اسب آب سیاه فرود ریزد است آن است که جای او ناتمیز و تر بوده باشد
علامت این علت آن است که اسب کند رود و گاه پای او با دست او می‌پیچد از آن
است که مایهٔ ناخن او از نزول آب متعفن می‌شود علاج این علت در دست
و پای اسب آن است که جگر بزغاله را در آب بجوشانند چنانکه مهرا شود و صاف
کرده بمایهٔ ناخن او گرماگرم بمالند این علت برطرف شود و اگر به نشود علاج
دیگر آن است که سرکه کهنه و نفت سیاه بمایهٔ او بریزند و اگر دیر علاج کنند آن آب
سیاه بپای اسب نقصان تمام دارد و هرگاه دست و پای اسب بعد از راه
آمدن ورم کند سبب این علت آن است که عرق دار آب داده باشند و یا از راه

دور امده نگردانیده زین گرفته باشند علامت آن است که دستها و پاهای
او ورم کند و یا شتها یا پیهای او ورم کند و راه نتواند رفت و قدم نتواند برداشت
و هرگاه اسب عرق براند سکندر خورد و چون پاره راه رود و عضوهای او
گرم شود باسانی راه رود و بعضی اسب چنان است که هرگاه راه رود گشاده
شود و ورم از دست و پای اسب برطرف شود و چون بمنزل رسد همان ورم
عود کند علاج این علت آن است که قدری سبوس گندم در آب بجوشانند
و قدری نمک داخل کرده و بسته شند و مرهم کنند و بر دور آن ورم بربندند و یک شب
بماند روز دیگر بگشایند آن ورم برطرف شده باشد و اگر به نشود فضله آدمی گرم
گرم در پای آن اسب بندند که نیک است و مجرب است دیگر اگر به نشود هر کسیر را با
روغن کنجد و نمک و قدری اوشم داخل آن کرده در آب بجوشانند و مرهم کرده بر
ورم بندند دیگر اگر به نشود خردل سفید و چند دانه سیر را بکوبند و بقدری آرد جو داخل
کرده با بول آدمی خمیر کرده گرما گرم بر آن ورم بندند دیگر اگر به نشود چند جا داغ کنند
و بر بالای داغها پوست دنبه گوسفند و پاره مشک روغن بربندند تا زود بهم
آید و بعد از آن باید گیاهی است که آن را ترکان قراوت گویند قدری از آن و
بوره ارمنی را باهم بکوبند و اندک عسل داخل کرده مرهم کنند و از دنبه کهنه فتیله

ساخته

ساخته و بدان مرهم آلوده بدرون جراحت آن داغها کنند و محکم ببندند و دو سه
مرتبه چنین کنند آن علت از آن اسب برطرف شود و هرگاه این علت بر زودی علاج
نکنند اسب را از کار می اندازد علاج ناخن اسب سائیده باشد از پی نعل و کوفتگی
شود علامت آن است که دست بر زمین نتواند گذاشت و جو را خوابیده خورد
علاج آن است که از پای او خون بگیرند و قدری کندر را با پیه گوسفند بکوبند
مانند گوی گرد کنند و بر بالای پای ناخن آن اسب که نشسته و کفچه در آتش گرم
کرده بر بالای آن گوی گذارند تا گداخته شود و آن سود که ناخن و کوفت پای
آن اسب برطرف شود و مجرب است دیگر و اگر ناخن اسب بترقد علاج آن است که قدری
انجیر خشک در آب خیسانند و یک شب بماند و روز دیگر بدست بیفشارند تا جدا شود و قدری
زرنیخ و بوره و گچ و زنگار با هم بکوبند داخل آن انجیر کنند و مثل مرهم باهم بسرشند
و جای ترکیده با آب گرم و صابون پاک بشویند و این مرهم را با کرباس خام بیالایند
و بر بالای آن ببندند هرگاه به نشود جلد کشف را بسوزانند و خاکستر آن را
بکوبند و ریشه درخت لوکر ترکمن که در بیشه ها می باشد و مانند تربت سیاه تخم دارد آن را
نیز بسوزانند و بکوبند و هر خاکستر به پیه گاو کرده بگذارند مثل مرهم شود و هر روز دو مرتبه بر آن
ناخن ببندند شفا یابد هرگاه به نشود باید اول گوشت تازه گوسفند گرما گرم بالای

آن

آن ناخن ببندند حکما فرموده اند که اندرون آن ناخن کرمی است که سبب آن
کرم ناخن است متغیر گردد چون نا گوشت بستند آن کرم بگوشت بپیچد پس آن گوشت
را بکشایند و بعد از آن چند عدد انجیر خشک در آب بجوشانند و در هاون کو
بند مثل مرهم بر بالای آن ناخن ترکیده ببندند آن ناخن درست شود واگر
در دست و یا در پا علامت طباق بهم رسد علاج آن است که اول از بیخ ناخن
او خون بگیرند و بعد از آن قدری عسل و روناس کوبیده در هم بجوشانند و
بر بالای آن علت ببندند شفا یابد و بدانکه علت طباق و علاج آن را قبل
ازین گفته شده و این نیز از آن جمله است واگر پای اسب چلقان شود یعنی شقاق
سبب این علت آن است که در خاک شور یا گل شور بدرون سوی پای اسب بپیچد و در
منزل نمیشویند آن خاک و گل شور پای اسب را میسوزاند و زخم میکند علاج این
علت آن است که گردکان را با پوست و مغز بسوزانند و آن را با زاج سفید و
زنگار هر کدام برابر هم بکوبند و با عسل آتش ندیده خمیر کنند و هر روز دو
نوبت در پای اسب ضماد کنند واگر به نشود و قدری موم و زفت و نفت سفید
با هم بجوشانند و مرهم کرده ضماد کنند واگر به نشود همین چیزها را با پیه خوک جو
شانیده بمالند که بهتر است واگر به نشود مکرر آدمی بر بالای آن جراحت شقاق

بول کند

بول کند این علت بر طرف میشود واگر به نشود باید که قدری آهک و زرنیخ را در
آب بپزند و بر بالای آن جراحت شقاق ضماد کنند و بعد از لحظه پاک بشویند تمام
موی او رفته باشد و بعد از آن سفیده چند عدد تخم را با قدری حنا با هم بسرشند
و ضماد کنند و با کرباس خام محکم ببندند یک شبانه روز دیگر که بکشایند آن شقاق
از پای اسب بر طرف شود فاما مصنف این ترجمه گوید که خود امتحان کرده
کردن آدمی را بر بالای شقاق پای اسب نمودم نوره مالیدن و سفیده
تخم مرغ و حنا را نیز امتحان نموده درست و مجرب است واگر باین دواهای
مذکوره نشود نوع دیگر علاج آن است که اول نوره بالای شقاق اسب بمالند
تا موی بریزد و بعد از آن به نشتری چند جای آن مجروح زنند تا خون بسیار
بیرون آید پس از آن قدری نمک بسیار گرم کرده و با روغن پاچه گوسفند آ
میخته بر بالای آن جراحت بمالند و پارچه نمدی بر بالای آن ببندند و یک هفته
هم چنان بسته بماند فاما هر روز روغن پاچه بر بالای آن نمد بسته بچکانند که این
دوا آزموده است و هر گاه شقاق از ناخن بالاتر و دور بالای ناخن را
گرفته باشد این علت آن است که نمک و زنگار و روناس و زرنیخ زرد و از
هر کدام قدری کوبیده با سرکه و عسل آمیخته مرهم سازند و هر روز دو نوبت تا بگرم

بزنند

بشویند و آن مرهم را ضماد کنند و باکرباس دور او را محکم ببندند و هرگاه در
زمستان علامت شقاق در پای اسب واقع شود علاج آن است که تا
ممکن شود در میان یخ و برف بسرعت تمام برانند که از جراحتهای خون آید
بعد از آن پاک بشویند چند روز از جای خود حرکت ندهند و جای او را خشک
و پاکیزه نگهدارند تا آن علت از پای اسب برطرف شود هرگاه به نشود ترنجان
و روناس و دارشیشم از هر کدام قدری با قدری زاج در آب بجوشانند تا بقوام
آید و بر بالای آن جراحت ضماد کنند و شش روز بسته بماند و بعد از آن بگشایند
قدری آرد جو و حنا با سرکه خمیر کنند و بعد از آن پاک شسته بر بالای آن
ببندند فاما مصنف ترجمه گوید که در زمستان این علاجهای مذکور را خود
امتحان نموده مجرب و درست است هرگاه هرگاه پای اسب این علت بهم رساند
بدانکه اوربیک بزبان رومیان فاما این علت نیز مثل شقاق است اگر زود
تیمار نشود تا بزانوی اسب بالا رود و علامت این است که بپا نتواند ایستاد
و پهلو بر زمین گذاشته جو و کاه خورد و تا بسر ما نیارد علاج علاج این علت آن است
که اول باب گرم و صابون پاک بشویند و بعد از آن خون نزق را که ترکان قور
باغه گویند بگیرند و بکشند و گرم گرم بر بالای آن بمالند و ساعتی بگذارند و بعد از آن

پیاز سفید

پیاز سفید و چند دانه انجیر را با هم بکوبند و با آب برگ ترشک که ترکان اوزلک
گویند بجوشانند و مغز قلم گاو را گرفته داخل نمایند و بر بالای آن ضماد کنند اگر آن
علت برطرف شود و اگر به نشود دو رگ در پای اسب میباشد یکی از جانب بیرون
و یکی از جانب اندرون که از آن رگها سطبرتر رگ نیست باید که از آن رگها
خون بگیرند و چندان بگذارند که از بسیاری خون رفتن اسب سست شود و بعد از
ده من بوزن عراق روغن و پیه گداخته گرم گرم از زانو تا ناخن او فرو ریزند چنانکه
پای اسب تا بل کنند و پس از آن این مرهم را ساخته ضماد کنند اگر بگیرند کشنیز
خشک پنجاه درم پوست انار شیرین بوزن آن و شکوفه درخت بید سی درم و عدس
پنجاه درم و زرده چوبه پنج درم جمله را بسوزانند و خاکستر آن را بکوبند و به چند
و روغن دنبه گداخته دویست درم و مردارسنگ پنج درم [illegible] کوبیده
داخل کرده در هاون بسایند و مرهم سازند باید که اسب را در جای خشک ببندند و این
مرهم را ضماد کنند محکم ببندند که این علت برطرف شود و اگر به نشود باید که شکم
مار را بشکافند و قدری خاکستر چوب بلوط بر آن بپاشند و بر بالای آن ببندند
و پس از یک هفته بگشایند آن علت برطرف شده باشد هرگاه هرگاه در پای اسب پنجه
بهم رسد و بدانکه اسم این علت بزبان رومیان [illegible] و علامت این علت آن است

که اسب

که اسب پای بر زمین نتواند گذاشت و در راه رفتن سر ناخن بر زمین گذاشته میلنگد و اگر
میخورد و میرود و جای ایستاده پای را اگر از زمین بر میدارد و حق او نبرد و
علاج آن است که زیر ناخن اسب را با غور محکم بگیرند و چکش بر آن زنند این علت
در هر طرف ناخن که بوده باشد ظاهر میشود چنانکه آن اسب از جای بر میجهد و میلنگد از
که درست بر آن ناخن زنند و باشد که در وقت نعل بستن ناخن او را بسیار
تراشیده و یا نعل او را تنگ و یا کج بسته باشند و یا میخ بپای او رسیده باشد و باید
فی الفور نعل او را بکنند و اگر از جای میخ خون و یا ریم بر آید باید دانست که از میخ است
و اگر خون بر نیاید باید دانست که ناخن را بسیار تراشیده اند و نعل را تنگ و یا کج
بسته اند میباید که پارچه نمدی بزیر ناخن او گذاشته و به نعل سبک او را نعل کرده
و اگر سبب از میخ بوده باشد باید که جای میخ را بشکافند چندانکه خون بر آید و پس از آن
خون و ریم آن را پاک کنند و جای شکافته را به نمک پر کنند و از بالای آن قطران
گرم کرده بچکانند و از بالای آن نمد محکم ببندند و از آب و گل نگهدارند و بعد از یک هفته
بگشایند و قدری صمغ درخت کاج و قدری صابون رقی باهم بکوبند در هاون
بکوبند چنانکه مرهم شود و آن جای شکافته را از این مرهم پر کنند و ببندند و بعد از دو روز

زیاده نمد

زیاده نمد بزیر ناخن او گذاشته نعل کنند و هرگاه آن علت را بزودی تیمار نکنند تمام
مایه پای او خون و ریم شود و ناخن او از جای برکنده شود و آن اسب از کار باز ماند
و اگر قدری روناس و مازوج و قطران را در هاون بکوبند مرهم سازند هر
روز دو نوبت قبل از نعل بستن بپای آن اسب ببندند از آن علت شفا یابد
و اگر به نشود ظاهر شود که از علت میخ است باید که بعضی از مایه گواخته و با صمغ درخت
کاج باهم کوبیده بمیان ناخن او پر کرده و کفچه گرم کرده بر بالای آن گذاشته
داغ کنند و پس از آن نعل سبک بسته اگر در مسافرت باشند آن اسب را سوار شده
راهی شوند که از آن علت در پای اسب قصوری نمانده باشد فاما صاحب این تجربه گوید
که بجهت علت میخ خود تجربه نموده که دوای مذکور که بغایت مفید است علاج
از پای اسب چیزی خون بر آید و جاهای او گشاده شود سبب این علت آن است
که از کردن اسب ماه فرود آید و بجای اسب ریزد و از بن ناخن بر آید و دوا
علت نیز مانند انتشار است که قبل از این گفته شد علاج این علت آن است که قدری
نمک با شیر بجوشانند تا بقوام آید و اگر قوام او را بیشتر خواهند قدری زرنیخ در
داخل کنند و گرما گرم بپای آن اسب ببندند و بر بالای آن پارچه نمد نیز نرم
و گرم کرده محکم ببندند و پس از دو روز بگشایند آن خون بر آمدن بر طرف شود

و اگر

واگر به نشود باید که از بالای زانوی آن اسب خون بگیرند و پس از آن قدری آرد
جو و صبر سقوطری و تخم خطمی باهم بکوبند و در زرده تخم مرغ آمیخته محکم کنند مثل مرهم بر پارچه
کرباس خام بمالانید و بر بالای رگ خون رفته محکم ببندند و یکهفته بسته بماند و
باید که آن اسب را در یکجا نگاه دارند و حرکت نفرمایند و پس از آن بگشایند
این علت برطرف شده باشد [illegible] هرگاه در جای از اعضای
اسب سرطان ظاهر شود علامت این علت آن است که مانند شلغم غددی از زیر
جلد اسب بلند شود گاه باشد که مثل سرطان آبی خرچنگ گویند حرکت کند و بعد که
اگر این علت در زانو و یا در اندرون ران اسب ظاهر شود مخاطره باشد
فاما اگر این علت در گردن ظاهر شود علاج آن است که اول آتش برافروزند و
پارچه آهن پهن را سرخ کنند و بعد از آن آن سرطان را باستره شکافته و اصل
ریشه را بدر کرده باشند و قدری صمغ درخت کاج را بجای او پر کرده فی الفور از بالای
او با آن آهن داغ کنند پس از آن قدری قطران بغایت جوش داده بر بالای
آن جراحت بریزند با پنبه کهنه محکم ببندند بعد از سه روز بگشایند و قدری انزروت
صمغ درخت کاج و مصطکی و عسل آتش ندیده باهم بجوشانند و بقوام آورده بر بالای
آن جراحت ضماد کنند نوع دیگر علاج آن است که یک دیگ بزرگ مسین پر آب کرده چند
بجوشانند

بجوشانند که از شش حصه دو حصه بماند و اسب را لوبچه تر و یا سبزه گندم تر بدهند و
بدان آب حقنه کنند و سرگین شده بسیار بگردانند و اگر به نشود باید که قدری فضله کبوتر
در پنج من شراب انگوری خام سرشته بجوشانند و بگذارند تا صاف شود و پس از آن
قدری اودوا زن بدان آب آمیخته حقنه کنند و کاه گندم خشنید بدهند که از این
علاجها آن علت برطرف شود و اگر این علت را بزودی تدارک نکنند آن اسب را از
انتفاع انداخته نابود کند هرگاه در اعضای اسب ناصور ظاهر شود این علتی است
مانند دنبل بیشتر از بدن اسب آید و زرداب و ریم بسیار از او فرو ریزد علاج
این علت آن است که قدری مرگ موش را بکوبند و به سرکه حل کرده و فتیله پنبه کهنه
را در آن آلوده بدرون آن ناصور فرستند و یک شب بماند پس از آن فتیله را بیرون
کنند و بر بالای آن زرده تخم مرغ ببندند و مکرر پنبه کهنه بدرون آن ناصور برسانند
تا درون ناصور را از چرک و ریم پاک کند و بعد از آن این مرهم را بر بالای آن بگذارند
که مجرب است علاج بگیرند قدری موم و مصطکی و صمغ درخت کاج و روغن زیت
همه را باهم بگدازند و استعمال کنند و اگر ناصور بزرگ شده باشد روزی دو مرتبه این
مرهم را با پنبه کهنه ببندند تا آن ناصور خوش شود هرگاه در اعضای اسب جرب بهم رسد
و نام این علت نیز بزبان رومیان است و اما این علت مانند علت سرطان است

و علامت این علت آن است که بعضی بدو راز زیر جلد اسب بلند میشود و لون آن
بزردی میگراید و ورم میکند علاج این علت آن است که اول از بالای ورم او
بدرفش سوراخ کنند و بجای درفش قدری قراوت کوبیده بگذارند هر علتی که در اعضای
آن اسب بوده باشد تمامی زایل شود و اگر غافل شده باشند و دو سه روز گذشته باشد
باید که قدری نجاست آدمی را گرم کرده بر آن ورم ببندند و یک شب بماند و اگر زایل
نشود باید که قدری سوس خود را با سرکه بجوشانند و نمک داخل کرده بر بالای آن ببندند
و اگر نشود قدری گل سرشوی را با سرکه آمیخته خمیر کرده بر بالای آن ببندند تا
آن علت برطرف شود علاج این علت آن است که چند دانه سیر را بکوبند و مازو عفص
گاو داخل کرده بر بالای آن ورم ببندند تا که آن ورم نرم شود و دو سه جا نشتر بزنند
که زرد آب و ریم از آن ورم بیرون آید و پس از آن قدری آرد جو خمیر کرده بر بالای آن
ورم ببندند که ان شاء الله تعالی آن علت برطرف شود // هرگاه در عضوی از اعضای
اسب مادهٔ ظاهر شود که ترکان [illegible] گویند علامت این علت آن است که روز بروز بزرگ
علاج آن است که فی الفور از آن جای که ورم ظاهر شده باشد شکافته در اندرون او
پرده سفیدی مانند غده است که ترکان قاده دق گویند باید که آن غده را با علاقه
بگیرند و اصل او را از سر ریشه بکشند و بیرون کنند و ببرند و بر جای آن نمک بسایند

و بر کنند

و بر کنند و اگر از ریشه او مانده باشد همان نمک که زده و یک شب بماند بعد از آن بگشایند
جمع درخت کاج و [illegible] و گوهی که ترکان درخت اروج گویند و مصطکی از هر کدام
برابر هم بکوبند و بر آن جراحت بگذارند و یا مثل مرهم بسازند باید که ده درم مردار
سنگ بکوبند و قدری روغن زیت بر آن آمیخته با ادویهای مذکور بجوشانند
بقوام آرند و قدری زفت و نفط سفید داخل کرده در هاون بکوبند و با پنبه کهنه
بر بالای جراحت بگذارند و اگر در وقت شکافتن خون بسیار بیرون آید باید جوهره
جو [illegible] و ماش خشک از هر کدام قدری کوبیده و بیخته بر آن جراحت بگذارند و اگر بافراط
آید باید که جمع درخت کاج را بر آن جراحت پر کنند و بکفچه آهنی روغن گرم کرده داغ
کنند و ببندند این علت برطرف شود // هرگاه در عضوی از اعضای اسب خون بسته شود
علاج آن است که اول از رگهای گردن او خون بگیرند و بعد از آن قدری ماست گاو
و گل خطمی و مرهم سرشته بر بالای جای نشتر ضماد کنند آن علت برطرف شود // هرگاه
در عضوی از اعضای اسب علامت [illegible] ظاهر شود و علامت این علت آن است که
در جای از اعضای اسب ورم میکند و هر گاه دیر خبر دار شود علامت آن است که
اسب بگرد میگردد و بر میخیزد و بر میغلطد و خود را بر زمین میزند علاج علاج این علت
آن است که فی الفور باید که چند جا از سینه او مردار [illegible] بگذارند تا این علت در
هر عضو او بوده باشد به سینه او جمع میشود و [illegible] سینه او را بر روغن [illegible]

واسب را هموار بگردانند تا که ریم از موضع مردار آغاجی فرو ریزد و باید که روز اول آب
ندهند و در روز دوم قدری کمتر از قاعده بدهند و در روز سیم سیراب کنند و اگر این علت
را زود تیمار نکنند اسب را در دم سقط میسازد هرگاه در اعضای اسب علامت گری و
خارش ظاهر شود علاج علاج آن است که قدری تخم کتان یعنی برگ انجیر و زردآلوی
خشک را در سرکه کهنه یک شب تر کنند و بجوشانند بقوام آورند که مانند مرهم شود و آب
برگ کاله که ترکان بالدرغان گویند با او بیامیزند و کلیخ گیاهیست که او را البلاک گویند
و در میان چشمه و ترکان سارمشق گویند آنرا نیز کوبند و عصاره او را گرفته داخل
آن مرهم کنند و بعد از آن که اسب را پاک شسته باشند و به بدن اسب بمالند و باید سر اسب را بلند
محکم ببندند و نگذارند که خود را بخارد و هم باید که از اندرون هر دو ران او خون بگیرند
نوع دیگر علاج آن است که انجیر خشک و پیاز در آب بجوشانند و صاف کرده و در بدن
اسب بمالند و در آفتاب بدارند و بعد از آن قدری روغن زیت و اندکی زرنیخ و نمک با هم
کوبیده بجوشانند و از بالای آن آب انجیر و پیاز بمالند و همان در آفتاب بدارند و اگر
به نشود قدری گوگرد را بسوزانند و خاکستر کرم او را با آب بیامیزند و هفت روز هر روز
وقت صبح یال و دم و بدن اسب را با آب بشویند و قدری خانه عنکبوت و زاج سفید
و نمک و زرنیخ و قطران سیاه با هم بکوبند نفط سیاه با آن آمیخته نیم گرم در بدن آن اسب بمالند

کران علت

کران علت گری بر طرف شود نوع دیگر علاج آن است که از اثر گری در هر جایی
که در بدن اسب موی ریخته و جوشش کرده باشد باید تیزاب و صابون را بدان جا بمالند
در ساعت بشویند و اگر زود شسته نشود جلد اسب را مجروح کند خون و ریم بافراط
آید و بعد از رستن مو در آنجا نروید و اگر فی الفور بشویند آن علت از عضو اسب
بر طرف شود نوع دیگر علاج آن است که قدری سیاه دانه و گوگرد را با هم کوبیده در
روغن کنجد جوشانیده همان یال و دم و بدن اسب بمالند و یک شب بماند و در روز دیگر
با آب گرم پاک بشویند که آن علت گری بر طرف شده باشد و باید که اسب که خارش
دارد او را که بعضی شهر تیناک گویند گز بابی که در روغنها در جوشیده باشد بشویند
بغایت مفید است اما صاحب ترجمه گوید که این علتهای گری اسب را خود تجربه نموده
همگی درست و مجرب است هرگاه در عضوی از اعضای اسب اثر کلف ظاهر شود
علامت کلف آن است که مثل سر اقرع آدمی که خورش شده باشد بموی کبود سفید
بوده و پوست بر آرد و روز بروز زیاد شود و اثر این علت اکثری در حوالی مقعد و خصیه
اسب ظاهر شود علاج آن است که اول سبوس را بچری زیر لب بندند چنانکه نزدیک
بخون بر آمدن شود و پس از آن سرکه پاک بشویند و قدری نمک و زاج سفید در
سرکه حل کنند و به آرد عدس خمیر کرده مانند ضماد بر آن موضع ضماد کنند و اگر

به نشود

به نشود قدری زرکوله و زنگار و فضلهٔ سگ خشک را باهم بکوبند و در روغن
گاو بریشته مانند مرهم بر بالای آن کلف ضماد کنند و دو سه نوبت چنین کنند
آن علت کلف برطرف شود هرگاه عضوی از اعضای اسب پیکان و یا خورده
آهن مانده باشد علاج آن است که آنجای را با تیغ نشتر بشکافند و ابزار
سه باریک باندرون آن جراحت کرده آن پیکان و خورده آهن را محکم
گرفته بکشند و بیرون آورند و بعد از آن چوب بید را بتراشند و در آتش تاب
داده گرما گرم باندرون آن جراحت فرستند بضرب بیرون کشند چنانچه ملوث
بود که آهن را ببول الاغ آب داده باشند و این چوب بید دفع ضرر آن کند
و اگر پیکان در جای عمیق بوده باشد و نتوانند دید که بیرون آرد باید که قدری روغن
خرس بهم سائیده و بالای آن جراحت نهند تا آن آهن بآسانی بیرون
آید و اگر ورم جراحت بسته شود بحال خود گذارند زیرا که گوشت اسب نازک باشد
آن آهن خود از جای دیگر سر بر می آورد و بی زحمت بیرون تواند کشید و پس
از آن که بیرون کرده باشند بر جای آن نمک را با زردهٔ تخم مرغ سرشته پر کنند و محکم
ببندند که آن اسب از آن زخم شفا یابد فی الامراض ظهر و متعلق بها و علاجها
هرگاه ببینند که در جای پشت اسب ورم کند تا زخم شود سبب آن است که عرق دار

زین اورا

زین اورا گرفته باشند علاج آن است که پارهٔ نمد بول کنند و قدری نمک سائیده
بر آن پاشند و بر بالای آن ورم گذارند و باز زین کنند و یک شب بماند آن ورم
برطرف شود و اگر به نشود قدری سبوس را در آب بجوشانند و نمک داخل کرده بر بالای آن
ورم ببندند و اگر زخم شود و سر بگشاید و ورم برآرد باید که اول با آب سرد بشویند و
گوشت پوسیدهٔ آن را ببرند و آب آنرا به پنبهٔ کهنه از روی زخم برچینند و جلد کشف را
بسوزانند و خاکستر آن را با قدری حنا و صمغ و پوست درخت کاج را باهم بکوبند
و بپزند و بر آن زخم درور کنند و هر روزی دو مرتبه چنین کنند و اگر عیاذاً بالله شده باشد
که بواسطهٔ زخم او رخصت نکنند که بستن جراحت جدا بطول می انجامد و اگر علاج
شوند علاج آن است که از زیر آن زخم چند عدد تار موی دم آن اسب را باهم بتابند
و بچوالدوز بگذرانند و دو سه موی را باهم گره زنند و بگذارند که بهم آید مگر آن موی را
حرکت دهند و چنان کنند که ریم از آن جراحت بیرون آید و از هر طرف آن زخم
دو سه جا الف داغ بکشند و باید که آن اسب را در جای بسته باشند حرکت نه دهند و
سواری نکنند و برهنه نگاه دارند که تا جراحت او به شود و البته آن زخم را مگر [illegible]
نوع دیگر علاج ورم پشت اسب آن است که پارچه خیک روغن بر آن ورم ببندند
و دو روز هم چنان بسته بماند و اگر خیک روغن نباشد پارچهٔ پوستین کهنه را ببندند

بکشانند

یکشبانه روز بسته بماند آن ورم برطرف شود و اگر به نشود قدری کاه بجوشانند
و بر بالای آن ورم ببندند آن ورم برطرف شود و آن سر بگشاید و جراحت شود
علاج آن است که پوست زیری دنبه گوسفند را بر بالای زخم ببندند تا متعفن شود
و ریم کند و پس از آن پاک بشویند و قدری پوچه خشک را با قدری نمک ساییده
و بیخته در آن زخم در ورد کنند و اگر پوچه نباشد قدری خزه را کوبیده و بیخته با روغن
گاو آمیخته درون آن زخم را پر کنند و ببندند تا گوشت کهنه را دور کند و گوشت تازه
برویاند و اگر سرگین الاغ را خشک کرده در کف دست نرم کرده بر آن جراحت ضرور
کنند که نجابت نافع است نوع دیگر علاج پشت اسب آن است که اول آن زخم را
پاک بشویند و بعد از آن قدری مازوج و صمغ درخت کاج را باهم کوبند و بر آن زخم
ضرور کنند و هم که زینه کهنه بگذارند و اگر به نشود قدری زفت و سریش را در بول آدمی
بجوشانند و پارچه پوستین کهنه بیالایند و بر آن زخم ببندند تا که آن زخم به شود
و اگر به نشود و ورم سطبر باشد علاج آن است که قدری نمک در شیر گاو بجوشانند و پارچه
کرباس را در آن تر کنند و بر بالای آن ورم ببندند و اگر شکنبه گوسفند را با جرمی که
درون اوست بشکافند و گرما گرم بر بالای آن ورم ببندند نجابت نافع است هرگاه
در جای زخم و ریش پشت اسب مو نروید علاج آن است که فضلهٔ موش را بکوبند و در

آن زخم

آب خمیر کرده در آنجا ضماد کنند و بعد از سه روز بگشایند موی آن موضع رویده باشد
نوع دیگر علاج آن است که سوسمار را بکشند و بسوزانند و خاکستر آن را با پیه خوک
بگذارند و پنبه کهنه بر سر چوبی پیچیده بدان روغن بیالایند و جایی که مو ندارد
ضماد کنند که البته موی برویاند که انگشت بدان روغن نرسانند چنانچه ممکن است که
از آن انگشت موی برآید فاما مصنف این ترجمه گوید که تمامی علاجهای این ورم
و زخم پشت اسب که مذکور شد امتحان نموده شد درست و مجرب است في الامراض
البطن و ما يتعلق بها هرگاه که اسب از نهری یا از جای بلندی جستن کند و یا از ضرب چوب
شکم و یا پردهٔ تهیگاه او قصور کند چنانچه از درون پرده سوراخ شود و جلد آن مو
ضع کره وار برآمده و آویخته باشد علاج آن است که درده آهن را مثل آرد بکوبند
قدری سریش داخل کرده بسفیدهٔ تخم مرغ سرشته و چارپارچه کرباس گرفته و آن کره
شده را باندرون کرده بر بالای آن موضع محکم بچسبانند و باید که اسب را از جای
خود حرکت ندهند و جو و آب کمتر دهند و گندم خیسانیده بدهند و اگر پوچه و الف تر
بوده باشد بدهند بهتر خواهد بود هرگاه درد شکم و قولنج و بسته شدن بول در اسب ظاهر
شود و علامت این علت آن است که اسب مکرر بخوابد و برخیزد و بغلطد و شکم را
طبل کند و نفس تند زند و آرام نگیرد و علاج درد شکم آن است که قدری آرد ارزن

درآر

در آب حل کنند و نیم گرم کرده آن اسب را بدان حقنه کنند و قدری نیز از آن در گلوی
او ریزند و پس از آن سوار شوند و تند برانند قولنج و بسته شدن بول آن اسب
که قدری شراب انگوری خام و روغن گاو گرم کرده در گلوی آن اسب ریزند و اگر
ضرور شود و درد او ساکن نشود هم بدین شراب و روغن حقنه کنند و بعد از آن آب
را از نهری که آب بند شده باشد و نه بسیار فراخ و نه بسیار تنگ بوده باشد بجهانند البته
که این علت از او دفع شود و اگر نشود علاج دیگر آن است که قدری زهره خرگوش
را با خانه عنکبوت حل کرده در گلوی آن اسب ریزند و برگ چغندر در آب جوشانیده
نیم گرم آن اسب را حقنه کنند و هم گاه کرده گاه اسب زخم شود علاج او نیز مثل علاج
جدو است که مذکور شد هر گاه اسب تخمه شود علت آن است که آب بیوقت و زود بسیار
داده باشند و یا جو زیاده از قاعده داده باشند علامت آن است که از روغ بسیار
میزند و شکم او طبل میشود و علیق کم میخورد و جو درست در روان از شکم او بیرون
می آید علاج آن است که قدری روغن گاو و سیر کهنه و فضله کبوتر با آب پیاز کو
بیده و فشرده باشند با هم آمیخته و گرم کرده در گلوی آن اسب ریزند و دو سه روز
جو ندهند و قدری گندم در آب خیسانیده بدهند بعد از سه روز جوی مقرری او را بدهند
و اگر علف تر و پخته بوده باشد بدهند بهتر است   هر گاه شکم اسب طبل کند یعنی آماس کند

علاج این علت

علاج این علت آن است که برگ چغندر را در آب جوشانند و صاف کنند و قدری
روغن سوسن و قدری نمک سائیده داخل کرده حقنه کنند و اسب سوار شده بگردانند
و آن علت برطرف شود هر گاه از ضرب شمشیر و یا کارد شکم اسب را مجروح کرده
باشند که بعضی از امعاء او بیرون آمده باشد یعنی روده علاج آن است که اگر
روده او قصور رسیده باشد آب را بیفکنند و روغن زیت گرم کرده چرب کنند که تا
هوا گرفته باشد و باید که ناخن بریده باشند و بهمواری و آهستگی بدرون کنند و لب
آن زخم را بسوزن و ابریشم بدوزند و بر بالای آن قدری حمول و مصطکی کوبیده
ضرور کنند و از بالای آن زرده تخم مرغ ضماد کنند و محکم ببندند و ده روز هم چنان
بسته بمانند و بعد از آن بگشایند و بر روغن زیت چرب کنند و اگر دهن زخم کوچک
باشد و از حرکت بسیار روده بیرون آمده باشد و بدرون نتوانند گذارد و باید که سر کارد
و نشتره زخم را گشاده تر کنند و امعاء به آسانی بدرون گذارند و باید که بدستور استعمال
نمایند فاما دانسته باشند که روده اسب بغایت سطبر و غلیظ است   اطلاق شکم اسب
اطلاق بافراط کند و سبب آن است که سرما زده باشد و یا بعد از جو خوردن آب زود
خورده باشد و یا در میان جو خاک خورده باشد علامت این علت آن است که جو درست بیرون
آید و سرگین او روان و متعفن شده باشد   علاج آن است که از تخم و نب او بیمان

محکم ببندند یک روز یکشب علیق و آب ندهند و اگر اطلاق او بسته نشود باید
قدری پوست درخت بلوط و شاخ بز را بسوزانند و خاکستر آن را با قدری
پیه گاو بکوبند و گلوله کرده در گلوی اسب اندازند آن علت بسته شود و اگر
آن اسب را مثل اسب جو گرفته باشد باندرون آب سوار شده برانند بقدری که
آب بر سینه و زیر شکم او رسد بغایت نیکوست هرگاه بول اسب گرفته شود که اصلا بول
نتواند کرد سبب آن است که سرما زده باشد و یا در وقت غلطیدن بول دان او
در اندرون برگردیده باشد علامت این علت آن است که مکرر کمر خم میکند و میخوابد
و بر میخیزد و می نشیند و گاه باشد که دو سه روز بول نکند علاج آن است که پیاز سرخ و
روناس سیاه دانه هم بکوبند و در آب بجوشانند و صاف کنند و قدری نمک و بول آدمی
داخل کرده نیم گرم بر بینی اسب ریزند فی الفور آن اسب بول کند و اگر نشود و بول نکند
باید که آدمی دست خود را تا مرفق برهنه کند و بکف صابون آلوده کرده بدرون
مقعد آن اسب نزدیک پشت ملاحظه کند و بول دان را بگرداند چون بول دان
پر بوده باشد در آن وقت در اندرون بدست ملاقی یافت و باید که اول سیر آب
کند که بول دان پر شود و بعد از آب دادن این عمل را بجا آرند و پس از آن اسب
را سوار شده برانند که گرم شود هرگاه اسب خون بول کند سبب آن است

که بارگران

که بارگران بر او بار کرده باشند و یا مکرر رسید دوانیده باشند و یا از جای جهانیده باشند و یا
گرما زده باشد و یا قصوری در گردن آن اسب بهم رسیده باشد علامت این اسباب
خون بول کردن است علاج این علت آن است که اول از رگ اندرون هر دو ران او
خون بگیرند و بسیار نگذارند که خون آید و باید پنج سوسن کبود و زعفران و درده آهن
و شلغم کبود سیاه هر را با هم کوبیده در آب بجوشانند و صاف کنند و یک درم افیون داخل کنند
و به بینی آن اسب ریزند اگر به نشود این مرهم را بسازند بدین صفت بگیرند چند دانه
انگور و زنجبیل و فلفل و جوز بوا و دارفلفل و خردل سفید از هر کدام پنج درم و قدری
زفت و صد درم شراب انگوری با روغن گاو بجوشانند و بقوام آرند چنانکه مثل مرهم
شود و پارچه کرباس خام بیالایند و گرما گرم در کمر آن اسب ببندند چند روز هم
چنان بسته باشند فی الفور آن اسب به شود و بول کند خون برطرف شود و اگر به نشود باید
که از طرف کمر او در شش جا که داغ نهند و علف تازه دهند و برگ کاسنی و برگ خیار چنبر
دهند هرگاه خصیه اسب ورم کند و سخت بوده باشد علاج این علت آن است که باید اول
قدری مسکه و نمک با هم سرشته بمالند و از اندرون و بر دو ران خون بگیرند و اگر خصیه او
گرم و سرخ باشد قدری گل سرشوی را در سرکه بجوشانند و سفیده چند عدد تخم مرغ داخل
کرده بسرشند و در کرباس خام بیالایند و در خصیه آن اسب بپیچند و دو سه روز هم چنان

بسته بماند فاما پیش از بستن این دوا باید که قدری روغن گل سرخ بر آن بمالند که
بهتر است و اگر به نشود باید که اندرون کلم تهی کنند چنانکه تمام خصیه را بگیرد و قدری تخم
کتان را بکوبند و بدرون آن گذارند و در کلم را تمام بخمیر گرفته در درون آتش نرم
گذارند که آن کلم پخته شود و بعد از آن از آتش بیرون کرده خمیر را دور کرده خصیه آن را
در اندرون آن محکم ببندند و یک شبانروز بسته بماند آن ورم برطرف شود و اگر نشود
قدری لادن و صبر سقوطری و تخم کتان بکوبند و با موم در آب بگشایند و نیم گرم بمالند و
احیانا اگر آن ورم بدین دوا زایل نشود نرم و پخته خواهد شد و باید که پس از آن چند
جا نشتر زنند اگر خام باشد و ریم نداشته باشد خون نیز بر می آید نیک است هرگاه از خصیه
آب بوک بر آید که ترکان سیکل گویند علاج آن است که او را با ابریشم سرخ از
بیخ محکم ببندند و باز از موی دم همان اسب و ستور ببندند قدری نمک و شیشم و نوشادر
در هم سرشته در روغن گاو داخل کرده رحم سازند با پنبه که در بالای آن ببندند و اگر بجای
روغن گاو روغن سوسن باشد بهتر است فاما بقراط حکیم گوید اگر بادنجان را بکوبند
چنانکه مرهم شود و بر بالای آن بوک ببندند و بزودی زایل شود و اگر با آهن یا بارد
بسوزانند همان بوک زایل شود هرگاه مقعد اسب بیرون آید سبب آن آن است که بعضی

از دبر

از دبر بار گران باشد و بعضی از آن است که اسب را از جای جهانده باشند و از جهتی زور دیده
باشد و این علت نیز در آدمی ظاهر میشود علاج این علت آن است که چند عدد ما
زوج و قدری پوست انار ترش و صبر سقوطری و زاج سفید همه را با هم بکوبند و در
سرکه کهنه بخیسانند و گرم کرده بر مقعد آن اسب ضماد کنند و مقعد را باندرون کرده
محکم ببندند و چند نوبت چنین کنند آن علت برطرف شود و می باید دانست که در اندرون
مقعد بعضی اسب کرم سفیدی بهم رسد اکثر این علت از آن کرم می باشد هرگاه که مقعد آن
اسب بیرون آمده باشد آن کرم ملاحظه کرده بجویند و منقاشی گرفته بکشند و باید دانست
که در وقت گرفتن آن کرم مثل خون سرخ و تیره گون و زرد واب از و ریزد و پس از آن
داروهای که در فوق گفته شده بدستور استعمال نمایند این علت برطرف شود علاج
این علت کرم
علاج آن است که دم اسب را بالا بردارند اثر آن کرم در اندرون مقعد ظاهر شود
باید که او را بمنقاش بگیرند و ریشه آنرا آهسته ببرند و اگر دو روز خون از مقعد بیرون
آید باید که صبحگاهی سوار شوند و آهسته آهسته برانند و بعد از آن چند عدد مازوج
قدری پوست انار و عنزروت کوبیده بمقعد او ضرور کنند و اگر خون بند نشود قدری
زاج سفید و مازوج و محروده و انزروت و بیره زرد و گردکان را با هم بکوبند و قدری
را بر پارچه کرباس پیچیده و بعسل آمیخته و باین داروها آلوده باندرون مقعد آن

بکشند

اسب فرستد آن علت زایل شود هرگاه هرگاه در دو کنار مقعد اسب کرم هایی زنگ
کرسه او سیاه و یا سرخ بوده باشد ظاهر شود اسب از سبب آن کرمها لاغر و ضعیف بشود
آن است که پیاز سفید را بکوبند و بدرون مقعد آن اسب بگذارند آن کرمها فرو ریزد
واگر به نشود آن کرمها را بمنقاش گرفته بکنند و بجای او انزروت در زور کنند
واگر اسب بوقت سرگین انداختن کنار مقعد او تر گردد و زخم شود و خون آید این علت
را شقاق گویند علاج آن است که قدری پوست درخت توت و پرده زرد مغز گ
دکان را با مازوج کوبیده در آب بجوشانند و صاف کنند و قدری تخم کتان را
کوبیده داخل کرده مرتبه دیگر بجوشانند و بقوام آرند و قدری صبر سقوطری با او
آمیخته با هم سرشته بدرون مقعد اسب گذارند آن علت برطرف شود واگر در بیخ
دم اسب مثل موی خوک موی چند ظاهر شود علامت آن است آن مو کوتاه و سطبر
بر می آید واگر آن موها را بکنند جای او سفید و دور بر آمده می نماید و دیگر بیخ
دم و مقعد را بر درخت و یا بر دیوار می ساید از سبب آن علت اسب زبون و لا
غر گردد علاج آن است که اول آن موها را بمنقاش گرفته بکنند و بر جای او قدری
صبر سقوطری و نمک و زهره گاو با هم بکوبند و با آب سرشته ضماد کنند علاج قدری کچ را
با آب بجوشانند و صاف کرده بر جای آن موها بمالند آن موها دیگر باره نروید هرگاه
در دم اسب اثر گرمی و خارش ظاهر شود علاج آن است که قدری خانه عنکبوت و خاک

دلغت سیاه و زرنیخ و مرسیاه همه را با هم بکوبند و بنفت مذکور آمیخته بر بیخ دم اسب
بمالند و بعد از آن ساعتی با آب گرم پاک بشویند و با آب که اشنان در او جوشیده باشد
بشویند بهتر باشد فاما صاحب ترجمه گوید که خود این علاج را امتحان نموده مجرب است
علاج مرض منخرقه و منقل و غلا اسب با بخور کند سبب آن است که عرق دار آب داده
باشند و یا از راه رسیده سرما زده شود علامت این علت آن است که اسب سر کز
بخواباند و بغلطد و شکم وی ورم کند و پره بینی وی از هر دو جانب بر خیزد و سطبر
شود و بخواباند و سر بر زمین زند علاج آن است که قدری افیون در روغن زیت
حل کرده و گرم کرده در بینی اسب بریزند و جل و نمد بسیار بپوشانند و شدید
برانند و چنان کنند که آن اسب را بعرق در آرند و هرگاه این عمل کنند امید است
که بول کند و سرگین اندازد واگر با این علاج سرگین نیندازد باید که دست را
با صابون و یا بروغن زیت بیالایند و در مقعد آن اسب فرستند و آنچه از سرگین
بدست آید بیرون آرند و هم قدری صابون آب نکشیده و شیاف کرده استعمال
نمایند و اگر به نشود پیاز را بکوبند با قدری نمک بر بول آدمی داخل کرده نیم گرم در
بینی او بریزند واگر به نشود ذکر او را بیرون کشند و بر طاوس و یا شپش زنده
بسوراخ ذکر او گذارند تا که بول کند آن علت برطرف شود علاج آن است که

قدری کاه کهنه در آب بجوشانند و بر شکم اسب گرما گرم ببندند و برانند تا که عرق کند

واگر به نشود زعفران دو درم جوز بوا سه درم بیخ زردس دو درم که ترکان
اندوز گویند اگر ترکی پنج درم زیره چهار درم همه را با هم بکوبند و در آب بجوشانند
و صاف کرده در بینی آن اسب بریزند و سوار شده بدوانند که بول کند و سرگین
اندازد و باید که جو او را خیسانیده کمتر از قاعده دهند و آب هم گرم بدهند که
نافع است واگر نیم من آرد جو را در دو من آب جوشانیده نیم گرم حقنه کنند هم
منفعت دهد واگر واگر دو من نمک در آب گرم کرده در گلوی اسب بریزند نافع
بود فاما صاحب ترجمه گوید که این علاجها که این علت گفته شد تمامی را خود امتحان
نموده درست و مجرب است هرگاه اسبی که خناک آزرده بوده باشد و یا از جای افتاده باشد
و یا از ضربی بدن او کوفت یافته باشد علاج آن است که پارچهٔ از دنبه خام بر آتش
بدارند مانند کباب و چون بگذارد دم چنان بر آنجا نهند که کوفته شده است و بدست
بمالند و یک روز در آفتاب بدارند و سه مرتبه چنین کنند آن کوفت او برطرف شود
واگر کاه را در آب بجوشانند و بدان موضع کوفته شده نهند و محکم ببندند آن
کوفت رفع شود هرگاه که اسب بسیار ضعیف و پژمرده شود سبب آن است که او را
تند و بسیار دوانده باشند که به سبب از او یا خسته باشد و یا در اندرون او قصوری واقع

شده باشد

شده باشد علاج آن است که قدری سبوس گندم و طوراق اولی و زیره و چند عدد
انجیر و صمغ درخت کاج همه را با هم بکوبند و پیه گاو پنجاه درم بگدازند و ده درم
روغن کنجد با هم آمیخته در گلوی آن اسب بریزند و جو او را خیسانیده دهند و آب
سرد دهند و گرم نگاه دارند و یونجه و علف تر دهند واگر به نشود پنجاه درم
شیر اسب را بگیرند و قدری زعفران داخل کنند و گرم کرده در بینی آن اسب بریزند و
بقرار اول آید هرگاه اسب گرما زده شده باشد از راه وامانده باشد علامت آن آن است
که جو را کاهل خورده و آب بسیار خواهد و بسیار بخوابد و گاهی سر بر زمین زند
و دهن بر هم بگشاید و نفس تند تند زند و موی ها در عضو او بر خواسته باشد
و ظاهر او برکشیده شود علاج آن است که اول از دو طرف سینهٔ او خون
بگیرند و آرد جو را با شیر گاو یا شیر بز بیامیزند و بر اعضای آن بمالند نافع
باشد اگر سکه و یا روغن کنجد در بدن او بمالند نافع باشد نوع دیگر علاج
آن است که قدری شیب و قدری جل شسته با جو بیامیزند با آن اسب دهند تا
بخورد و سه مرتبه چنین کنند و ملاحظه نمایند که اگر مقعد آن اسب گرم بوده باشد باید
که این داروهای مذکور را با هم بجوشانند و آب آن را بدور مقعد او بمالند و
مکرر چنین کنند آن علت برطرف شود هرگاه اسب سرما زده شده باشد علامت

آن

آن است که اسب اکثر میل زرد و موی بدن او دمیده درازتر میشود و جو بکاهلی
میخورد و گوشها برهم آویزد و دندانها برهم میزند چنانکه صدای برآید علاج
آن است که قدری خربق یعنی کرچک و نوشادر و آرد جو از هر کدام دو درم و شکم
خام بیست درم و روغن گاو پنجاه درم همه را بکوبند و با هم آمیخته مثل گردکان گلوله
کرده هر روز سه عدد از آن حب بر گلوی اسب اندازند فاما بقراط حکیم گوید که
اسب را که بازده هیچ چیز بهتر از این نیست که مسکه و آرد جو و بیخ برابر هم و قدری شکر
خام در آب ریخته و درهم فشرده و صاف کرده در گلوی اسب ریزند و هر روز با آب گرم
آن اسب را بشویند و در جای گرم نگاه دارند واگر و اگر به نشود باید که روغن سوسن و روغن
غن گاو و عسل برابر هم بگدازند و گرم گرم آن را حقنه کنند نافع و مجرب است اگر
اسب در جای خود ایستاده بی سبب لاغر شود سبب این علت آن است که در معدهٔ او
جو سبز شده باشد یعنی آنکه در وقت جو دادن جو او را پاک نکرده داده باشند و کلوخ در
میان جو بوده با جو خورده باشد و در معدهٔ او جو گل شده باشد و جو در میان آن گل
سبز شده باشد و اسب را لاغر کند علاج علاج آن است که چند روز نمک داخل جو کرده
بدهند تا که آن جو سبز در معدهٔ او تحلیل رود واگر و اگر تا یک هفته در رخنه کند [illegible]
هرگاه هرگاه اسبی از راه دور و نزدیک آمده باشد و عرق نفس شده شده باشد تا آنکه شکم

او حرکت کند

او حرکت کند علاج آن است که از هر دو رگ پس گوش او خون بگیرند و یا تهیگاه
او را از هر دو طرف داغ کنند آن علت برطرف شود هرگاه اسب را عادت گرسنگی
شده باشد علاج آن است که نجاست آدمی را گرم گرم با سرکهٔ کهنه سرشته در گلوی آن
اسب ریزند هرگز خسته نشود و آن عادت برطرف شود هرگاه اسب را سگ دیوانه
بگزد علامت آن است که چشمهای اسب سرخ شود و زبان از دهن بیرون آویزد
و سر بزیر اندازد و علیق و آب و علف نخورد و دیوانه وار از جای خود بر می جهد
و می افتد و اگر او را چوب و سنگ زنند اثر نکرده پروا نکند و علامات دیگر آن آن است
که بر جای دندان سگ مغز گردکان با نان بکوبند و لحظه ببندند و پس از آن گوشت
ده مرغ خانگی بدهند هرگاه که آن مرغ بمیرد علاج بزیر است در معالجهٔ آن باید
کوشید و اگر مرغ بخورد آن اسب را باید کشت علاج علاج آن است که اول جای
دندان سگ را با نشتر چند جا الف بکشند و شیشه را کوبیده بر آن جراحت [illegible]
و بگذارند تا آنکه زرداب بیرون آید و بعد از آن بگیرند قدری چند بید تر و بکوبند
پیاز با هم بکوبند و چون مانند مرهم شود بر آن ضماد کنند و قدری تریاق و فضلهٔ
مرغ خانگی در شیر گاو حل کرده به بینی آن اسب ریزند و بالاتر از زخم او محکم
ببندند که زهر دندان سگ بالا اثر نکند زیرا که جلد است عرق گیر باشد و هم باید

که یکقطعه مرغ خانگی را هم چنان زنده بر بالای زخم دندان سگ به بندند اگر
چنانچه مرغ بمیرد آن اسب خلاص شود   هم چنین دارهٔ شیر و قدری مایهٔ خرگوش
و سداب و سیاه دانه و نمک را باهم بکوبند و با روغن گاو مرهم کرده و سه چهار
نوبت بر آن زخم جای دندان سگ بندند آن اسب از آن آفت که بدو رسیده
خلاص شود والله اعلم باب اول در شناختن نیکی و بدی و عیب و هنر اسبان
این هشت فصل است فصل اول در شناختن نیکی و بدی اسب بدانکه حکما
فرموده اند که اگر خواهی بدانی که اسب نجیب و اصیل کدام است بفرمای تا اسب را
در جای بدارند و به قدری ده گام از قفای او دور شده سنگی بقدر فندق
بر آن اسب بزنند اگر بضرب آن سنگ از جای بر جهد آن اسب اصیل است
دیگر دیگر آنکه هر گاه که سوار شوند و دست بر روی و محاسن فرود آرند و یا دست
بر بالای سر برند یا عطسه زنند یا شخصی را صدا رسانند اگر حرکت کند و جهند که
نماید و یا در جای خود قرار و آرام نداشته باشد آن اسب نیک و اصیل است
والا اعتماد را نشاید والله اعلم فصل دوم در شناختن نجستگی اسب بدانکه اسب را
از سر و گردن و چشم و زانو و بر سینه بر سوی باشد بهیچ نباید خرید که بفال بسیار
بد باشد   و دیگر هر سفیدی که مادرزاد بر عضوی از سوی راست بر دست و یا

و یا در پهلو

و یا در پهلوی و یا در گردن اسب بود آن معیوب و بد پسند است و اسب زاغ
چشم نیست کمتر پسند و سیاه چشم دور تر پسند والله اعلم فصل در شناختن شبکوری
اسب بدانکه هر گاه که خواهی شبکوری اسب را امتحان کنی و بیابی باید که در شب تاریک
جامه و یا پلاس سیاه بر سر راه گذارند و اسب را سوار شده بر طرف آن سیاهی برانند
اگر تند و دلیرانه بسوی آن سیاهی رود شبکور است و اگر برمد و از سیاهی واهمه کند
شبکور نیست نوع دیگر علامت شبکوری آن است که از چیزهای که اسبان دیگر رم میکنند
او نکند و بهر جا که برانند بی پرهیز و رم نکرده و محابا نکند و دلیرانه برود باید دانست
که او شبکور است فصل چهارم در شناختن اسب اعمش یعنی روز کور بدانکه اسب روز کور
آن است که در حدقه چشم او سیاه بود چنانکه بسبزی گراید و مدام چشم گشاده دارد
چنانکه مژه بر هم نزند و شاید که این عیب در یک چشم داشته باشد   فاما حکما
گفته اند که هر گاه بنظر آید که احول باشد قدمش مبارک است والله اعلم فصل ششم
در شناختن اصم اسب یعنی کری و ابکمی یعنی لالی اسب اگر خواهی که اسب اصم را بشناسی
باید که اول در جای نگهداشته و بمقدار ده گام از عقب او دور تر رفت و یا بهانهٔ
خود را سخت بر زمین زند اگر خبردار شود و از صدای پا اصم نباشد و اگر خبردار نشود
از جای بر نجهد اصم باشد یعنی کری و علامت اسب ابکم آن است که راه بسیار کم کند

وچون مادیان بیند بانگ متواتر زند و لنگ شود والله اعلم فصل دوم در شناختن
چپ دستی اسب بدانکه هرگاه اسب را در آب درآری و یا در طویله کشی اگر دست
چپ پیش نهد چپ دست باشد و حکما گفته اند که اسب چپ را ایمنی نباشد و هم در
آب شناور نباشد و خطا بسیار کند والله اعلم فصل سوم در شناختن اسب اجل از
ختم یعنی اسب پای سفید بدانکه حکما فرموده اند که هرگاه که اسپی را پای چپ و دست
چپ سفید بود و یا دست راست و پای چپ سفید بود آن اسب شوم بود و نگاه
داشتن و سواری کردن آن اسب شگون ندارد ارزق بدانکه هرگاه که اسب از
هر دو چشم ارزق بود خوب است واگر یک چشم ارزق بود شوم است خاصه چشم
چپ مغرب یعنی سفیدی چشم و سیاه دهن فراموش کار باشد هر تعلیمی که بدو بیا
موزند زود فراموش کند و تا رفیق و سوار دیگر همراه نباشد براه نرود و اسب قزل
بور نیز بدستور اسب مغرب است و خوبی او نادره باشد اقوی یعنی آسمانی است
گردن بد بود و این چنین اسب در روحل نیک بود احول یعنی آن اسپی که پای او
کج بود که بپارسی کمان پا خوانند هم بد بود فارخ یعنی آن اسپی که بالا بلند و بر دور
پای موی بسیار دارد آن اسب شوم بود واگر در هر دو جانب موی گرده باشد
هم شوم بود مجموع نیز هم چنین بود واگر هم در پا یا در زیر بغل موی گشته باشد هم شوم بود
واگر از

واگر از هر دو جانب موی داشته باشد شوم بود توشون یعنی آن اسپی که در پا بالا در
بالای سم موی بسیار دارد شوم بود واگر در پس پا از جانب بیرون موی داشته باشد
بد نیست احرف یعنی سم در هم پیچیده بد بود و سگ دم نیز بد بود جرون اینهم بد
بود و مانع از رکاب بود سرکش و لوند بانگ و ضراط و لگد زن و زمین کن
و در وقت سرگین افکندن درنگ کند والله اعلم فصل ششم در سیاه کردن سفیدی
دست پای اسب شرط آن است که هرگاه خواهند که دست و پای اسب را سیاه رنگ
کنند بباید که قدری خاکستر کوره آهنگری با قدری مردارسنگ واندکی آهک
آب ندیده باهم آمیخته و خمیر کرده در سفیدی مالند تا که سیاه شود و مدت دراز
آن سیاهی ماند که مجرب است فاما صاحب این نسخه گوید که خود این رنگ را
آزموده درست است واگر در خاصیت دماغ و دل و غیره و اعضای اسب استعمال
نمودن آن بطریق حکمت آری حکمای زمان سابق خاصه هر عضوی از عضوهای
جوارح اسب را جهت علاج هر علت استعمال نموده تجربه کرده اند و در کتابهای خود
نسخها نوشته اند بواسطه یادگاری در عرصه روزگار گذاشته اند که تا اهل روز
گار نسخهات ایشان را بدستوری که فرموده نوشته اند استعمال نمایند و چون
از آن علت خلاص شوند نام ایشان را بخیر یاد نمایند رحمهم الله چنانکه طوسی فرماید

بیت بنام نکو گر بمیرم رواست ه مرا نام باید که تن مرگ راست ه استعمال بخوری

که بیان میشود قود هرگاه مغز سر اسب را با عسل آمیخته چشم را قوت باصره ضعیف

شده بکشند قوت دهد و نافع است دل هرگاه دل اسب را خشک کنند و بکوبند

و یکمثقال بخداوند فواق دهند فواق او برطرف شود و دیگر او را فواق نگیرد عین

هرگاه زبان اسب را پخته نیم درم بخورد طفل دهند هرگز خفقان نشود مرار

هرگاه چشم راست اسب را خشک کرده با مشک و شکر با خود نگاه دارند در میان

خلایق صاحب عزت گردند کبد هرگاه زهره اسب را با سنبل زرد و سفید کوفی که

ترکان طوبلاق گویند کوبیده با هم آمیخته بشخصی که خون بول کند دهند شفا یابد

طحال هرگاه جگر اسب را کباب کنند و بخداوند زحیر دهند شفا یابد خصیه هرگاه

سپرز اسب را پخته و دیگر روز و یک شب در سرکه کهنه گذاشته هر روز پنج درم بخورد خداوند

سپرز دهند صحت حاصل کند حب هرگاه خصیه اسب را با نمک بکوبند و نقرس گذارند

و با بول آمیخته در سوراخ مورچه ریزند برطرف شود که دیگر اثر او نماند هرگاه هرگاه شیر اسب

را زنی که حامله نشود چند نوبت متواتر بخورد حامله شود و شرط آن است که در آن روز

که شیر را میخورد دو مرتبه با او صحبت بدارند و اگر شخصی که لاغر بوده باشد بخورد فربه شود

و هرگاه خداوند ضیق النفس و خداوند ذات الصدر خورد نافع بود که مجرب است

و اگر خون اسب را بشخصی که سگ دیوانه گزیده باشد بالای جراحت او ضماد کنند

نافع بود و اگر شخصی را که در بدن جای ورم کند در آنجا خون گرم اسب را بمالند

آن ورم برطرف شود هرگاه هرگاه دندان اسب را بزیر سر شخصی که در خواب نعیر کنند

بگذارند تا که آن دندان در زیر سر او است نعیر نکشد و اگر در گهواره طفل بندد

آن طفل از جمیع بلا در امان باشد هرگاه هرگاه ناخن اسب را در خانه دفن کنند

بدان خانه و صاحبان خانه سحر و جادو کار نکند شحم هرگاه پیه اسب را که اخته

صاحب درد کمر بر کمر مالد از آن درد سالم شود هرگاه هرگاه استخوان اسب را بسوزانند

و خاکستر آن را با زرده تخم مرغ پاشیده بخداوند اسهال دهند نافع است هرگاه

هرگاه گوشت اسب را شخصی بخورد قوت جماع دهد و رنگ روی سرخ کند هرگاه

روده اسب را با سماق بپزند و بخورند درد و علت پیچ کهنه را دفع کند و اسهال

کهنه و پیچ نافه را زایل کند هرگاه موی اسب را بسوزانند و خاکستر آن را بر بینی صاحب

رعاف با ماسوره بدمند خون بایستد و در هر جراحتی که خون بند نشود بر بالای

آن ریزند خون بند شود بعر نوعی سرگین اسب را در آب پیاز بجوشانند و صاف

کرده و قدری روغن گل سرخ داخل کرده نیم گرم بگوش خداوند درد گوش

چکانند شفا یابد و هرگاه خشک کرده در کف دست نرم کرده بجراحتی که

خون بند نشود ضرر کند خون بالستد خاتمه در نصایح استعمال و بموقع رسانیدن

علاج هرکدام علت و چون خاطر آرزومندها با چندین تفرقه حواس جویای

جمعیت اسباب سخن نیز اندک خواست که از هر خرمن خوشه و از هر مائده توشه

بدست در آورد و شیرازه دار بجمع نمودن اجزای وجود و معانی و الفاظ بزم

آرایان بساط انبساط سخن دانی که هر یک دیباچه خراب نکات حقایق اند

مشغولی نمایند رشته دار از باریک بینی طبع گوهری از هر جا فراهم آورده در سلک

انبساط کشیده بدانچه حکمای ما تقدم فرموده بودند این داعی اکثر آن را تجربه

کرده در این کتاب درج کرده تا استعمال آن بر همگنان آسان شود ملتمس

آن است که هر آنکسانی که بدستوری که درین کتاب نوشته شده شروط آن را بجا

آرند و علل آن را بعلامتهای که گفته شده دریابند و معالجه آن کنند این احقر

اشیا را بدعای خیر یاد نمایند امیدوار است که توفیق اللهم لا تحرمنا

اجر المحسنین دریابند و اگر استخوان بندی این نازک سخنان و مرافق مزاج

دانی ایشان نباشد معذور فرمایند و بر این نوآموز طرز و اداب خرده نگیرند

که انسانیت لباسی است که قامت ایجاد این هرزه گرد بسکو چه تعارف معنوی

زان نجابت برهنه است یا بمقتضای الانسان مبدأ السهو و النسیان

الخمة تعالی

آمیخته بعالم ظهور آمده و حال آنکه آن بعضی نیز در این ماده مقصود و از همه سرمایه جز

نابود و ذخیره در بار ندارد و پرده پوشی با همه بینائی کار دیده و در این حقیقت گزین

است پرده های چشم خود بر خویش می پوشم که نیست عیب پوش مردمان چو دیده شد از من

حب مقل بجهت ریح بواسیر و درد کمر و درد دل و درد پهلو و ضعف معده نافع است

حص پوست هلیله زرد املهٔ مقشر هلیله سیاه جبر بوطری پوست هلیله کابلی تربد مجوف

۵ م ۵ م ۵ م ۵ م

مقل ازرق سکبینج خردل روغن بادام مقل و سکبینج را در آب حل کنند و

۵ م ۳ م ۳ م ۳ م ۵ م ۱۲ م

باقی ادویه را کوفته بخته ممزوج نموده حب کنند شربتی دو مثقال وقت خواب بخورند

انوش دارو اعضا و رئیس را قوت دهد و خفقان و قلع را نافع بود و فرح

آورد و لون را نیکو کند و بوی دهان خوش کند و اشتهای طعام آورد بعد از طعام

توان خورد صفت آن گل سرخ سعد کوفی قرنفل مصطکی اسارون

۶ م ۵ م ۳ م ۳ م ۳ م

سنبل الطیب قاقله صغار کبار زرنب بسباسه جوز بویا قرفه زعفران

۳ م ۲ م ۲ م ۲ م ۲ م ۲ م ۲ م

امله مقشر یک رطل قند سفید یا عسل بالمناصفه صد و هشتاد مثقال امله را در شیر

خیسانند یک شبانه روز پس بشویند در نه رطل آب بجوشانند تا مهرا شود و از پشت

غربال بیرون کنند و با قند و عسل بقوام آورند و ادویه را کوفته بیخته بسرشند شربتی

دو مثقال

نوع دیگر انوش دارو لؤلؤی تقویت قلب کند و معده و دماغ را قوت

دهد صفت آن مروارید ناسفته بسد یشب سعد کوفی اذخر عود خام

۲ م ۲ م ۲ م ۲ م ۲ م ۳ م

جیم

طباشیر ساذج هندی سنبل الطیب گل ارمنی ابریشم مقرض زعفران
عنبر اشهب شیره املج عسل وقند سه وزن ادویه روغن جهت خارش و
جرب نیز نظر دارد حنا توتیای هندی قلیاب سم الفار توتیای بر
زنبق دار شکنه روغن دنبه روغن بید انجیر دارو ها را کوفته نرم داخل
روغن کند وطلا کند وبعد مالش دهند مرهم از جهت باد بور بیارند شیر عشق
ده سیر اسپر کرسنه درم نرم سابیده با شیر پخته که مانند مرهم شود بعد پوست انار یکدرم
نرم نموده ممزوج ساخته استعمال نمایند مرهم دیگر مومیائی مرمکی ابهر چوبه
زرد چوبه از هر یک مثقال قرص کهربا کات هندی از هر یک مثقال قرنفل
یکعدد قند سفید ده مثقال ابهل ریوند چینی روغن کنجد روغن گاو هلیله زرد
هلیله سیاه عود بلسان سقر از هر یک یک مثقال بالنگو عدد فاریقون طریق مرهم
ساخته استعمال نمایند نسخه معجون سیر جهت مرضهای بارد هم شقی فالج اللقوه
نافع است بیارند سیر پخته وشیر گاو یکمن وسیر را در میان شیر گاو بجوشانند چند
انکه شیر کم بماند باشد چهار یک عسل بقوام آورد وسی درم روغن گاو والضافه
کند ودر قوام این ادویه داخل کنند قرنفل جوزبوا سنبل الطیب بسباسه
فلفل دارفلفل مصطکی قاقله صغار کبار پوست هلیله کابلی دارچینی

زنجبیل

زنجبیل از هر یک ده مثقال عود زعفران عنبر مشک معجون کنند خوراک
قدر حال شب کوری زعفران مرمکی صمغ عربی با آب باران شاف
زهره بز ماله با میل در چشم کشند چشم را روشن کند از جهت درد سر سوره
الهیکم را سه دفعه یا گوش راست ویکی گوش چپ یا شقیقه بخوانند از جهت درد چشم
سوره تبارک کوچک را از ابتدای تا بصیر بخوانند روزی یکدفعه از برای ناصور
چشم زاج محرق انزروت افیون زرنیخ دارفلفل نبات
از برای سرخی چشم مامیران خون سیاوشان حشیشه تخم سفید نبات
از جهت رنج توتیا هلیله کابلی هلیله زرد آمله سورنجان ریوند چینی
حب السلاطین با ام کوفته خمیر نموده حب ساخته موافق نخودی خوراک ۳ دانه
شیاف غوره بیارند زنجبیل هلیله زرد صمغ عربی توتیای شسته حضض مکی
زرد چوبه زعفران با آب غوره شیاف سازند در حین درد چشم بکار برند
شیاف سرخ چشم عناب تمر هندی زاج زبد البحر سفیداب زعفران
ترتیب اول تمر وعناب با آب لیمو شیره کشیده دوا ها را کوفته داخل کنند شیاف
سازند مطبوخ تربد همه بدن را از اخلاط پاک کند وچشم را روشن کند وتنقیه
بلغم را وسودائی را سود دارد وضعف معده را وجگر را نافع بود واشتهای طعام

آید صفت آن بیارند سنا مکی پوست هلیله زرد سورنجان از هر یکی سه درم بوزیدان
تخم کشوث بادرنجبویه اسطوخودوس بنفشه رازیانه ریوند چینی از هر یکی دو درم
تربد سفید خراشیده سه درم فلوس گل قند ترنجبین از هر یکی ده مثقال دواها را
بجوشانند تا دو سه جوش بخورد بعد بنفشه را بیندازند و بجوشانند تا پخته شود و صاف
کنند و گل قند فلوس ترنجبین دران حل کنند و نیم گرم بنوشند روح کشته
کف دریا سرمه سنگ بیخ مرجان چشم پوست کنده شادنج توتیا پر
جلا ز توتیائی باب قوزنا شیرین کرده پرورده بگذارند خشک شود و بعد در چشم اندازند
ز جهت غبار روح کشته پرورده درمیان آب قوزنا افیون زنجبیل جلا به
کرد در چشم اندازد مجرب است شیاف مجرب هلیله سیاه مغز چشم را سخت
تریاک انزروت کوفته باب قوزنا خمیر کنند شیاف بسیار سازند هر گاه خواهند
باشند ز رود ترکنند خشک نیم در چشم اندازند شیاف که ابتدای رمد ساکن
کند خواب آورد زعفران افیون حضض صمغ عربی کتیرا کیما [illegible]
چند بیدانجیر کوفته پخته با سفیده تخم مرغ شیاف سازند شیاف سبز بیارند
سفیداب اشق شادنج صمغ عربی اقلیمیا قطر جهت کوفت الکک
بیارند شنجرف پیاز عنصل چینی توتیای کبود مزان دواها برابر باشد قرص خشخاش

بهر قلیان

بهر قلیان بکشند هر گاه زخم مانده باشد تباشیر گل ارمنی گلنار فارسی کات
هندی درشب پای دندان بپاشند جهت کار کردن پیش از قلیان عصاره
اقاقیا سنا مکی هلیله سیاه شکر سرخ هم وزن کوفته حب زند بخورند جهت پلپل
در چشم هیشا صبر سقوطری زعفران هندی تریاک سائیده بدور چشم بمالند جهت بیرون
آوردن ناخنه دود کنند بیارند تخم کندنا سم الفار روناس پاره مقل ازرق
فصلته کرسیاه سندروس جمله مساوی بکوبند حب درست کنند یکی صبح دود دهند یکی
شام تا سه روز هر گاه زخم شد این مرهم کار کند راتیانج کتیرا صمغ عربی بارزد تخم
مرغ مرهم کند بگذارند تا به شود شیاف جهت ناخنه [illegible] بادیان خطائی رازیانه انیسون
زرنباد درنباد زیره سبز هیل غزالی هیل کوچک ریوند چینی شحم حنظل
پوش دربندی [illegible] مقل ازرق ریشه لاله گون صبر سقوطری زهره گاو
قراقروت سماق نمک سنگ خاکشیر [illegible] شیرازی کاهو [illegible] تخم [illegible]
زنیان کوفته پخته در آب قراقروت حب بنده شیاف سازند بعد سنجد [illegible]
کحلی که مژه برویاند استخوان خرما سوخته سنبل دخان کندر حب بلسان
لاجورد مغسول کوفته پخته به [illegible] طلا کنند جهت درد چشم بیارند انزروت
دم الاخوین چشم لعاب تخم سفید نبات مصری شکر [illegible] بزرقطونا هر دو مساوی

کوفه

کوفته بیخته نموده در چشم کشند از جهت غبار چشم سنگ چخماق سوخته عقیق
مامیران چینی صمغ عربی نبات مصری جهت حرقت و غرش سیصد و شصت
شش مرتبه بر یک رقعه خانه بخوانند و او را در میان کرباس آب ندیده بگذارند و عکس
در سر او بگذارند و بگوید تا مراد حاصل نشود تر در آب نخواهم و بعد همین که مراد حاصل شد
در آب بریزد اللهم یا جلال تجلّلت بل جلال فی جلال جلال لک یا جلال
جهت درد دل کهنه هلیله زرد هلیله کابلی آمله مقشر و چهار بهک را کوفته روز بخورد
همه هم وزن زعفران هم داخل بکند از جهت عقد اللسان سه دفعه بر موی سیاه
بخواند و هر یک دفعه گره بزند و موی را در زیر خاک کند اینیسی سکن دائم ستفا
ذیل موسی و عیسی داروی چشم سبل و ظفره و طرفه و دمعه و غشاوه
و سایر دردهای چشم را نافع است بیارند سرب روح توتیا قلع مامیران چینی
عقاب نبات مصری فلفل دارفلفل چینی فغفوری کوفته بیخته در چشم
کشند مجرب است نوع دیگر داروی ظلمت و حکه و دمعه شادنج دم الاخوین
قاقله مشک مس سوخته مازو ساذج هندی سنبل الطیب دارفلفل
کافور قیصوری جهت سبل و غبار و ظلمه وغیره میگویند از کتاب درویشی یافتم بیارند
نمک قلیاب مامیران افیون مرصاف زنگار فرنگی نوشادر گل ورد در میان

روغن

روغن زیتون مالش بدهند تا حل شود و بعد با میل در چشم کشند روغن جهت جرب لک
و سوختگی چشم توتیای هندی روح کشته مامیران دهن البقر با چوب نیم سوز
سایند و در چشم کشند مجرب است شیاف مالیدن جهت درد چشم عدس هندی
حضض مکی زاج محرق تریاک بطریق شیاف بسازند دارو تو عقاب
سرکه شد در قرع و انبیق تقطیر نمایند تا روغن شود آنگه کهنه را بسر دادن
اسکنور لیمو کاغذی جهت آنکه کهنه بردارد و السلام جهت آنکه تا ناخنه و خون سیاه شود
چشمه زبدالبحر نبات سفید مساوی کوفته در چشم کشند مجرب است داروی بزرگ جهت
سبل و غبار و بیاض عین نافع است کشته روح توتیا در سفیداب اقلیمیا
دارفلفل زبدالبحر ... چشم توتیای سبز کوفته بیخته با آب لیمو صحیح نموده و باز
خشک نموده در چشم کشند لیفاشاف دهنه دهنه فرنگ رسن هندی نمک لاجوردی
زاج سفید سفیداب زرده چوبه در آب لیمو صاف روز نب وند و شیاف سازند
در چشم بسر میل بکشند و بعد سه مه مکا سوخته و شسته بعد از شیاف در چشم کشند مجرب است
انیث ام ... هرگاه کسی تب ربع بکند و اطبا عاجز شوند در وقتی که زن حایض
باشد همه صاحب تب زیر جامه او را بپوشد تب رفع شود هرگاه کسی دل درد داشته باشد
کهنه زن حایض را بشویند در آب بخورد البته دل درد بر طرف میشود مجرب است

از جهت کحل چشم ماملیثا در چشم انداخته و بعد دقیقه فاصله چشم پیره را بار آب صلایه که در چشم
انداز د مجرب است از جهت سبز آب بیاورد جزو اعظم را بو داده بعد او را در ظرفی که او را
سائیده روزی صبح یکپیاله و شام یکپیاله و غذا نان جوی نمک و حلوبید نمک و شیره خشک دا
ده انشاء الله تعالی خوب شود جهت تفریق آیه سیهزم الجمع و یولون الدبر را بر شه دانه باقلا
بنویسد و در مکان مدعی دفن کند و آیه را ابجد و اسم منظور بگرداند و با آنها بعدد و اسم منظور
بر یکطرف باقلا بنویسد و بریسمان سیاه بندد و دفن کند ایضاً باسلیقون کبیر جهت جمله دردهای
چشم نافع است بیارند سفیداب قلعی اقلیمیا زر زبد البحر روسختج نمک اندرانی
مرجان سفید جوده نوشادر دار فلفل قرنفل آشنه کافور قیصوری ساذج هندی
جدبیدستر سنبل الطیب سرمه نیکو مروارید ناسفته مرجان محرق دوا نمارا کوفته
یک یک بحرام ریخته و بعد سحق بلیغ نموده در چشم کشند شیاف ورنج سبل و جرب
و سلاق و سو خفتی چشم را سود دارد و دم حیض سپیده و موی فزونی را زایل کند و رطوبتها که
ماده آن علتها باشد و ماده موی فزونی باشد تحلیل کند بگیرند صمغ عربی کثیرا انزروت
اقلیمیا زر سفیداب مرصافی زنگار اعلا حجر زرد قلقطار سوخته
مس سوخته قلقلیس شادنج نشاسته زرده جوبه شکر العشر
توبال مس از هر یک یکدرم دم الاخوین اقاقیا از هر یک دانگی نیم

توتیای کرمانی

توتیای کرمانی خضض هندی سنبل الطیب مازو محرق از هر یک نیم درم باب
سداب و ترشی ترنج حل کنند شیاف سازند صفت شیاف نزله کبیرا صمغ عربی
افیون زعفران پوست بیخ لفاح بزرالبنج نشاسته تخم کاهو
الیقار ربالسوس افیون زعفران مصطکی بزرالبنج باسلیقون صغیر
اقلیمیا زر زبد البحر مس سوخته سفیداج ملح اندرانی نوشادر جعده فلفل
قرنفل آشنه کوفته بیخته در چشم کشند جهت سبل و غبار و جوش و جرب و حکه نافع است
کحل روشنائی جهت سبل و زفره و ظفره و غبار و دمعه و تاریکی نادر است بیارند
اقلیمیای ذهب سنبل الطیب شادنج عدس سفیداب قلعی توبال مس
قرنفل مرجان سفید دار فلفل زنجبیل مرقشیشا زبیب زنگار
نوع دیگر جهت جرب و جوش و سایر دردهای چشم نافع است چاکسو مامیران
عقاب دار فلفل هلیله کابلی خون سیاوشان روسختج انزروت
کثیرا اسحاق اعلا بوره شور مرجان محرق نبات خوب فلفل سفید کوفته
بیخته در چشم کشند ایضاً جهت روشنائی چشم ترکیب سبعه قوتی کافور قیصوری
اگر باشد کافور جودانه سحق بلیغ نموده در چشم کشند ایضاً جهت غبار و جوش و سبل و اصل
دیگر نافع است سرمه نیکو زنجبیل زنگار اعلا دار فلفل کوفته بیخته در چشم کشند

بغلر

غبار را برطرف کند ایضاً جهت چشم قرنفل دار فلفل فلفل دارچینی صمغ عربی
هلیله زرد و ملحد شیاف درست کند با آب رازیانه در چشم کشند جهت غبار چهار
دارو بیارند شب نوشادر توتیا نمک اندرانی بسرشته تا به سه جا کند
٨١ ٨١ ٨١
سرشته کند ایضاً جهت غبار نافع است کتیرا اسفاق انزروت چشم
نبات مصری تخم کلنگ زهره ماهی زهره کبک بزرقطونا مامیران جمله بدستور
٨١ ٨١ الخود الخود ام ٨١
عمل آورده در چشم کشند ایضاً جهت غبار سرب سوخته شسته نوشادر
٨٥ ٨١
فلفل سفید کوفته بیخته مثل غبار در چشم کشند نافع است ایضاً شیاف سرخ بیارند
شادنج مغسول شسته رسختج صدف ساذج هندی مروارید ناسفته صمغ عربی
٨٣ ٨٣ ٨٤ ٨٤ ٨٨ ٨١
کوفته بیخته با بیضه کرده شیاف سازند مجرب است کحل اصفر جهت غبار و جرب و
سایر دردها نافع است هلیله زرد بلیله املهٔ مقشر کف دریا نمک سنگ
٨٣ ٨٣ ٨٣ ٨٢ ٨٢
هر تال سرخ زنجبیل کوفته بیخته در چشم کشند ایضاً روشنائی سرب سوخته
٨٣ ٨٣ ٨٥
شادنج شسته مرچ سفید دارفلفل تخم حنظل زعفران زنگار بورهٔ ارمنی
٨١ ٨١ ٨٣ ٨٣ ٨٣ ٨٣
صبر سقوطری اقلیمیا زر طریق خوردن چوب چینی بگیرند از وزن صد و پنجاه مثقال
زر کی که اوزنش دو دانگ است و صد و هشتاد مثقال عطاری که پنج دانگ بعد باشد
و آنرا بدست یک حصه بمثل باقلا کوچکتر خورد کنند و یکمن آب بوزن تبریز که نیمن
و دوازده درم شاه کمه باشد بجوشانند تا بنصف آید و در بعضی نسخه آمده در وزن آب
بجوشانند.

بجوشانند تا بثلث چارک آید بعد از آن پخته شود بر بالای دیگ یک ساده سر دیگ را بهم برداشته
تا بخار بروی و کلوی آن آید تا همچنین در دیگ است در پیش خود کشند و لحاف را
بر سر گیرند تا عرق تمام کند بعد از آن صاف کنند و هر پیاله از آن بخورند بعضی گفته اند
که یک پیاله نیم بخورند و تتمه آب را داخل طعام کنند و از آن طبیخ میکنند و داخل
نان و نمک هم از آن میکنند و آن شبانه روز خوردا از آن آب میباید شست و دو وقت
قسمت میباید هر دانگ سنگ باشد و هر روزی مقدار شش مثقال هر دانگ کم
میشود و تخمیناً جهت آن گفتیم هر فی التحقیق از هر دانگ کمتر نمی شود بعد از آن از دیگ
صفالین پاک شسته کنند آب بوزن مذکور بر او ریزند و دیگ دیگر بر سر آن نهند
سر نگون و اطراف او را خمیر گیرند بعد از آن بر آتش نهند و میباید هیچ محل تنفس نداشته
باشد که بخار بیرون رود و همچنان سر بسته بر زیر لحاف برند و سرش بگشایند همچنین بخور
بدهند که یکبار بجوشانند تا چهل روز بدین طریق بجوشانند تا تمام شود و پرهیز نمایند
از لبنیات و حموضات و لبوب و نمک و غیر نان بی نمک و برنج بی نمک و با مرغ
طعام نخورند و در طعام ادویه مثل دارچینی و هیل و زعفران و امثال اینها داخل کنند
و گوشت گوسفند با شیره کباب و مرغ کباب فراوان خورد و در این مدت اصلا مباشرت
نباید کرد تا روز چهل و هم حمام بروند و در اصل مذکور است که بهر مرضی هر بخورند
با مر حق تعالی شفا یابد و تقصیر مذکور سابق و واقع است بعضی گفته هم تا در روز بیست یکم

بخور.

بخور تا نها می دهند و در بعض نسخه آمده هر روز هشت مثقال بخورانند چند انکه
صد و سی مثقال باشد چون مشتمل بر مقدار آخرست بخوط احتیاط اکر کسانیکه
بسیصد مثقال استعمال میکنند هر کاه چه مشتمل بر احتیاط است معلوم بافراط است
والله اعلم بالغیب جهة سوزاک این دواها را کوفته شده روز میل کنند آنچه علت در
کمر کرفته باشد پاک شود بیارند لسان العصافیر تخم خرفه کف دریا جزو اعظم
م۲ م۴ م۳ م۱
شکر کوفته بیخته با یخ وقیه آب داخل نموده بدهند ایضاً در اول سوزش داشته
باشد کف دریا جزو اعظم املح معشر کوفته بیخته در میان ماست بخورد ایضاً
م۴ م۴ م۳ م۲
مردار سنگ توتیا با ماست کاو دستور بکنند بزرگ دو السلام طریق درست نمودن
کل حکمت بیارند کل رز دو من و کاغذ عطاری یک من و نمک یک من و موی سر
آدم بمقراض چیده یکپارک و سرکین اسب یکپارک و سرکین را بیخته هم داخل
کنند و نیک بمالند و هفت روز با آب تر می کنند و بسرشند انکاه وصله وصله کنند و
در وقت حاجت آنقدر که خواهند بکوبند و بسرشند و بکار برند والسلام طریق
کشنیزی معده را قوت دهد و درد سر و درد چشم و درد کوش که از بخار باشد
نافع بود بیارند پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله املج مقشر کشنیز خشک از
هر یک پنج مثقال عسل مصفی شده چندان اول اجزای مذکور را کوفته با روغن کاو
ملوث کنند بعد بطریق معجون بسرشند جهت سعال مدقوقین و مسلولین را

نافع بو

نافع بود و سرفه کرم و خشک را نافع است حب صمغ عربی کتیرا مغز به دانه تخم خطمی رب السوس
خشخاش سفید تخم خرفه قند سفید از هر یک سه مثقال مغز بادام باقلای مقشر مغز تخم
خیارین و کدو از هر یک پنج مثقال با لعاب بزرقطونا حب ها سازند از جهة تب
ربع بیارند تریاک زعفران فلفل بزرالبنج سنبل عاقرقره فرفیون
م۱ م۳ م۲ م۲ نیم م م۱ ربع م
از جهة اشک بیارند اشکیور زنیان بزرالبنج فلفل کرفس بوزیدان
۳ ماشه ۶ ماشه ۳ ماشه ۶ ماشه ۶ ماشه ۳ ماشه
سنجرف مردار سنگ زنجبیل بلیلج بادرنگ کوفته بیخته حب سازند بقدر فلفل
۶ ماشه ۶ ماشه ۳ ماشه ۳ ماشه م۳
یکی صبح و یکی شام و خوراک کله پاچه از ترشی و سفیدی پرهیز نماید از جهة فالج بیارند
اسغند سیاه دانه قرنفل مغز نارجیل زعفران جوز بویا جمله را در دیک
یکپارک یکپارک م۵ م۱۵ م۲ ۱۵ عدد
کرده بطریق تنکیس روغن بکشند بمالند با در شیشه کل حکمت کرفته باشد شاف بجهت بواسیر
هر قسم که باشد بیارند اشق کندر زهر مقل ازرق انکوزه حراقی زنکار اعلا
م۶ م۸ م۱۰ م۹ م۱
صمغ عربی جرز زرد موم سفید زهره کاو جهة نزله و سرفه بیارند تریاک رب السوس
م۲ م۴ م۲۵ م۴ ۳ م۵
نشاسته صمغ عربی کتیرا بهدانه کل بنفشه کوفته بیخته حب در کشته خوا که شده دانه
۳م م۳ م۳ م۱ م۳ م۳
نسخه که شیر را روغن کند بکیرند زرک کاو زرد و در اول شکم باشد نو دوشش مثقال زعفران
جوز بویا نمک سیاه سنج کوفته بیخته در شیشه کرده در در مس ذیل اسب بکذارند
م۲ م۲ م۲
تا چهل یوم بعد از چهل یوم بیرون آورند مثقالی بر صد مثقال شیر کرم زنند روغن کهنه والله اعلم
بالغیب معجون زوفا جهة زکام و نزله بکیرند رب السوس زوفا خشک پر سیاوشان
م۱۰۰ م۱۰ م۱۰

قردمانا فلفل زراوند مدحرج تخم الجره بادام تلخ با عسل بسرشند جهت

٣م ٣م ٥م ٥م

کچلی دفع شود زیبق مردارسنگ شنجرف فلفل توتیا سبز روغن گاو

١م ١م ٤م ١٠ اواره

خالص اگر نباشد روغن دنبه آنقدر چند دفعه سر را بتراشند و چند دفعه بمالند تا به شود والسلام

جهت کوفت آتشک بیارند بکار هلیله سیاه همراه شیر بخورند بعد از آن قدری

عناب عناب

جهت اب بقر در سر آن بخورند قی بسیار کند و ناخوشی دفع شود از جهت خنازیر و اماسها

نرم کند و ناصور را باصلاح آورد و ریشها و جراحتها از گوشت مرده و چرک پاک کند

صفت آن مقل ازرق اشق جاوشیر کندر مردارسنگ مرمکی میزر راتینج

٣ درم ٥ درم ٣ درم ٣ درم ٤ درم ٣ درم ٣ درم ٣ درم ٢ درم

زنگار زراوند موم سفید روغن زیت صمغها را در سرکه بخیسانند تا حل شود

٣ درم ٣ درم ٣ درم یکصد و بیست درم

و میزر با موم در روغن بگذارند و اجزاها را در آن ریزند و در هاون بسایند تا یکی

شود و بعد کار نمایند خشکه دارو لهوادم لهوکاو لهوآهو خون سیاوشان مرمکی از

هر یک ١٢ درم مصطکی کندر راتینج از هر یک یکدرم مغز کل بحری زاج سفید و سیاه از

هر یک یکدرم کوفته بکار برند و بعد از آن بر سر آن خشکه این روغن به پنبه آلوده کرده

بر سر آن بگذارند این است روغن زیت که آجر سرخ کرده در آن زده پنج درم روغن

بلسان پنج درم روغن حب الغار ده درم این دواها را داخل کرده و بطریق

تنکیس کشیده بر بالای خشکه گذارند ایضا بیرمرغ موی سر آدم روغن بادام

بر زخم گذارند والسلام خشکه بند مصطکی صبر زرد کندر خون سیاوشان مغز کل بحری

زاج سفید صبر سوخته خون حجامت راتینج از هر یک بیست درم لهوآهو چهل درم کوبیده

بکار برد

بکار برد و این روغن را در بالای خشکه بگذارند صفت آن روغن بلسان روغن حب الغار

از هر یک پنج درم روغن موم ده درم روغن زیت بیست درم اجزا را تا سه دفعه باید

سرخ کرده در روغن زیت که با سرخ کرده و در روغن زده و باز سرخ کرده و در روغن

زده و بعد از آن در قرع کند و تقطیر کند و داخل این روغنهای دیگر کند و بکار برند

والسلام خشک بند کات سرخ مازو سبز خون سیاوشان ابریشم محرق شرمار

٣م ٣م ٢م ٣م ٣م

جهت مفاصل بیارند بوره زرگری مرمکی تنه گاو زرنیخ بمالند ایضا

جهت خوردن مفاصل سورنجان مصری نبات عرق گل نزدیک کاسه بشو بخورند

١٥م ٤م

عدد اوراق کتاب ٣٠٢

٥٣٢